

ون

در اطلاعات و کثرت زاریت

شنبه ۲۴ دلو ۱۳۶۰
۱۳ فبروری ۱۹۸۲
شماره (۴۵ - ۴۶)
سال (۳۳)

قیمت يك شماره (۱۳) فغانی

RBD



کلارا از تکمین

بنیان گذار روز

جهانی زن

...

نقشی در

اورگانیزم موجودات

زنده دارد

...

کشتار عامه که

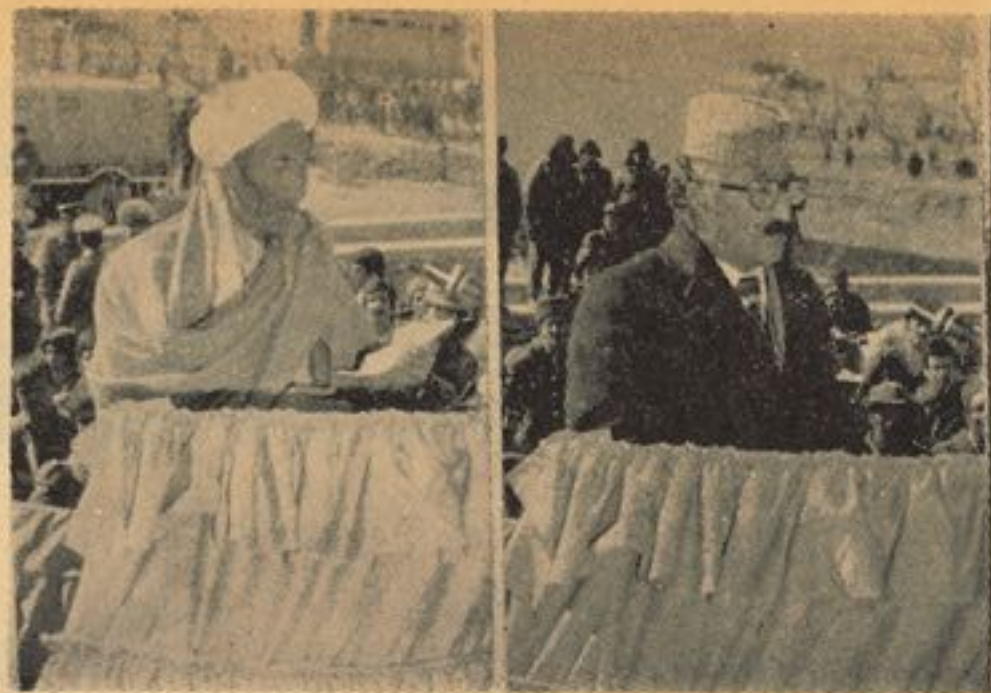
قبلا طرح ریزی



Ketabton.com

مطبوعاتی که در آن خبرنگاران فرانسوی و خارجی شرکت داشتند گفت: حزب و مردم مامی توانند مشکلات داخلی مارا حل و اعمال ضد انقلاب را که به حمایت امپریالیسم و نیروهای ارتجاع اولتر از همه ایالات متحده امریکا انگلستان پاکستان چین عربستان جنگ اعلام ناشدهای راعلیه مردم افغانستان براه انداخته اند، خاتمه بخشند.

مدیریت اطلاعات و نشرات وزارت امور خارجه خبر میدهد که روز ۱۲ دلو ساعت دوی بعداز ظهر شازردافیر سفارت کبرای پاکستان در کابل به وزارت امور خارجه جمهوری دمو- کراتیک افغانیستان احضار و مراتب احتجاج



کی دویناه حال کی بدغه میتنگ کی خبری کوی .



گروپ چپل و چهارنفری دختران مربوط کمیته شهری سازمان د.ج.ا. که روز شنبه دهم دلو در شفاخانه اکادمی علوم طبی قوای مسلح برای واری از مریضان و مجروحان معرفی شدند.

جمهوری دمو کراتیک افغانیستان طی میتنگی برای کارگران، کارمندان و منسوبین معدن زغال سنگ گرگر رسانیده که از طرف آنها بانسور و ضعف انقلابی بدرقه شد.

دافغانیستان دحلک دموکراتیک گونددمرکزی کمیته غری ا و دافغانیستان ددموکراتیک جمهوری دافغانی شورا مرستیال عبدالرشید آرین بداسی حال کی چی دکندهار ولایت دولایتی کمیته منشی، والی او دولایتی او شاری کمیته غری او د خاندنوی قوماندان ورسره وو ددلو په ۲۰ نیته مبارکی خرقی زیارت ته ولاه او دحضرت محمد مصطفی (ص) پالا روح ته بی دعاوکره .



ولایه کایسا در صحن مسجد جامع آنجا .

تجارت

صلح مبرم ترین خواست بشریت

اینک خلقهای جهان که دو مین سال دهه هشتاد را آغاز کرده اند نه تنها شاهد پیروزی های روز افزون صلح و ترقی اجتماعی در سراسر جهان هستند بلکه شاهد های خویش را از بار استعمار و استبداد و استثمار روز تا روزسبک تر احساس می نمایند آری مردمان آسیا، آفریقا و امریکا لاتین در حال بدور افکندن آن بارهای سنگینی است که سیستم استعمار در تمام مراحل تاریخ بر دوش شما سنگینی می کرد. در راه طرد ارتجاع و امپریالیزم و دیگر انواع ظلم و ستم رول بسارز و اساسی را آن نیروها می بعهده دارند که در راه ترقی و پیشرفت اجتماعی و رفاه بشریت در تکانند.

در زمان ما مبارزه در راه صلح که در آخرین تحلیل موجود است جهان و انسان و خوشبختی انسان به آن وابستگی دارد اوج بی بایانی گرفته و تمام نیروهای مترقی دموکراتیک و آزاده در راه آن مبارزه می نمایند و موضع صلح خواهان امروز در جهان مستحکم و مستحکم ترمی گردد. آری مبارزه در راه صلح و حفظ آن باوجود توطنه ها و فعالیت های جنگ طلبانه امپریالیزم و نژادپرستی و نژادشیزم و صهیونیسم، یکی از موفقیتهای چشم گیر بشریت امروزی است که تکیه گاه عمده آن در شکست ناپذیر اردوگاه کشورهای سو سیالیستی و سیاست صلح جویانه آنهاست.

جهان امروز جهان دیروز نیست خلق های جهان در کشورهای مختلف به موفقیتهای چشم گیری در راه حصول استقلال و مبارزه

با استعمار و امپریالیزم مواضع مستحکمی ایجاد نموده اند. پیروزی خلق قهرمان ویتنام پس از مبارزات حماسه آفرین و شجاعانه بر غول امپریالیزم یا نکسی، پیروزی های خلق های لائوس، کمبوچیا بر تجاوزگران و ارتجاع داخلی، پیروزی خلق های موزمبیق، انگولا، حبشه، یمن دموکراتیک زیمبابوی و دیگر کشورها گرچه با تلفات و رنج های زیادی بدست آمده چهره جهان ما را به نحو درخشانی تغییر داده است اینک همه خلق های صلح دوست و آزادی طلب جهان مبارزات خویش را علیه ابارتاید، تبعیض نژادی و جنگ طلبی روز تا روز گسترش وسیع ترمی یابد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم تا امروز بیش از نود کشور جهان استقلال سیاسی خویش را بدست آورده و با رنگین و سنگین ستم استعمار کهنه و امپریالیزم را در هم شکسته و بدور افکنده اند این کشورها علاوه از آنکه از تسلط و زنده قابل توجه ایرا در جهت حفظ صلح، امنیت و خلع سلاح تشکیل می دهند که فعالیت ها و موفقیت صلح جویانه اکثر این کشورها احترام و توجه زیادی را به خود جلب می کند.

تامین صلح استوار و جلوگیری از خطر جنگ جهانی که طبیعتاً یک جنگ ذروی خواهد بود ضامن و حافظ منافع آتی همه خلق های جهان است. امروزه صلح بخواست عمده بشریت تبدیل شده است. چه موجودیت صلح اول بسرای کشور های سوسیالیستی (بحیث حامیان قوی صلح امکانات آنرا

میسر می سازد تا بتوانند با رشد هر چه بیشتر خویش و سایر رفاه همه گانه را فراهم سازند. هکذا سایر خلق های گیتی برای رسیدن به ترقی و پیشرفت اجتماعی نیازمند جدی صلح می باشند همچنان موجودیت صلح پایدار تسهیلات لازم را در مبارزه آنها برای رسیدن به هدف که همانا ایجاد رفاه و عدالت همه گانه است، فراهم میسازد.

ولی خلق های جهان با تکراری زیاد ناظر فعالیت های امپریالیزم جهانی و در قدم اول امپریالیزم ایالات متحده امریکا و متحدین نا توی آن میباشند که به شکل هستریک و بدون احساس مسوولیت با صلح جهانی بازی می کنند. آنها با تشدید مسابقات تسلیحاتی عمده ترین خطر را علیه صلح بوجود میاورند. آنها به زعم خویش با گسترش مسابقه تسلیحاتی می خواهند بر کشورهای سوسیالیستی پیش بگیرند و لی این کار آنها باعث تهیه سلاح هر چه بیشتر آنها سلاح خطرناک می شود و صلح جهانی را در معرض خطر قرار می دهد. تنها در سال ۱۹۸۰ مصادف نظامی نا تو بالغ به بیش از دو صد هزار میلیون دلار می رسید و هکذا در نقشه های آنها در همان سال مبالغ هنگفتی را برای مدرنیزه کردن تسلیحات در نظر گرفته شده بود و پیش بینی شده بود که مبلغ در حدود سه صد هزار میلیون دلار را درین راه مصرف کنند.

اینک یک حقیقت دیگر که ثابت می سازد امپریالیزم و در راه امپریالیزم ایالات متحده امریکا بزرگترین دشمن صلح و تهدید

کننده آن میباشند. مثال میاوریم: ایالات متحده در خارج سرحدات خویش بیش از چهار صد وسیله پایگاه نظامی بزرگ و دو هزار و سه صد پایگاه نظامی کوچک دارد و بیوسته در صدد گسترش این پایگاه ها میباشند و بیست و پنج درصد از پرسونل نظامی آن کشور امروزه در خارج از امریکا داخل فعالیت اند.

ولی با این همه نیز نباید فراموش کرد که جهان امروز جهان دیروز نیست همه لجام گسیختگی ای که نیروهای جنگ طلب در عرصه جهانی از خود نشان می دهد، بشریت مترقی و صلح خواه تا آخرین توان کوشش می کند و خواهد کرد که جهان در کام یک جنگ هستوی نسوزد و آرمان های قرون و اعصار انسان برای رسیدن به اعتلای واقعی به خاک و خون کشانیده نشود. اتحاد شوروی به مثابه دژ محکم صلح پیوسته و در همه مجامع بین المللی پیشنهاد دات سازنده و عملی ایرا برای تحکیم صلح جهانی ارا نه نموده و به طور خستگی ناپذیر در راه تحکیم صلح جهانی جدو جهد می نماید مردم ما که برای ایجاد یک جامعه نوین و فارغ از استثمار انسان از انسان در تکانند ما نند هر خلق دیگر خواهان تحکیم صلح جهانی و منطقه بوده و درین راه در عمل از خود بایمردی نشان داده است. و اعمال همه نیروها بیرون که مواضع صلح را در جهان تضعیف می نماید تقبیح نموده و جدا خواهان صلح پایدار و خلع سلاح عام و تام می باشند. زنده باد صلح، زنده باد نیروهای صلح طلب، مرگ بر امپریالیزم جنگ افروز.

گردهم آبی های اختصاصی ژوندون

مسائل: سیاسی، اجتماعی و خانوادگی و فرهنگ و هنر در پوته نقد و انتقاد

دشواری های همگانی مردم در زمینه

مسائل ترافیکی و ترانسپورتی

پیوسته بگذشته

طرح و تنظیم: رووف راصع
حکم: راحله راصع خرمی

درین جلد:

- ۱- سمونوال احمدعلی احمدیار رئیس ترافیک.
 - ۲- سمونمل عبدالصیر شپیر معاون ریاست ترافیک.
 - ۳- سمونیار عبدالرزاق مدیر ترافیک شهر کابل.
 - ۴- محرم علی معاون بناروالی کابل.
 - ۵- سمونمل عبدالباقی آمریلان ریاست ترافیک.
 - ۶- غلام حضرت زیارکش مدیر پروگرام های ملی بس.
 - ۷- احمد غوث زلمی ژورنالیست.
- شرکت داشتند.

گردد که ملی بس یک مو سسه
انتفا عی دولت است و در برابر
مخارجی که عهدی دار است و خدمات
مالی که به انجام میا ورد حسابده
دولت نیز میباشد، از این روی
همچنان که باید سیستم و شیوه
خدمت ما تی خود به مردم را به گونه
بی عیار سازد که از حجم مشکلات
به مرور کاسته گردد این مکلفیت
رانیز دارد که خدمات خود را با
ضرر توزیع ندارد، در غیر آن با
بار مخارج سنگینی که به دوش
دارد حتی به همین پیمان نیز
نخواهد توانست از عهده وظایف
خود برآید.

اما در این مورد که تا طی دوران
کارهای مربوط به توریید یکمزار
عراده بس جدید و به کار افتادن
آن در خطوط شهری به صورت
موقت به ما لکان بس های انفرادی
نیز اجازه داده شود که در لین های
شهری فعالیت داشته باشند، باید
بگویم ملی بس تاکنون نیز این کار
را به انجام آورده است، ما پار
ها از این عده ما لکان دعوت به
عمل آورده ایم تا همکاری ملی بس با
شوند و به اساس برنامهای که
ملی بس میدهد در لین های معین
فعالیت داشته باشند این ما مول
تأمندی به انجام آمد، اما آنها خود
شان حاضر به همکاری نیستند و
ترجیح میدهند مستقل کار کنند،
بالین هم ما میگوئیم به کمک
ریاست ترافیک یکبار دیگر زمینه
چنین همکاری های را فراهم
آوریم.

یکی از همگانی ترین خدمات عامه
شهری و دو دیگر اینکه بابه کار
گیری و به کار اندازی بیش از شش
صد عراده بس انفرادی شهری در
پهلوی بس های موجود ملی بس
میتواند بختی زیاد از دشواری های
کنونی را حل کند، این مو سسه
به خاطر از میان برداشتن مشکلات
وفراهم آوری تسهیلات در کنار
ترانسپورت شهری باید خود را
کاملاً وقف و درگیر مسایل عایداتی
نکند و به نحوه خدمت گزاری خود
باتوجه به انتظارات و توقعاتی که
مردم دارند بیشتر ببیند و مگر نه
اگر در توزیع خدمات عامه مسایل
جلب عاید بیشتر اساس فعالیت
گسترده تر باشد بدون شک نه
تنها مشکلات حل نمیکرد بلکه هر
روز نیز به پهنای آن افزوده میشود.
نماینده مسئول ملی بس:
نخست به پاسخ این بخش از
سخنان محترم راصع که ملی بس
به دلیل مسوولیتی که در عرضه
یک خدمت عمده اجتماعی شهری
دارد نباید به مسایل عایداتی خود
بیاندیشد این نکته را یاد آورد می

مدت زیادی وقت به کار دارد که به
اجبار تا آن زمان دشواری های
چنان به حال خود باقی خواهد
ماند بهتر است از روش های موقت
به وجود آوری تسهیلات و رفع
مشکلات استفاده گردد. و در شرا-
یط کنونی یکی از بهترین راه
ها استفاده از بس های انفرادی است
که گویا ملی بس اجازه فعالیت
به آنها را به خاطر یا بینیا مد ن
سطح عاید موسسه نمیدهد، اما به
دو دلیل یک اینکه چون ملی بس
موسسه است مسئول تو زیع

به اساس نتیجه گیری نماینده
مسئول ملی بس عامل و سبب عمده
تمام نا بهنجاری ها و نابسامانی
های موجود در امور ملی بس و
دشواری های که تمام خانواده های
شهر کابل از این جهت با آن رو برو
اند کمبود تعداد بس های فعال
در لین های شهری است باتوجه
به اینکه به تمر نشینی پروژهای
دیر تمر این موسسه برای رفع
مشکلات ترانسپورتی و در این
شمار توریید یکمزار عراده بس جدید
و فعال گشتن آن در خطوط شهری

رووف راصع :

ایراد و اعتراض ترانسپورت های شخصی و مالکان بس های انفرادی در این زمینه این است که ملی بس به جای آنکه لین های شهری را با توجه به وضع راه ها ، کو تا می و درازی آن و عایدی که در آن متصور است به گونه ی عادلانه میان خود و دیگر ترانسپورت ها تقسیم کند ، نحوه عمل چنین است که تمام خطوط داخلی شهر و سرک های بخته را برای ملی بس اختصاص میدهند و لین های خارج از شهر که هم فاصله درازی دارند و هم راه شان ناپخته است به فعالیت بس های انفرادی اختصاص میدهند و به این گونه چون نه تنها عایدی از این فعالیت برای مالکان مو تر ها متصور نیست ، بلکه دچار اضرار اقتصادی نیز میگردد در چوکات چنین برنامه حرکتی و تقسیم بندی راه ها ضرر به همکاری میشود ، بنای نتیجه سخن باز همچنان می شود که ملی بس به جای آنکه واقعا فراهم آوری تسهیلاتی برای مردم در نظر باشد بده نفع اقتصادی خود بیشتر میاندیشد .

نماینده مسوول ملی بس :

ما انکار نمی کنیم که در تقسیم لین های ساحه فعالیت بس های شهری خط های بیرون از شهر را به ترانسپورت های انفرادی پیشنهاد کردیم ، اما منظور از این کار بیشتر از آنکه به قول شما نفع اندوزی بیشتر به ملی بس باشد این مساله بود که مو تر های انفرادی اغلب از نظر شرایط به گونه یی بودند که در صورت فعالیت شان در لین های مزدحم داخل شهر بیشتر موجب شکایت مردم میشدند به این دلیل بود که ما میگوئیم بس لین ها بی رابه آنان پیشنهاد داریم که حداقل در آن از دحام و بیروبار نباشد و سبب بروز شکایتی زیاد نگردد .

معاون ترافیک :

هر چند من در کلیت سخن نظر محترم راصع رابه تایید میگیرم که استفاده از بس های شخصی مربوط به ترانسپورت های انفرادی در شرایط کنونی و تازمانی که ملی بس بتواند بس های تازه یی را تولید کند و آنرا در خطوط شهری که کار اندازد ، یکی از راه های گاستن از حجم مشکلات در این

زمینه است اما این نکته نیز قابل یاد آوری است که بس های انفرادی واقعا کاستی های فراوانی دارند که به کار گیری آن در لین های شهری موجب بروز شکایتی فراوان میگردد مثلا این بس ها اغلب شیشه های شان شکسته است ، دروازه های آن دچار نقص فنی است که به خوبی با زوبسته نمیشود ، یا چوکی های آن نازاحت و ناآرام است و وضع ماشین آن نیز در شرایطی است که به آن نمیشود زیاد اطمینان داشت ، به همتی این دلایل و با توجه به سخنانی که گفته آمد من معتقدم که اگر شرایطی به وجود آید که از میان بس های انفرادی فقط به آن ها بی اجازه فعالیت داده شود که دچار نواقصی

لین عقب به عقب هم حرکت داشته باشند و گاه تا نیم ساعت از مو تر سرویس در ایستگاه خبری نباشد وضع بهبود خواهد یافت و با کاهش حجم نارسانی ها شکایات و انتقادات مردم و خانواده ها نیز کاستی خواهد گرفت .

رووف راصع :

برای جبران کمبود بس های شهری یکی از راه های دیگر هم که میتواند موثر باشد این است که فعالیت تکسی ها در شهر به گونه یی تکسی لین عیار گردد و به تکسی ها اجازه داده شود در خطوط مزدحم شهر به قیمت مثلا دو تا پنج افغانی نفر از یک محل معین تا محل معین دیگر رفت و آمد داشته باشند و یا اینکه تکسی ها تکسی سرویس

داشته ایم موید است که بصورت عموم تکسی را ن ها از چنین بر نامه یی استقبال میکنند و گو یا آن رابه نفع خود میدانند اما به ادعای شان ریاست ترافیک این اجازه را برای شان نمیدهد و مانع فعالیت شان به صورت تکسی لین و تکسی سرویس میگردد که هم به نفع مردم است و هم به نفع مالک مو تر .

مدیر ترافیک شهر کابل :

این ادعا درست نیست که ترافیک مانعی چنین روشی در پروگرام فعالیت تکسی ها میگردد ، چه همین اکنون در اغلب خطوط شهر ی مثلا از بل با غعمومی تا میرویس میدان و عکس آن و یا بل با غعمومی و چهل ستون تعدادی از تکسی ها به شکل تکسی لین فعالیت دارند



یکی از صحنه های داسخراش تصادم ترافیکی

فنی و ظاهری فراوان نباشند ، ملی بس در برنامه تنظیمی لین های شهری خط هایی رابه اختیار آنان قرار دهد که همه خامه نباشد و نفع آنی و شرایط فنی این مو تر ها را نیز در نظر داشته باشد و از سوی دیگر در تنظیم برنامه ها و پروگرام های حرکت بس های خود موسسه نیز از شیوه بهتر مراقبتی کار گیرد تا مو تر ها مطابق پروگرام معین در خطوط حرکت داشته باشند و چنین نشود که گاه سه یا بیشتر عراده ملی بس در یک

شوند به گونه یی که حالت اختصاصی برای یک سواری را نداشته باشند و در طول راه به مقصد افراد دیگری را نیز که به همان مقصد روانند در بدل پرداخت پول اندک سوار کنند که تکسی ها در اغلب کشور های عقب نگهداشته شده نیز که از یکسو اقتصاد مردم آن ضعیف است و از سوی دیگر کمبود وسایل ترانسپورتی در شهرشان محسوس میباشد به همین نحوه فعالیت دارند ، تماس ها یی که یا بابرخی از تکسی را ن ها ی شهر

ترافیک فقط میگوئید در این زمینه از بی انتظاری ها و اضافی سواری و اضافی ستانته یی جلوگیری شود به عنوان مثال ما نمیتوانیم به تکسی ای که حداکثر ظرفیت پنج سواری را دارد اجازه دهیم بیش از هفت نفر سوار ی داشته باشد و یا اگر قیمت پرداخت کرایه عادلانه برای یک نفر پنج افغانی است بیش از آن اخذ گردد ، اما در این مورد که همه ی تکسی ها در چوکات چنین برنامه یی چنین تقسیم بندی لطفاً و رقی بزنید

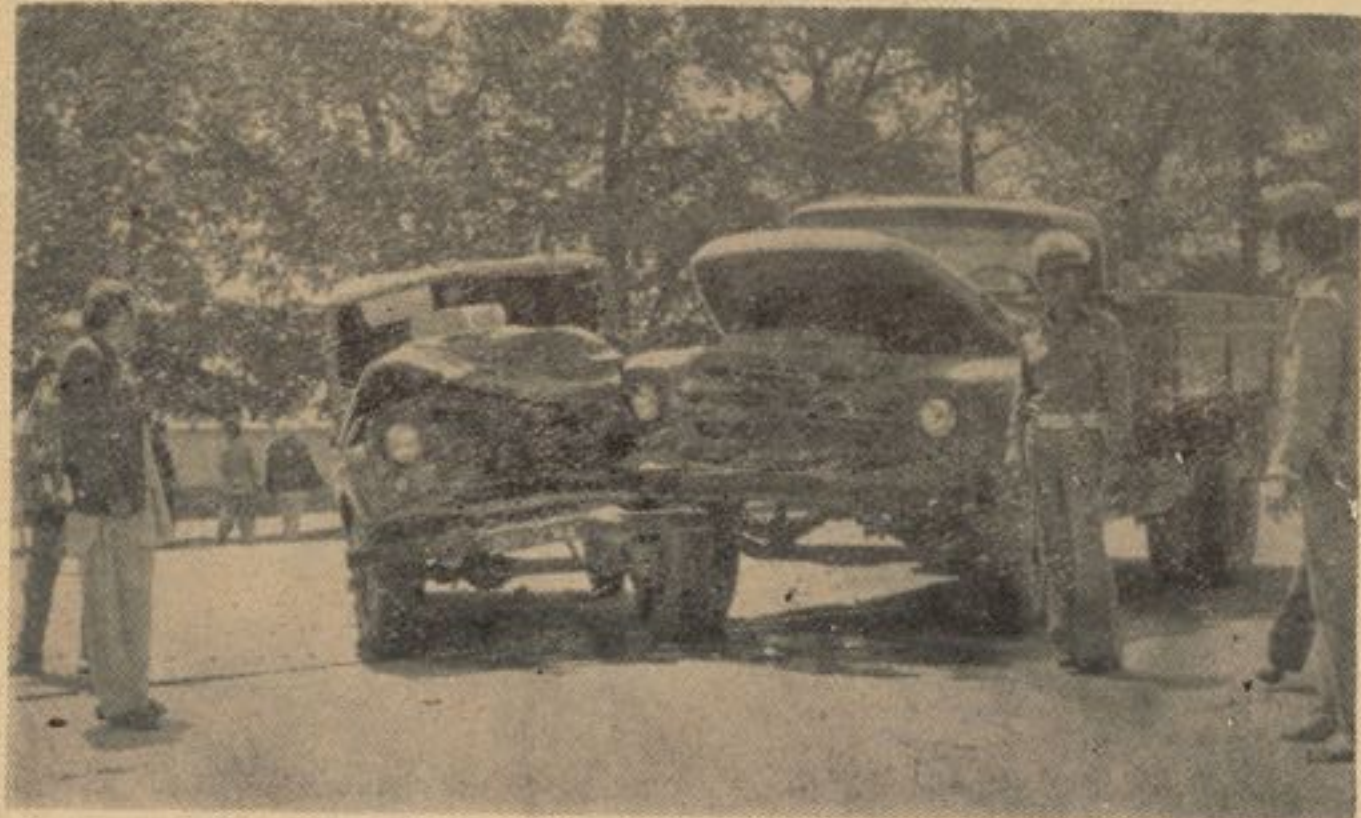
شوند که در همه ی لین های شهری
ایکه ملی بس نیز در آن فعالیت دارد
به کار پر دازند در این مورد گویا
ملی بس به دلیل اینکه چنین پرو-
گرا می تاحد زیادی در پایین آوردن
حجم عایدش میتواند موثر باشد،
موافق نیست، با آنها ترا فیک
همیشه کوشیده و باز هم میگو شد
که در خطوط مزدحم شهر
و با الخصوص در ساعاتی که نیاز
بیشتری به آن احساس میگردد،
مانند ساعات اول صبح و عصر که
تمام ماموران، کارگران و شاگرد-
دان و محصلان در رفت و بازگشت
به ادارات و محل درس و کار خود
میباشند، چنین تسهیلاتی فراهم
آید و آنرا مورد تشویق قرار میدهد.
رووف راصع:
آخرین مطلبی که در جدول امروز

راه ها زیر هیچ گونه مراقبتی قرار
ندارد، يك نفر راننده در فاصله
های بیشتر از یکمتر در
راه هرات کابل، به تنهایی و
بدون استراحت رانندگی میکنند که
طبیعی است خستگی بیش از حدی
میتواند منجر به وقوع حوادث
ترافیکی گردد و یا موثرهای باربر
در این راه ها بیش از ظرفیت خود
باربندی میکنند و در راه های از
ولایات به ولسوالی ها این موضوع
شامل اضافه سوار ی نیز میشود
چنانکه حتی تا بیست نفر یا بیش از
آن را در جنگلک موتر سوار میکنند.
از همه ی اینها که بگذریم شایسته
همراه های ما که در آن اصول
فنی راه سازی نیز استفاده شده
است در مجموع فاقد بارکنیک
هایی میباشد که باید در فواصل

باربندی و مسایل دیگری که به
آن اشاره شد دارای یونتهای
کمکی سیار ترافیکی نیز باشد که
در صورت وقوع يك حادثه
ترافیکی در یکی از شاخه ها به
زودترین فرصت آمبولانس های
خود را به محل حادثه گسیل دارد.
و در انتقال مصدومان مجروحان
به نزدیکترین شفاخانه سر راه
اقدام ورزد.
سوال این است که در قانون
جدید ترافیک آیا این مشکلات و
کمبودها هم در نظر گرفته شده
و برای رفع آن مقرره های وضع
شده است یا خیر؟
رئیس ترافیک:
در مجموع و به صورت يك کسب
میتوان گفت قانون جدید ترافیک
که بادرک در ست همه ی نیازمندی

انقلابی زدگی میکنیم، شما شاهدید
که عمال ضد انقلاب چگون راه
هارا خراب میکنند، پلها را آتش
میزند، وسایل نقلیه را یسا
تخریب میکنند و به آتش میکشاند
و یا اینکه برای استفاده خود مسی
دزدند، این وضع خود به خود
ساحه فعالیت مارا در زمینه های
که شما بر شمردید تنگ و فشرده
میسازد، ولی معنی آن بی توجهی
ویایی میلاتی ترافیک نیست، بدون
شک باگذر از این مرحله و کوتاه
شدن دست عمال ضد انقلاب از
فعالیت های خرابکارانه ما مجال
فراوان خواهیم داشت که با دیدی
وسیع وقتی همه ی نابسامانی ها
را رفع کنیم و در این رده مشکلات
ترافیک راه هارا هم.

اما نکته یی که در همین مورد باید
از آن یاد آوری کرد این است که
متأسفانه در پروژه های عمده راه
سازی در کشور مشوره ترافیک
گرفته نشده و گرنه اکنون راه های
پخته ما حد اقل از نظر بارکنیک



یکی از صحنه های تصادم ترافیکی
که در اثر بی احتیاطی رانندگان
وسایل نقلیه بوجود آمده است.

به طرح میاید مسئله چگونگی وضع
شاهراه ها از نظر ترافیکی، کال-
ستی های فنی آن از همین ناحیه
و مسایلی است که در مجموع موجب
میگردد تعداد تصادم های ترافیکی
در راه های از يك ولایت به ولایت
دیگر، شاهراه ها و راه های ولایات
به ولسوالی ها روز افزون گردد.
تمام کسانی که در شاهراه ها به
وسيله بس های ترانسپورت های
گونگون از يك ولایت به ولایت
دیگر در رفت و آمد میباشند،
شاهدند که سرعت موثرها در این

معین وجود داشته باشد تا در صورت
خستگی راننده و یا بوجود آمدن کلام
عیب فنی در موتر به جای آنکه
وسيله نقلیه در عرض جاده توقف
کند بارکنیک را مورد استفاده قرار
دهد اینها و ده هانمو نه دیگر که یاد
آوری از همه ی آن این جدول را
به درازا میکشاند همه به این سبب
است که ما تاکنون فاقد ترافیک
شاهراه یا بیرون شهر میباشیم،
چه در صورتی که این بخش ترافیک
وجود داشته باشد میتواند علاوه از
کنترول و مراقبت سرعت و مقدار

هاوکاستی ها در این زمینه وضع
وناقد شده است میتواند جوابگوی
تمام ضرورت های باشد که در
امور ترافیکی يك کشور به طرح
میاید و تطبیق همه جانبه آن مجال
است که دشواری های ترافیکی
چه در شهرها و چه در خارج از آن
کاهش یابد و به مرور رفع گردد، اما
اینکه در شرایط کنونی ترافیک
بر هرچه پایه و اساسی اقدام به
زدودن دشواری های می کند که
شما آنرا خارج شهری نام نهادید
باید بگویم ما اکنون در شرایط

کمبودی نمیدانستند ایجاد بارکنیک
های مورد نیاز در شاهراه ها یی
که فاقد آنند امری است حیاتی
و ضروری ولی این پروژه مدت ها
وقت لازم دارد و به کارگیری پر
سونل فراوان و قبول هزینه های
هنگفت که امید داریم به مرور جامعه
عمل پوشد، همین مسایل است که
ترافیک را وا داشته نحوه کارش
را بر اساس ارتباط دائمی با ارگان
های دیگری که با ترافیک راه سرو
کار دارند تنظیم کند و به این اصل
جهت قانونی بدهد که این ادارات
در هر نوسازی و یا برنامه های تر-
میمی سرنگها باید مشوره ترافیک
را به دست آورند.



در زمینه تحقیقات علمی به عمل میآید به تحقیقات امور نظامی تخصیص داده شده است. در عین حال سالانه یک دهم حصه همه تکنیکهای جنگی از لحاظ فیزیکی و یا از لحاظ موزون را لی بیکار شناخته میشوند. اکثر آنها نفس تسلیحات بلکه همچنان مصارفیکه در مورد تولید آنها نیز صورت گرفته است ارزش خود را از دست میدهد. چونکه انتقال به تولید و ساختن انواع جدید سلاحها اغلباً سازمان آلات و تکنولوژی جدیدی را ایجاد می نماید. تلاش جهت بدست آوردن سیستم سلاحهای پیش از پیش پیچیده تر و متکا ملت منجر به گرانسی شده بد قیمت های آنان میگردد.

به گفته فریدرک انگلس ((...)) یک کشتی آن - قیمتی را می یابد که در سابق یک ناوگان مکمل به آن می ارزید ...)) این کلمات مخصوصاً در مورد زمان حال بخوبی صدق می نماید، زیرا که ارزش یک طیاره بر دار به بیش از دو ملیارد دلار بالغ گردیده است. در سابق با این مقدار پول ساختن نه تنها یک

بقیه در صفحه ۴۸

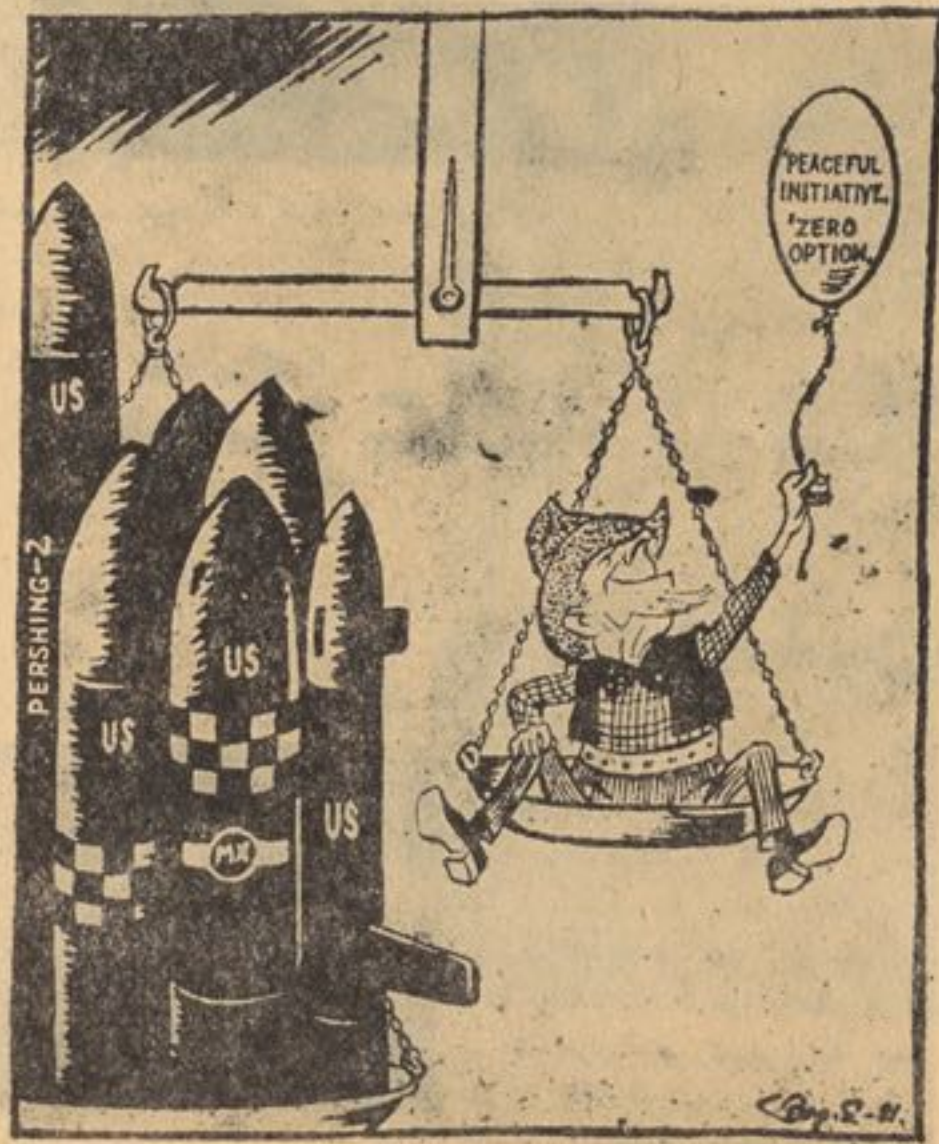
بزرگ علمی - تحقیقاتی را در اختیار دارد که تقریباً ۷ هزار دانشمند در آنها مشغول بکار میباشند برای پذیرش فرمایشاتی که خصلت نظامی دارند تقریباً ۳۵۰ هزار مراکز دیگر علمی - تحقیقاتی وجود دارد. هزینه کارهای علمی - تحقیقاتی و آزمایشی طراحی به حساب وزارت دفاع در سالهای پنجاه به ۲۵-۲۰ میلیارد دلار در سال بالغ میگردد و در اواخر سالهای (۷۰) این هزینه ها چهار مرتبه افزایش یافته و در سال ۱۹۷۹ به ۱۱۹ میلیارد دلار رسید. در جمهوری آلمان فدرال پذیرش فرمایشات نظامی آن کشور را ۱۳۰ مو سسه تعلیمات عالی، ۷۳ - انستیتوت علمی - تحقیقاتی و ۶۰ مرکز تحقیقاتی مربوط صنایع به عهده دارند در زمان کنونی از هر چهار نفر دانشمند یک نفر آن مشغول تحقیقات نظامی میباشند در کشور های عضو پیمان نا تو تقریباً ۷۰۰ هزار انجنیر و دانشمند با سو به تخصصی عالی در عرصه نظامی مشغول بکار اند که برای پرداخت کار آنها سالانه تقریباً ۲۵ ملیارد دلار لازم است. در ایالات متحده امریکا بیش از نصف مصارفیکه



ترجمه از مجله «نو ووی وریما»

مترجم: عبدالرحمن دردمل

هزینه های فزاینده تسلیحات



سلاحهای امروزی همه گران آنها میباشند. گسترش انواع قیمت هستند. و نرخ آنها پیوسته در افزایش است. در زمان حاضر ۹۰٪ همه سلاحها نیکه در کشور های سرویس ما یداری تولید میگردد اصل تولیدات مخصوصی هستند که به ارات طریق عادی ساختن آنها غیر ممکن است. و بنا بر این لازم است که برای تولید آنها دستگاها و فابریک های مخصوصی ساخته شود. گرانی قیمت سلاحهای عصری ناشی از بالا بودن هزینه تولید آنها میباشند. گسترش انواع قیمت هستند. و نرخ آنها پیوسته در افزایش است. در زمان حاضر ۹۰٪ همه سلاحها نیکه در کشور های سرویس ما یداری تولید میگردد اصل تولیدات مخصوصی هستند که به ارات طریق عادی ساختن آنها غیر ممکن است. و بنا بر این لازم است که برای تولید آنها دستگاها و فابریک های مخصوصی ساخته شود. گرانی قیمت سلاحهای عصری ناشی از بالا بودن هزینه تولید آنها میباشند.

لبنان: تروریزم به شیوه اسرائیلی



منظره شخصی که توانسته زنده بماند ولی هیچ چیز به جز بالا پوش ایوبوت برایش باقی نمانده *



زنان وحشت زده، بااطفال خود ازطیاراتی که بالایشان مرگ می بارد در حال فرار دیده میشوند، مگر ازاین باران برب که در مسیر خود همه چیز را ب خاک و خون میکشد، کجا پناه خواهند یافت ؟

کشتار عامه که قبلا طرح ریزی شده بود

صد ها باشده آن محل گردیدند . همه تاسیسات بخاک یکسان و خانه ها و یسران شدند اطفال در حالیکه مصروف به بازی در حیولی های شان بودند باگلوله ها به خون کشانیده شدند مریضان و کهنسالان دوی بستر خویش از شدت اضطراب دچار بیحوشی وضعف گردیدند و آیا این همه اعمال وحشیانه بخاطر جر یان دادن یک جویبار خون نبوده است ؟

هیچ تردیدی درین نیست که کشتار افراد ملکی غیر نظامی از طرف مقامات اسرائیلی قبلا طرح و به عمل پیاده شده است مصداق این مدعای ما گفتار نطق صدارت اسرائیل است : منظور ما ازین حمله وارد مو دن ضربه بر مناطق واسخاص ملکی بود تا به این شیوه توانسته باشیم مراکز کوماندویی را حتی اگر در مناطق پر نفوس هم واقع باشد تحت تخریب و ضربه قرار بدهیم - درین مورد مسوول امور مخفی و نظامی اسرائیل قاطعتر صحبت می کرد : « ما با حمله خود بر ملکی ها در صدد هستیم تا بین فلسطینی ها واسخاص ملکی ایجاد فاصله و دوری نموده و آنرا تعمیق کنیم . سخنگوی وزارت دفاع اسرائیل چنین توضیحات میداد : « ما تا آن سرحد لبنانی ها و فلسطینی ها را مورد ضربه قرار می دهیم تا موقف و همچنان طرز العمل مشابهی کشور مصر را در برابر ما اجزاز کنند . »

اسرائیل جهت دستیابی به این منظور شوم خود طی هفت سال لبنان را تحت حملات بدون وقفه چون : بمباران های کورکورانه تصرف مناطق سرحدی تعرضات هوایی قرار داده است . و لی عملیات جنگی ماه جولای اخیر توام بایک وحشت بی سابقه بود . تعرض فوق به تاریخ دهم جولای شروع و دو هفته دوام نمود البته دو هفته ای که کشتار دسته جمعی و وحشیانه را در برداشت . معراج و نقطه نهایی این تعرض روز هفدهم جولای بود ، که بالای کارته تجارتي ومسکونی فهاکائی واقع در جناح شرقی بیروت نزدیک دانشگاه عرب به وقوع پیوست . این کارته

تجاوزیکه در ماه جولای اخیر در برابر لبنان صورت گرفت . از نگاه پهنا و وحشت انگیزی نسبت به همه جنایات دیگری که در مورد این کشور طی هفت سال گذشته انجام یافته شدیدتر بود . طی دو هفته طیارات بم افکن ازار جنگی و کشتار دسته جمعی اسرائیل بلا وقفه جنوب لبنان و پایتخت آن بیروت را تحت آتش گرفتند که منتج به مرگ و بی خانمانی هزاران بیگناه گردید .



منظره از شعله های آتش کارخانه تصفیه نفت زهرانی در جنوب پایتخت .



که وسعت آن پنجاه متر مربع است پنج هزار پانزده داشت البته این رقم نفوس در اوقات کار روزانه الی ده هزار نفر بالا می رفت. به روز جمعه هفدهم جولای ساعت ده صبح تیارات بمب الکن اف شانزده و اف پانزده اسرائیلی ساخت آمریکا قبل از رسیدن اشاره خطر پنج مراتبه کارته فهاگانی را مورد حمله قرار دادند و هر بار بمب های هزار کیلویی و مرمی های ایوس را بالای کارته مذکور ریختند. نتایج این حمله خیلی ها وحشت انگیز و ماتمزا بود زیرا در حدود سه صد نفر جان خود را از دست دادند و نه صد نفر دیگر شدیداً زخم برداشتند سه عمارت چندین طبقه بی کاملاً بفاک یکسان گردیدند و همچنان سی و دو عمارت دیگر متحمل خسارات جبران ناپذیر شدند. در سه صد و ده پارتمان این عمارات مجسمه ها یکپار و دو صد نفر شمیری بسر می بردند که همه بی پناه گردیدند. خیلی ها دشوار است تا سیمای محل را که مورد جنایات اسرائیلی ها قرار گرفته بکسی توضیح یا تشریح کنیم. یکپخته بعد از وقوع این حادثه المانک حیات شورای صلح جهانی بقیه در صفحه ۴۲



صحنه های از محل جنایات اسرائیلی ها در کارته فهاگانی که نمایانگر اجساد مرده ها و نمش های بی دست و پا است ... صد ها جسد دیگر ممکن در زیر خرابه ها موجود باشد.

آنها که جایزه هار اربودند

هر اثر هنری انعکاسی است از شرایط

وضو ابطعینی جامعه ای که هنر مند

در آن زندگی میکند



ظریف صدیقی

روند و جریان فکر ی ای که در جامعه ایا به وجود میاید ، باید در برگیر خصوصیات تپیک جامعه خود ما باشد و نه خارج از جامعه ما .

...

* در بعد از انقلاب هیچ قصه نویسی نتوانسته است ، خصوصیت ها و شرایط زندگی امروز را در آثار خود به خوبی نشان دهد

...

* نویسنده باید در میان توده های وسیع مردم راه پیدا کند ، نه آنکه منزوی باشد و در برج عاج خود زندگی کند .

...

* از نظر من نویسنده در برابر هر کلمه بی که مینویسد مسوول است ، از این نظر نباید تعهد خود را از یاد ببرد .

...

* نویسنده شرقی از هر سبک غربی که پیروی میکند نباید آزادی شرقی را فراموش کند تبارز نحوه تفکر شرقی باید به قصد شرقی خصوصیت شرقی دهد .

...

ظریف صدیقی برنده جایزه اصلی ((بیپتی)) در زمینه داستان نویسی لیسانس ژورنالیسم است و دارای تحصیلات فوق لیسانس در علوم تخیلی نیز میباشد . وی که بیش از بیست سال است کار در زمینه ادبیات را به آغا ز گرفته و تاکنون نیز دوام میدهد بیشتس از چهل داستان کوتاه چاپ شده دارد و شش ناول و تعدادی سروده های شعری و شاید به همین تعداد نیز آثار چاپ نشده که در بی فر-

به عنوان نخستین پرسشس به ظریف صدیقی میگویم : شما داستان ((در جستجوی خوشبختی)) را به عنوان یک ناول

میشنا سید و آنرا را نه داده اید در حالیکه همین اثر از نظر من یک داستان کوتاه دراز شده است ، می توانید از دیدگاه خود خصوصیت هایی را که برای یک ناول قایلید در اینجا بر شما رید ؟

... در داستان کوتاه صرف یک رخ موضوع به تحلیل میاید و در مورد گرکتر ها خواننده جز با نیم رخی از آن روبرو نیست ، طرح و توطئه و گره اندازی و گره گشایی نیز در قصه کوتاه با فشرده گویی به بیانی میاید ، صرف نظر از اینکه تعداد گرکتر ها و شخصیت ها نیز در این گونه داستان ها به مقایسه ناول کم و اندک است ، اما در داستان بلند خواننده با حوادث متعدد شخصیت های متعدد و زمان های متعدد روبرو است که همه نیز گرد حادنه اصلی و شخصیت اصلی

میگردند ، یعنی با آنکه حادثه های فراوان در محل های فراوانی به وسیله شخصیت های فراوانی ممکن است به وقوع پیوندد ، همه با هم ارتباط زنجیری خود را حفظ میکنند و کمکی میشوند برای به شناخت آوری بهتر شخصیت اصلی و پایه شد سببی آوردن زمانی و یا امکان به خصوص صمی که در شرایط خاصی مورد نظر نویسنده بوده است * بهمین دلایل که خود به آن اشاره کرد شدید من ((در جستجوی خوشبختی)) را یک داستان کوتاه دراز شده میدانم چه در آن شخصیت های داستانی و آدم های قصه جزیمی رخی از خود را نشان نمیدهند ، همچنان در تیپ سازی و به شناخت آوری تیپ خاصی نیز که در این اثر مورد نظر شما بوده است کاستی های چند دیده میشود ، کاستی ها بی که با مقایسه آثار بزرگان ادبیات بهتر به چشم میاید ... مانباید آثار و کار های خود را بر اساس نورم ها و معیار های جهانی به نقد و بررسی گیریم ، این بدان معنی است که ما با شرایط و ضوابط مسلط در کار های ادبی کشور خود آشنا بی نداریم ، در این جا باید هر اثر هنری داخلی با مقایسه یک اثر هنری داخلی دیگر به مقایسه گرفته شود تا ارزش های کار اثر یکننده باز هم در یک دید مقایسوی به بررسی آید و اگر قرار باشد یک ناول از یک نویسنده مامتلابایکی از آثار بر جسته با - لزاك یاداستا یو سکی مقایسه شود آنگاه است که با کاستی ها روبرو ایم و کمداشت ها .

* من فکر میکنم شما هم اثر مرابز اساس نورم های جهانی به نقد گرفته اید که من با آن نمیتوانم موافق باشم اگر در همین بررسی ناول ((در جستجوی خوشبختی)) به مقایسه کار های به انجام آمده دیگر در کشور ما و در همین زمینه به ارزیابی آید شما متوجه خواهید شد که این اثر تازگی ها بی دارد و ارزش ها بی که از چشم به دور نمیانند .

* من نظر شما را در بررسی یک اثر هنری از یک نویسنده تازه کار قبول دارم ، اما وقتی موضوع بررسی اثر نویسنده بی است که هم روشنفکر است ، هم اهل مطالعه و آشنا با تمام ویژگی های یک اثر

هنر مندانه و خصوصیت ها بی که باید يك نوول داشته باشد ترجیح میدهم این بررسی در کلیت نوول های قبول شده جهانی باشد تا مقایسه با چند اثر نا قص داخلی؟

*** فراموش نکنید که شرايط خاص اجتماعي و فرهنگي در يك جامعه همیشه با جامعه ديگر يكي نيست. ممکن است در يك کشور تمام زمينه های باروري هنربراي هنرمند مهيا باشد در حالیکه هنرمند ديگر و در يك کشور ديگر با اختناق و ضوابط آن روبرو باشد جامعه ما هم چنين بوده است بيش از نيم قرن اختناق سياسی و اجتماعي با تمام ابعاد و ضوابط خود بر آن حکمروايی داشته و همين ها بوده که از باروري هنر و شگوفانی آن در جامعه ما جلو گیر شده و در واقع اکنون مادر آغازراه آفرينش ها قرار داريم و زمينه ها برای ارائه کار های خوب هنري نازمه به هنر مند مجال گفتن ها و بيان رادر يك کار برد هنري می دهند ...**

*** به این صورت و در این گونه شرايط هنر مند راه ديگری را برای به بيان آوردن واقعیت ها به پیش میگیرد. استفاده از نشانه ها و سمبول ها و نماد ها یعنی گرايش به نوعی هنر نشانه یی یا سمبولیک *** درست است و به همین دلیل هم ادبیات مادر اعصار مختلف حکمروايی ضوابط اختناق او و همين راه رادر بيش گرفته. مثلا در کلیه و دمنه چرا از زبان حیوانات صحبت میشود و یا کتب ديگری که بسيار فراوانند قهرمانان خود را از میان حیوانات به انتخاب گرفته اند.****

*** سخن در این زمينه را دوام نمیدهم چرا که مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. به صورت فشرده بگوئید به عنوان يك نویسنده آگاه چه پیام ها بی را خواسته اید به خوانندگان آثار خود القاء کنید؟**

**** نشان دادن زمينه های آشتی ناپذیری طبقات متخاصم با پیروی از يك شیوه تپ سازي عینسی طبقاتی و آگاهی دادن به نسل جوان در همين موارد چوکات اساسی پیام های داستانی من میتوانند به حساب آیند.**

*** در تپ سازي نماياندن، خصوصیت های تپیک در گفتار، نحوه بیان، کار برد کلمات در محاوره ها و باز نماياندن چوکات**

فکری و خصوصیت اندیشوی شخصیت های به انتخاب گرفته نشده حتمی است به گونه ای که اگر کرکتر و یا آدم قصه به عنوان نمونه بی از تپ خان هاست با ید همان گونه سخن گوید که خان اصلی، از همان عبارات و کلماتی بهره جویی کند که در واقعیت است و در مجموع این خان داستانی با ید به گونه بی به پرداخت آید که خواننده به وسیله او با خصوصیت های عطفی و شخصیت اجتماعي و فرهنگي همه خان ها با تمام کیفیت همگانی فکری شان آشنا گردد، اما از نظر من باز هم ((در جستجوی خو - شبختی)) از این ویژگی ها در تپ سازی بر خور دار نیست، مثلا در صفحه یکصد و شش کتاب مطا لسی میخواهم نیم به این شرح : ((...مهمانان خنده کنان بسوی میز غذا هجوم آوردند و لی کبیر خان دستش را بالا کرد و همینکه دید مدعوین متوجه او شدند، با صدای بلند گفت : - دوستان بسیار عزیزم، خانم ها و آقایان، دخترها لطفا توجه بفرمایید : وبعد ادامه داد : - برای من جمع شدن این همه دوستان گرامی با خانواده های شان در اینجا و شرکت درین جشن افتخار بزرگی محسوب میگردد، اما میخواهیم خبر خوشی با اطلاع شما برسانم.

من از بر پا کردن این اجتماع چند منظور داشتم یکی اینکه می خواستم فرزندم دوستان و خانواده ديگر آنکه میخواستم به او فرصت بدهم تا دختری را از میان خانواده های نجیب دوستانم برای خود بر گزیند، گرچه خون گسرمی و صمیمیت دخترهای عزیز این کار را برای او مشکل ساخت و لی، بالاخره به موافقت دوست عزیزم سلیم خان قرعه فال بنام سلیمه ((جان دختر ایشا ن افتاد ...))

*** آیا از نظر شما این زبان می تواند زبان خان های کشور ما باشد و خصوصیت های تپیک آنان را بنماياند؟**

**** گوینده این سخنان در کتاب من يك خان نا آگاه و بیسواد از آن مانند که شما تصور کرده اید نیست او فرد متشخص خارج دیده و مقداری هم ظاهراً است و این مانند اشخاص که ظاهراً میگویند خود را آگاه**

تر و دانا تر از آنچه هستند نشان دهند به همین ترتیب سخن میگویند . اخیراً در مورد داستا نسی شما انتقاد ها بی در یکی از مجلات به چاپ رسید، شما به چه پیمانان انتقاد های وارد آمده رادر کارها- یتان می پزیرید؟

**** آنچه نوشته شده بود بدینا نه بود، میتوانم بگویم اثری که روی آن انگشت انتقاد گذاشته شده بود از نظر نورم های جهانی تا نود در صد قابل قبول بود و از نظر معیار های محلی بهترین اثر میتوانست به شناخت آید.**

*** از چه نظر؟**

**** از نظر به شناخت آوری شرايط انقلابی و فضای خاص سیاسی کشور.**

اما من فکر میکنم و طیفه هنر مند شعرا پر اکنی نیست، نشان دادن است، اگر داستا ن نویسنده جلوه های انقلاب رادر چوکات و فورم داستانی بردارند ایراد، ندارد، اما اگر قهرمان شعرا دهد، آنگاه ديگر قصه نیز جز شعرا نخواهد بود؟

**** من هم در هیچ يك از قصه هایم نه از زبان خود و نه هم از زبان قهرمان های قصه هایم هرگز شعرا نداده ام و در داستا ن مورد بحث شما هم زمينه های آزادی خواهی در جریان تاریخ به نوعی به مطالعه آمده و زمينه های آزادی خواهی کنونی در آن لمره همان فعالیت های آزادی خواهانه پیشین باز نمايانده شده است.**

*** در قصه نویسی بیشتر چه کسانی روی تفکر و یا شیوه کارتان تاثیر گذاشته اند؟**

**** به صورت مشخص هیچ کس، و لی طبیعی است در جریان مطالعه شخصی نمیتوانسته ام از تاثیر دهی داستا ن نویسی های بزرگ غرب و ایران کنار مانم.**

*** عده بی برای باور اند که هر نویسنده نا آگاهانه مقداری از، خصوصیت های عاطفی و روانی و در مجموع شخصیت خود را در آثار خود تبارز میدهد، شما این نظر را قبول دارید؟**

**** بلی، کاملاً درست است، نویسنده در واقع گرفت های ذهنی خود را انعکاس میدهد، صفات مشخصی را از کرکتر های مشخص میگیرد و در يك کرکتر جای میدهد هیچ نویسنده بی بیرون از شرايط**

و ضوابط عینی جامعه نه میتوانند بیانند بشوند نه هم بنویسند و از آنجا که شخصیت خود او هم در همه ی ابعادش شامل همین تاثیر گیری میگردد خواه و نا خواه مقداری خود را نیز انعکاس میدهد.

*** با توجه به ضوابطی که شما به قصه نویسی قایلید کارهای کدام يك از قصه نویسی های معاصر ما را بیشتر می پسندید و قبول دارید؟**

**** نمیشود به صورت قطعی کار های يك نویسنده را به تا ید گرفت و یا رد کرد.**

اسدالله حبیب در ((سه مزدور)) و ((سپید اندام)) خود توانست مقداری از خصوصیات تپیک محیط زیست قهرمانان خود را بنمايد و باز سازی کند و یا اگر م عثمان واعظم رهنورد در برخی از کارهای خود توانستند ویژگی های داشته باشند که قابل توجه بود.

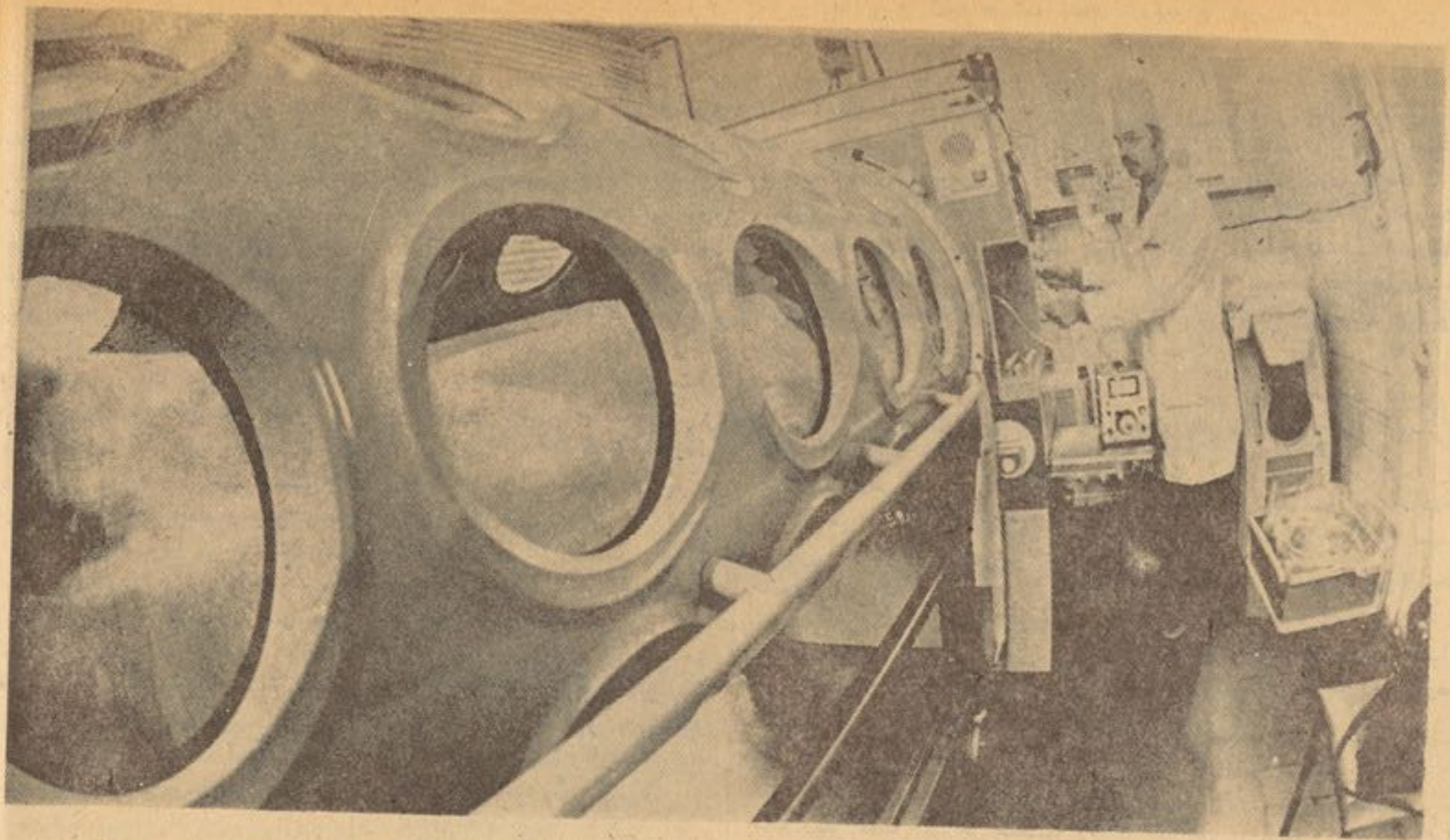
من از آثار بيش از انقلاب برخی از کارهای ((حبیب)) را بیشتر می پسندم، اما معتقدم که در بعد از انقلاب هیچ قصه نویسی نتوانسته است خصوصیت ها و شرايط زندگی امروز رادر آثار خود به خوبی نشان دهد.

*** نظر شما در مورد کسانی که میکوشند مدر نیزه باشند و با پیروی از مکاتب خاصی هنری بنویسند، چیست؟**

**** از نظر من نویسنده در برابر هر کلمه بی که مینویسد مسئول است از این نظر باید تعهد خود را حفظ کند، من به قید ماندن در سبک های خاص ادبی اعتقادی ندارم و عقیده دارم که نویسنده شرقی در همه حال آزادی شرقی خود را باید حفظ کند.**

هر يك از سبک های غربی زیر ضوابط خاصی سیاسی به وجود آمده اند که نمیتوان آنرا خارج از همان شرايط معین بسط داد، به این سبب نویسنده ما هم با ید بکوشد به جای پیروی از يك سبک خاص واقعگرا باشد یعنی روند و جریان فکری که به وجود میاید باید در بر گیر خصوصیات تپیک جامعه خود ما باشد و نه خارج از جامعه ما.

لطفاً گفت و شنود های ما را با برخی از دیگر برندگان جوان مطبوعات در شماره آینده بخوانید



گوشه‌یی از يك اتاق كلینیک بوکین در مسکو، این کلینیک دکتوران طبر را قادر میسازد تا طور مشخص بروظایف سیستم امفاوی عمل نهوده و مریضان را تداوی کنند .

ر. یو سفزی

خون سفید چه نقشی در ارگانیزم و خوداتزنده دارد؟

دورنمای پیشرفت‌های طبی طی سال‌های ۱۹۸۰

افزایش در بیماری‌های قلبی، عقلی و عصبی و سوهاضمه‌ها اساساً نتیجه انقلاب تکنولوژیک و شهری شدن است
جوامع سوسیالیستی در کشف‌میتودهای جدید مقابله با امراض مهلك نظیر سرطان و بینظمی‌های قلبی به پیشرفت‌های چشمگیری نایل شده‌اند .

یکی از مسایلی عاجلی که بشر قلبی و سرطان است که بیش از در عصر کنونی با آن مواجه است هر وقت دیگر حیات انسان را کشف طرق مؤثر مبارزه علیه تهدید می‌کند .
امراض مخصوصاً بیماری‌های گرچه وقوع انقلاب علمی داده و اطباء میتوانند از پیشرفت و تکنولوژیک از یک یکطرف تسهیلات بی‌سابقه را در مبارزه علیه این ناخوشی‌ها با اختیار بشر قرار داده و اطباء میتوانند از پیشرفت

های تخنیکی در تشخیص در مسامرات مجرای و تجزیه حجرات مصاب به مریضی استفاده کنند لهند انقلاب تکنولوژیک در پهلوئی حل یک تعداد سوالات مریضی بتأمین سلامت جسمی و روانی افراد موضوعات تازه را در برابر این مسا له در برابر انسان قرار داده است که باید برای حل این مسایل نیز صرف مساعی نمود . این یک حقیقت مبرهن است که جوامع سوسیالیستی پیش از هر چیز دیگر تأمین سلامت جسمی و روانی افراد را از اهداف بزرگ و اساسی دولت می‌شمارد . با خاطر همین است که دولت‌های مترقی و مردمی شدیداً در طرح و تطبیق پروگرام‌های جامع صحتی و تهیه خدمات اساسی صحتی مجانی با افراد تأکید می‌نمایند و درین ساحت سرما ی گذاری هنگفت می‌کنند طور مثال در کشور بزرگ اتحاد شوروی که تأمین نیازمندی‌های صحتی مجانی جزء حق انکارناپذیر هر تبعه این کشور بوده مراکز متعدد صحتی در زمینه تأمین سلامت افراد فعال



دكتور مير عبدالقادر ابيرو

مؤمن قناعت

شاعر عاشق و محبت، شاعر انقلابی



خوانندگان مجله زیبای ژوندون به اشعار و شخصیت ادبی و انقلابی مؤمن قناعت آشنایی دارند و هیچ يك از خوانندگان این مجله وزین از آثار این شاعر گرانمایه وارجمند که از غنای عصر ماست بی اطلاع و بی بهره نخواهد بود و این است معلومات مختصری که اندرین مورد تقدیم دوستداران میشود.

تراوشات فکری مؤمن قناعت چون کوه پامیروزین و چون آبشاران پرتلاطم و رزاق خروشان و مانند رود بار زرافشان صاف و روان و مثل لیل بدخشان درخشان و پرتلاست مؤمن قناعت در ترسیم شعری واقعیت هاید طولانی دارد و داستانهای واقعی زندگی را طوری بزبان شعر در نظر مجسم میسازد که هر شخص و هر دلی راحت تاثیر قرار میدهد، آنچه میبیند به شعر میگوید و آنچه میشنود به شعر بیان میکند. از زندگی الهام میگیرد و شعر را یکسره زندگی میپندارد.

مؤمن قناعت در هر زمان و هر مکان و هر گوشه و کنار کشور پهناورش از عشق و از محبت انسان دوران ساز سخن میگوید و صادقانه وصف میکند، گاهی برداس دهقان وزمانی بر چکش کارگر بوسه عاشقانه میزند و رنج زحمت گشایان را میستاید، داستانهای قهرمانان راه آزادی و مبارزان ضد استعمار را در قالب شعر های رنگین درمی آورد که مطالعه هر کدام برای خواننده شور و شغف و وجدی می آورد.

درواه تامین صلح و آشتی میزنند و علیه بی عدالتی های امپریالیستی میستیزد و آن را تقبیح میکند و برای سیستم سوسیالیستی را که مبنی بر برابری و برادری و مبنی بر ایجاد جامعه بدون طبقات است بر می شمرد: جامعه که همه برای يك شخص و يك شخص برای همه کار میکنند و مؤمن قناعت چنین يك جامعه را از دل دوست مینارد.

مؤمن قناعت معتقد است که شاعر آینه روشن نمای زندگی جامعه خود و تمثیل گر ارمان ها و اندیشه های خلق خود می باشد

مؤمن قناعت شاعر نامدار و پر آوازه تاجکستان شوروی بتاريخ ۲۰ ماه می ۱۹۳۲ در قشلاق کورکاوودر کوهسار بدخشان در يك فامیل دهقان چشم دنیا گشود دوره مکتب را در آنجا

مؤمن قناعت، شاعر و رئیس اتحادیهی نویسندگان جمهوری تاجکستان اتحاد شوروی

بیابان رساند و در جریان دوره مکتب در کلهخوز کار میکرد شعر میگفت و اشعار خود را در اخبار ناحیه نغم بدخشان بچاپ میرساند. مؤمن قناعت در سال ۱۹۰۶ شعبه ادبیات تاجکستان را در پوهنتون دولتی تاجکستان بنام لنینی بنیان رسانید و بعدا در مجله صدای شرق بکار آغاز کرد. در آغاز کار مسوول شعبه شعر بود و بعدا بحیث سکرتر مسوول مجله موظف گردید و مدتی بعد امر نشرات مجله عرفان مقرر شد.

اشعار مؤمن قناعت با ترجمه شعری برجسته شوروی بزبان روسی در روزنامه «پراودا» لنینی توردنی گزیت، «اگینوک» «روز» تروودوف با ترجمه شاعر مشهور شوروی سمیلیکوف به نشر رسیده است.

مؤمن قناعت از سال ۱۹۶۸ معاونیت شوروی نویسندگان تاجکستان را بعهده داشت. مؤمن قناعت در سال ۱۹۵۰ ترجمه افسر شکیب و میتسکیویچ را که ترجمه نموده بود در مجله جمهوری تاجکستان بچاپ رساند و از آن به بعد آثار شاعر پیوسته در روزنامه ها و مجله ها به طور مستقل بچاپ رسیده است.

در سال ۱۹۶۰ اولین کتاب شعر وی بنام «اگر بچاپ رسید» در سال ۱۹۶۳ اثر دیگری بنام دو ستاره های زمین و چاپ کرد. در سال ۱۹۶۴ اولین اثر شاعر بزبان روسی

در شورای نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی در ماسکو در حالیکه نمایندگان قسوی دفاع ملی شوروی حاضر بودند درجه عالی را گمانی کرد .

در سال ۱۹۷۳ در مجله « جوانان » و در همین سال شعبه « نویسندگان شوروی » بحروف عربی و در سال ۱۹۷۵ بزبان روسی برای بار دوم به چاپ رسید قصیده صدای ستالینگراد شهرت عظیمی پیدا کرد و امکان آن موجود شد که به جایزه دولتی گداشته شود .

در سال ۱۹۷۵ منتخبان اشعار شاعر بزبان تاجیکی از طرف نشرات عرفان بطبع رسید و در سال ۱۹۷۶ موسسه نشراتی ادبیات در ماسکو رساله اشعار شاعر را بنام « نورچو قله » نشر کرد که در آن بهترین اشعار شاعر جمع آوری شده بود و در سال ۱۹۷۳ بنام « موجهای و خوش نشر گردید . اشعار شاعر بزبان های ملیت های اتحاد جماهیر شوروی در سر تاسر اتحاد جماهیر شوروی پیوسته چاپ میشود . استاد مومن قناعت شاعر خلقی تاجیکستان در اثر خدمات بزرگ اجتماعی و ادبی برنده جوایز پرافتخاری شده است .

شاعر در اثر ایجاد داستان سروش استالینگراد برنده جایزه دولتی اتحاد جماهیر شوروی شده است و بعدا در اثر کار های خلاصه ادبی برنده جایزه دولتی جمهوری تاجیکستان بنام ابوعبدالله رودکی گردید .

استاد مومن قناعت فعلا نماینده شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی عضو کمیته جایزه لنین اتحاد جماهیر شوروی رئیس اتحادیه نویسندگان تاجیکستان شوروی عضو شورای عالی نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی میباشد و در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی اشتراک داشت .

در اینجا شعر « گهواره سینا » را که شاعر در سال ۱۹۸۰ بمناسبت تجلیل هزارمین سالگرد فیلسوف بزرگ و نابغه شهیر شرق فرزندان بلخ باستانی ابو عبدالله شیخ رئیس ابو علی سینای بلخی که در شهر زیبای دوشنبه طی یک کنفرانس بین المللی بر گزار گردید سروده است تقدیم می شود .

تایگاهی ستاره (۱) می جنبید ،
 طفل در گهواره می جنبید ،
 بیش چشمان بچه بی خواب
 آسمان دو پاره می جنبید .

• • •

می گشتند ظلمت شب ها
 در نظر بازی های کو کب ها
 صبح را می دمید با سختی -
 بله مادران و « یارب ها » .

• • •

با نگاه بلند اختر زاد ،
 با بلبو نیکبای مادر زاد
 به زمین چون فرشته خاکی

از کنار ستاره پای نهاد ...
 مادر از یس دلمی او می خواند ،
 آشنه در فضای او می ماند ،
 شاخ شمشاد برگ می لرزاند ،
 مردم دیبه دست می افشاند .

• • •

در بخارا که درد ارزان بود ،
 درد انسان عطای یزدان بود .
 صد شفا در کتاب صدر گنجور
 بسته چون گنجهای سامان بود .

• • •

آمد در کشاد زندان را ،
 کرد در بر کتاب درمان را ،
 در دل مهر پرور تا جیک

• • •

جای بنمود هند و یونان را
 شمع و سینا به راه مطلب ها
 یار بودند شب همه شب ها
 سوخت از وصل شمع پروانه ،
 سوخت او در وصال کو کب ها .

• • •

ذره سذره فرودو شست آمد ،
 آسمان بلند بست آمد .
 زینه - زینه رسید روی منار ،
 اختر طالعش به دست آمد .

• • •

دید ، آسانه ایست نفس زحل ،
 دید ، بیچاره گیسست نقش ازل .
 یک زعانی خدای خود گردید ،
 دید ، در دست او ست دست اجل ...

• • •

زهرها خورد ، تا شود درمان ،
 رنج ها برد ، تا شود آسان
 مشکلات هزاره انسان -
 مشکل بی کناره انسان

مشکلات یک

به درد نوح (۱) سامانی دوانی نیست درد نیا ،
 سراپا درد او پیدا ، دوی اوست ناپیدا ،
 طبیبان چاره اش را گاه از تعبیر تن جستند ،
 گهی از راه جان جستند ،
 که از گورو گفن جستند .

به هر یک چاره چون بی چاره ای از خویش
 می رستند ،
 و دست گوته خود را به آب سرد می شستند .
 بیاوردند سینا را ،
 جوان عقل بینارا ،
 بدید او بر سر بیمار تاج و شوق مینارا
 بگفتا: « یا امیرم ، علونما ، تاج را بردار ،
 که از بهر حکیمی در دوا کافیت یک بیمار ،
 سکوتی در میان آمد ،
 سکوت بر زبان آمد .

۱- نوح بن منصور سامانی (سال ۹۷۷)
 آخرین امیر سالار این خاندان بود .

وسینا در بیان آمد ،
 « ندیمی بهر من کافیت ،
 چو یک جان مساوی از برای یک بدن کافیت ،
 طبیبان انتظار حکم شاه بستری بودند ،
 برای این حسین گر بلا چون مشتری بودند ،
 امیر از ناعلاجی خود فرامد از سر کیش ،
 برای خاک جان شیر یش ،
 گذشت از تاج زر یش .

به رمز یک اشارت کرد خلوت خانه را خالی ،
 نمود از باده گبر شهبی پیمانه را خالی ،
 و خود را یافت بیماری ،
 و خود را یافت ناچاری ،
 و خود را یافت آزاد از سرو شور جهان داری .

وسینا از مزاجش کافت جای ریشه دردش
 چو آتش یافت سودای جهان را در دل سردش .
 بگفتا: « ای ندیم ، سوی حکیم خاصی دربار ،
 جهان را نیک بندار و را نیکو بگو اخبار ! »
 به شه گفتا: « چو امر من روا باشد ، دوا باشد ،
 اگر فرموده ام در حکم فرمان شما باشد . »
 به چهل روزی گرانید از پی دارو و درمانش ،
 که باری سرنمی پیچید امیر از امر و فرمانش .
 بدین جاز دماغ او برآمد بوی بیماری ،
 نبود از نخوت شاهی به خلقت هیچ آثاری .
 به سینا خو گرفته گفت: « حاشا این گرفتاری ،
 خوشا احوال بیماری و چون سینا مند گاری .
 ندانم از کجا آمد ، گجاشد پاره دردم
 گجاشد طفل یک رو بسته گهواره دردم .
 من این گهواره تن در گهی تا بوی میدیدم ،
 نفس های حکیمان را شمال حوت میدیدم .
 زهی گهواره جنبانی ، زهی انسان بردانی ،
 زهی شه بخارا با چنین خورشید تابانی ! »
 چو سینا انتهای درد را چون ابتدا دریافت
 بدرد تنبستی و فراغت ، در دوا بستافت .
 به امر وی می آوردند و مینائی ،
 بنوشیدند سه جام سلامت را به تنهائی .
 ز اسماعیل حدیثی گفت در کار جهان داری ،
 که در آن شد اشارت عابه تمکین و گرانباری ،
 « چه مردی بود اسماعیل به عدل دانش و انصاف ،
 ز فکرش بر بود اطراف ،
 به ذکرش بر بود اکتاف .

پس از موت مبارک نیمه عصری به عنوانش
 تمام دادخواهان عرشه میاورد بانامش .
 به نفس شاه شد بیدار ناگه فرشاهی اش
 بگفتا: « من پناه آورده ام در بی پناهی اش .
 اگر افزون نباشم ، نیستم کمتر ز اجنادم ،
 جهان آگه بودا فضل و از نصر پدر زادم . »
 پس آن رای دگر رخ داد ناگه این سینارا ،
 گشود ز را به یاد آورد ديوار بخارا را :
 چو با امر گرامی واژگون گردند دیوارش ،
 که دیوار نوی باید بخارا را چو اودورش ،
 بگفتا اهل دیوانش : « نه از حکمت بود گارت ،
 چو صحرا حمله آورد ، نه حرم ماند ، نه بازارت . »
 بگفتا : « از سیاست ، از مدارا میکنم دیوار ،
 به صحرا میبرم از شاه رود ، از راستی انبار ،

چون در حفظ مال و جان افراد وطن باشم .
 دمی تازه باشم ، باره دیوار من باشم ... »
 « بهشکر حق ، بخارا هست و سامان است و
 دیوارش ،
 نباید چشم پوشیدن ، ولی از چرخ دوارش .
 چو ترکان خنابر این ولایت حمله هادارند ،
 بی کاری بشو ، با اهل صحرا تابه بیکارند . »
 از این اخبار شد بیمار یک مرد سپه سالار ،
 نبود این مردان بیمار ، نبود آن خواب این بیدار .
 و امری داد: « باز آرید تاجمرا ، نگینم را ،
 سمند زیر زینم را ، بینم سر زینم را ،
 دماغ شاه در یک تانیه ذیلی دگرگون شد ،
 که سینا سوزمین و فرشاهی او چو گردون شد .
 به هم آورد دیوان را ، سپه سالار و الارا ،
 بپرسید از امور کشور خود بست و بالارا .
 شنید احوال کشور را ، بدید اوضاع لشکرها ،
 به چشم دل بدید آن خیل نوکرها ،
 « از راه سیاست بردهی دارند ،
 همه بر تن لباس ابلهی دارند ،
 نه از دنیا ، نه از دل آگهی دارند . »
 بگفتا : « امر من این است بر لشکر :
 پس دیوار باید باره دیگر ،
 چو سد زنده ای از لشکر جرار ،
 که جاری باشند و چه چون انبار .
 روان گردا و رسولی برجه ترکان ،
 به کاغذ نامه ای باشیوه ترکان
 « که ما همسایه و همبازه و یاریم ،
 صلاح و صلح را هر دو طلبکاریم .
 خوشا بادسته هادر عید نوروزی
 به هم سازیم وقت گلشن افروزی .
 پس آن سبقت شود در گوی و در چوگان ،
 پس آن رغبت شود در تیرو در پیکان .
 پس آن دو نیزه بازی و سپر داری ،
 به دستوری که ناید بوی بیکاری .
 سبشاه ولایت تخمه منصور سامانی
 به امر حق ، به امر شاهی شان دارد ایامی . »

جواب رد گرفت از سرور ترکان ،
 بگفتا : « آشتی جستیم بی برهان . »
 پس آن مهرش به سینا بیشتر افزود ،
 تدارک از برای انجمن فرمود .
 به هم آمد حکیمان و وزیرانش ،
 سیه کاران و هم روشن ضمیرانش ،
 بگفتا: « این جوان مرد عنقریب ماست ،
 به هر دودی طبیب ماست ،
 ز در گاهش نصیب ماست
 برمای حکیم ، از این ولایت هر چه می خواهی ،
 در این کشور بکشایم تو را از مرغ تاملی . »
 بگفتا: « یا امیرم ، چون گلشن ز امتحان خویش ،
 اگر بگشست باشم ز امتحان شاه چون درویش ،
 همین انعام عالی بس ،
 دل بر دست خالی بس !
 بقیه در صفحه ۴۰

اطفال و نو جوانان می گشاید .
 ماکسیم گورکی نویسنده و
 ادیب بزرگ اتحاد شوروی باری
 گفت : (کتب برای اطفال و نو -
 جوانان بمثابة قدرت و محرکه
 بزرگی در چگونگی تربیه آنها
 تلقی می گردد) این گفته مخصوصا
 در عصر کنونی که اطفال و جوانان
 از یکطرف تحت فشارهای بزرگی
 از ناحیه مسابقات تسلیحاتی و
 تهدیدات جنگی قرار داشته و از
 سوی دیگر این نسل بر تحرک و
 پرتو آید یا لوزی دوران ساز طبقه
 کارگر و کسب شعور طبقاتی طور
 روزبه افزون علیه و بیعدالتی
 های اجتماعی و در جهت دفاع از
 داعیه صلح و دینت بر می خیزند
 مصداق پیدا میکنند . با در نظر
 داشت این غایه عالی انسانی است



تدویر فستیوال های مختلف برای اطفال، نو جوانان و سایر افراد یکی از بهترین فرصت ها برای
 انکشاف ذهنی اطفال و آشنایی با زندگی عملی است .

تربیه اطفال و نو جوانان در عصر کنونی

که در رژیم های مترقی و سوسیالیست
 لیستی در پهلو ی سایر تسهیلات
 در مورد تربیه اطفال و نو جوانان
 به مساله تهیه کتب برای اطفال
 و طرح پروگرام های وسیع
 در زمینه دست زده است . طور
 مثال در کشور سوسیالیستی اتحاد
 شوروی بعد از استقرار حاکمیت
 زحمتکشان و تاسیس نخستین
 دولت کارگری جهان تا کنون بیش
 از (۱۰۰۰۰) میلیون کتاب برای
 اطفال و نو جوانان چاپ گردیده است
 گرچه همه این کتب طور مساویانه
 خوب نبوده و بعضا ممکن حاوی
 کمبودی های بوده باشد معینا
 در هیچ یک از آنها افکار طاغوتی
 و نفرت علیه بشر و یا تما یلات

مسئله انتخاب موضوعات
 و چاپ کتب مخصوص اطفال
 و نو جوانان درین میان از اهمیت
 خاصی برخوردار است چه کتاب
 است که نخست درجه بی از جهان
 علم و فرهنگ در برابر دیدگان

انکشاف متوازن نو باو گان و تنمیه آید یال های بزرگ صلح و
 انسانی در آن ها از اهداف بزرگ رژیم های مترقی و سوسیالیستی
 است

در اتحاد شوروی سالانه بیش از (۵۰۰۰۰) کتاب مخصوص
 اطفال چاپ می شود

با پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک شور زمینگی تربیه سالم
 اولاد کشور و رشد زبان و فرهنگ ملیت های مختلف ساکن افغانستان
 فراهم شده است



کتب خوب اطفال را سرگرم نگه میدارد.

یکی از مسایل مبرم جهان کنونی
 موضوع تربیه اطفال و نوری
 بالنده جامعه است که در قسبال
 انقلاب علمی و تکنولوژیک و
 پیچیدگی حیات مدرن بیش از هر
 وقت دیگر کسب اهمیت نموده است.
 از آنجا بیکه اطفال و نو جوانان
 آینده ساز جامعه بوده سر نوشت
 صلح و بشریت به طور کل بسته
 بدید سالم و احساس مسوولیت آن
 هامیباشد تاکید بر آن است تا ازر
 لحاظ انکشاف سالم و متوازن
 جسمی و ذهنی اطفال و نو جوانان
 تامین گردیده آنها از هر حیثیک
 دوره خوش و آرام طفولیت داشته
 باشند .
 رژیم های مترقی و سوسیالیستی
 که تعلیم و تربیه اطفال و جوانان
 را مطابق به ایجابات عصر و زمان
 و نیاز مندی های مبرم جامعه در
 ساحات مختلف حیات اجتماعی -
 تاکید میکنند عملا پروگرام های
 جامع را در زمینه روی دست گرفته
 و تطبیق مینمایند .

تبعیض در ج نشده بلکه همه این کتب در س بزرگ انسانیت و عطفیت میدهد.

در اتحاد شوروی ادبیات برای اطفال و نوجوانان نقش بزرگی در انکشاف ذهنی اطفال ایفا می کند بهترین نویسندگان برای اطفال و نوجوانان در این کشور موفقیت شان را در امر ایجاد آثار و نوشته های دلپذیر برای اطفال بیش از هر چیز دیگر بسته بدرک شان از موقف روحی و معنوی اطفال و نوجوانان و این عقیده میدانند که این نسل پر تحرک صرف از لحاظ کم تجربه گی در حیات و نیروی جسمی فرقی داشته دیگر همه احساس شان یکسان و مشابه به بوده دارای عیسن قابلیت برای احساس خوش و اندوه، خنده و فریاد، خوش شستن از تعریف و تمجید و مایوسی از عدم توجه میباشد.

فقط این قبیل نویسندگان که با اطفال و نوجوانان به حیث طرف مساوی برخورد نموده بانها محبت و احترام میورزد در جلب محبت آنها توفیق حاصل می کند.

در اتحاد شوروی علاوه بر تدویر فستیوال های فیلم اطفال و نمایش کتب برای اطفال، صدها مراکز تربیتی دیگر به شمول کلب های ورزش، هنر، موسیقی، کتابخانه اطفال و خانه کتب برای اطفال موجود است که هر یک از این موسسات در رشد سالم فکری و جسمی آن ها تا ثیرات بسزای دارد.

از آنجا بیکه تشکل شخصیت و رشد جسمی و ذهنی اطفال بیش از هر چیز دیگر بسته به محیط و ساحتها نسیا سیجا معه است بنا ع جوان مع سوسیالیستی همه شرایط لازم را برای انکشاف متوازن اطفال و نوجوانان و تزییق ایدال های بزرگ خدمت به مردم و جامعه، دفاع از صلح و آزادی و مبارزه علیه استبداد، پیعدالتی، و تبعیض نژادی فراهم میکند.

مسئله انکشاف هما هنگ افراد یکی از اهداف بزرگ جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی است که بیش از (شصت) سال قبل با پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر در (۱۹۱۷) جزء اهداف بزرگ دولت اعلام شد. در زمان فعلی که طرح ریزی اساسات مادی کمونیسم

جریان داد، نیز با این مساله توجه جدی مبذول میشود. جامعه پیشرفته سوسیالیستی اتحاد شوروی وظایف جدید و مسوولیت های سترگ را در برابر

سطح رشد فکری و کلتوری آن در چوکات کلتور مترقی سوسیالیستی تأیید کرده است. برای نیل با این منظور همچنان پروگرام های، خاصی رادیویی، تلویزیونی و



در جوامع مترقی زمینه رشد و استعداد نوجوانان در ساحات مختلف علم و هنر فراهم می گردد.

اطفال و نوجوانان مانند سایر اقشار قرار داده است. کنگره بیست و ششم حزب کمونیست اتحاد شوروی ایجاد شرایط بهتر را برای انکشاف فردیت و بلند بردن

تیاثر وجود دار که در تربیه نسل جدید و آگاهی این نسل از مسولیت های بزرگ آینده شان در دفاع از دست آورد های انقلاب اکتوبر و خدمت به جامعه نقش

موثری ایفاء میکنند. کذا در این کشورها پروگرام های برای مسافرت های گروهی و اطفال و نوجوانان در نقاط مختلف کشور و ترتیب مسافرت به خارج به سلسله همکاری ملی کلتوری بین بین المللی عملی میشود که همه اینها خود در انکشاف دانش جدید اطفال سهم مهم دارد.

توجه با اطفال و نوجوانان در

جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از دست آورد های بزرگ انقلاب ملی و دموکراتیک کشور ایجاد زمینه های مساعد برای تربیت سالم اولاد وطن و شکوفائی استعداد و لیاقت های شان است که بدون هرگونه تبعیض همه اطفال کشور از آن مستفید اند.

حزب و دولت انقلابی ما از بدو پیروزی انقلاب و مرحله تکاملی جدید آن به صراحت اعلام داشته است که به تربیه نسل جوان و رشد همه جانبه اطفال اهمیت زیاد ی قایل است.

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نورئیس شورای انقلابی ضمن اشاره به نقش جوانان در عمان و نوسازی جامعه در بیانیه پر شور شان در نخستین کنفرانس سر تا سری جوانان بر بهبود فعالیت موسسات تعلیمی و تربیوی که طورگسست ناپذیر با چگونگی رشد اطفال و نوجوانان از تباط دارد تاکید کردند و مربیان را در زمینه تربیه سالم نسل جوان متوجه مسوولیت های خطیر شان نمودند. پلینوم هفتم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که اخیرا دایر شد در یکی از مصوبات خود تحت عنوان خطاب بر همه ملیت ها و اقوام جمهوری دموکراتیک افغانستان ضمن اشاره با قدامت دولت مردمی در جهت رشد و شکوفائی استعداد افراد و وطن در یک قسمت اینطور تاکید می کند:

((انقلاب ظفر آفرین نور بخاطر سعادت و ترقی و وطن محبوب و ستمدیده ما به خاطر رفاه و شکوفائی فرهنگ تمام ملیت ها و اقوام ساکن افغانستان، به خاطر تمام فرزندان کشور صورت گرفت دریک جای دیگر این مصوبه چنین آمده است. بقیه در صفحه ۴۵

بوت کهنه



کوچه خالی و بزرگ بوده بوی غربت و اندوه از خانه های کهنه اطرافش به مشام میرسید و در فرو رفتگی های سطح نا هموارش آب باران که چند لحظه قبل باریده بود جمع شده بود. اشعه زرين آفتاب خزانى گاه گاهى از عقب پرده ضخيم ابرهاى پاره پاره سر زده فضاي غمگين و نمناك كوچه را روشن ميكرد و سكوت يكتنواخت آنرا شور و هلهله اطفال مكتبى كه در آخسر كوچه قرار داشت مى شكست.

شاگردان مكتب، دختران و پسران كه سن شان بين ده تا پانزده سال بود دسته دسته با رفقانشان و يا بعضى آنها تك تك با خنده هاى مملو از لذت و هيجان به كودكانه و با شيطنت هاى آميخته با شور و سرور طول كوچه را پيموده به سوى خانه هايشان روان بودند. صدائى شلب شلب پاهاى شان در بين گسل كوچه به صورت يكتنواخت شنيده مى شد.

درمیان آن همه هیجان و شور و سرور چهره آرام و زيباى دختركى توجه ام را جلب كرد كه بزحمست پاهایش را از میان گل چسپناك كوچه جدا ميكرد. چهره آرام و مليح دخترك از شدت سردى هوا سرخ گردیده بود يك جفت چشمان سپاه و موهاى دراز اش كه در دو کنار صورتش چو تى شده بود زيباى كودكانه بى به او بخشيد بود. باوجود يكه هوا سرد بود اما جزء پيراهن نازك و رنگ رفته سپاه مكتب چيز ديگرى به تن نداشت. يك جوهره بوت كهنه و بزرگ به پا نموده بود. زمانى كه يك قدم بر مى داشت بوت از پایش برآمده در بين گل باقى مى ماند و دخترك با زحمت زياد آنرا از گل جدا كرده و باز پاى ديگر را در بين گل فرو مى برد. در چهره او تنفر و اندوه موج مى زد و اندام كو چكش از بر خورد شديد رهگذران به شدت

برق بسته شده بود شايد براى يكترو ز از آنها استفاده كرده مى توانستم زيرا پينه هايشان نسبت به پينه هاى بوت هايم كم بود. بهر صورت بنا بر وعده ما در م مى توانستم آنرا براى يكترو ز بپوشم اما چطور؟! چطور مى توانم بستم آن بوتها را به پاى كمن در حاليكه از پايم ها خيلى كلان بود، آيا همصنفي هايم بر بوت ها نمى خنديدند، آيا مرا تحقير نميكردند آه كه خنده هاى تحقير آميز آنها چه وحشتناك بود، در صداى قهقهه شان شكست جام بلورين آرزو هاى كودكانه خود را مى شنيدم اما چاره چه بود بايد اين راه روز به نوعى بشنوم.

نخست از همه بايد چاره بى براى كلانى بوت ها مى سنجيدم. از خانه خارج شدم در كنار خانه ما دكان خياطى بود. از آن جاترشيه هاى تكه هاى پيرا كه خياط قبيجى كرده بود جمع نموده با خوشحالى به خانه دويدم آنرا در بين بوت هايم جا دادم. خيلى عالى شد، بوت هاى كهنه خواهرم برابر پاهام گردیده بود و اما چقدر مضحك و خنده آور! پاهام كو چك ولاغرم در بين بوت هاى بزرگ جا لسب وديدنى بود.

راه رفتن با بوت هاى كلان خيلى مشكل است هنگاميكه به مكتب رسيدم خيلى دير شده بود و همه دونفره لين شده بودند و به خاطر پنهان شدن در چشم همصنفي هايم در آخر لين ايستادم. اما نتوانستم خود را از چشم دخترى كه پدرش مرد ثروتمندى بود، پنهان كنم در همان لحظه اول سراپايم راديد و بادوست كنار دستش چيز هاى بقيه در صفحه ۵۲

حيران بودم چكار كنم، دو روز مكتب نرفته بودم. اگر آترو زهم نمى رفتم سه روز مى شد و نمره تهدياب ام را كم مى كردند و بالاخره در امتحانات از درجه مى افتادم اما اين غير قابل تحمل بود زيرا چند مين سال بود كه در امتحانات بهترين درجه را ميگرفتم، آيا اين چندروز غيابت از درس؟! نمى دانستم چكار كنم زمانى كه بسوى پاهام مى ديدم بى اختيار رخنه ام ميگرفت خنده كه روح وجودم را ميسوزاند اما دليل خنده ام را نمى فهميدم آيا از تماشاى بوت هاى كهنه ام كه بيش از دهها پينه به آن خورده بود و ديگر اميدى به پوشيدن آن نبود، يا اينكه از باز بچه بودن ما انسان ها در دست زندگى، و يا شايد از اين مى خنديدم كه در چنان كودكى آنقدر شلاق بپر حم زندگى را مى بايست بخورم.

ديرى نگذشت كه مادرم آمد اما چيزى در دستش بود. به آن نگاه كردم. بوت هاى خواهر بزرگم را آورده بود، اما آنها خيلى از پايم ها كلان بودند، ما درم بوت ها را پيش پايم گذاشت، با آنها نگاه كردم رنگش بوت ها اصلا نصورى بود اما چون مدتى رنگ نخورده بود سفيد ميمود يك پاى آن با بند كهنه و پاى ديگر آن باسيم



يو ما زيگر ! ... يا ما بنا م ،
درشم له بريو ، وروسته .

• • •

ای زما گرانی ... !
ای د بنکلا پر بنستی ،
کله چی لو یو لار کی غله اولار نیوو نکي نه وی
کله چی ټول مسا پرا ن په ډاډه زړ و نو لار شی
کله چی نهوی ډاډه مار ، سړی و ژونکی دلته
کلی چی و خپل شی ټول دسر یتو ب د بنمنا ن
کله چی هیڅکله ، یو ه (ډ زه) بیا و انه و ریدل شی
کله چی بیر ته ر ستنی شی کلی کو ر ته کله
کله چی بیا په کرو ند و کسی غلی و کر ل شی
زه به یو ه ورځ ،
يو ما زيگر ! ... يا ما بنا م ،
درشم له بريو ، وروسته .

• • •

ای زما گرانی ... !
ای د بنکلا پر بنستی .
کله چی جو ډی شی د لیسری سیمو و رانی لاری
کله چی بیا شاپری دری شی بنا یسته او بنکلی
کله چی پرا نیستل شی بیر ته بنو و نخي د کلیو
کله چی کلیو او بانو و کسی نوی ژوند پیل شی
کله چی و لیکي شاعر د نیکمرغی شعرونه
کله چی و اورم له هر خوا نه د بنا د ئی ترانی
کله چی خپور شی په هیواد کسی بیا د سولی مو زیڅ
زه به یو ه ورځ ،
يو ما زيگر ! ... يا ما بنا م ،
درشم له بريو ، وروسته .

• • •

ای زما گرانی ... !
ای د بنکلا پر بنستی
پام چی زما په یاد و نه ژپیری
پام چی زما یاد دی و نه خوروی
زه به یو ه ورځ ،
يو مازيگر ! ... يو ما بنا م ،
درشم له بريو ، وروسته ،
دواړه به و نیسو ، یو بل په غیږ کی
شو نه ی به کیر دو د یو بل په شو نه و
لکه چی واپروی دنه ن په سرشرا ب د سو ما .
مست به شو دواړه د یو بل په مستی ،
سو خو به دواړه د یو بل په گرمی
دواړه به یو نیکمرغه ،
دژوند تر پایه یو ری .
او پس له مرگه به مو نو د دافتخار پا ته وی .

کابل - ۱۶۸۱۶ ۱۳۵۹

دسرباز لیک

ای زما گرانی ... !

ای د بنکلا پر بنستی ،
پام چی زما په یاد و نه ژپیری
پام چی زما یاد دی و نه خوروی
کله چی توری لری پور ته شی ، دغر و له ترو ،
کله چی بیا د غرو نو خو کی شی ، له ورايه بنکاره
کله چی لاری شی ، خوری شی د آفت و ریخی
کله چی پا کی شی او شنی شی د آسمان لمنی
کله چی بنکلی او زرینی وړانگی و خلیږی
کله چی گر مه او توده شی ، سپر شوی ځمکه
کله چی و چلیږی د لته د عطرونو و بومی
زه به یو ه ورځ ،
يو ما زيگر ! ... يا ما بنا م ،
درشم له بريو ، وروسته .

• • •

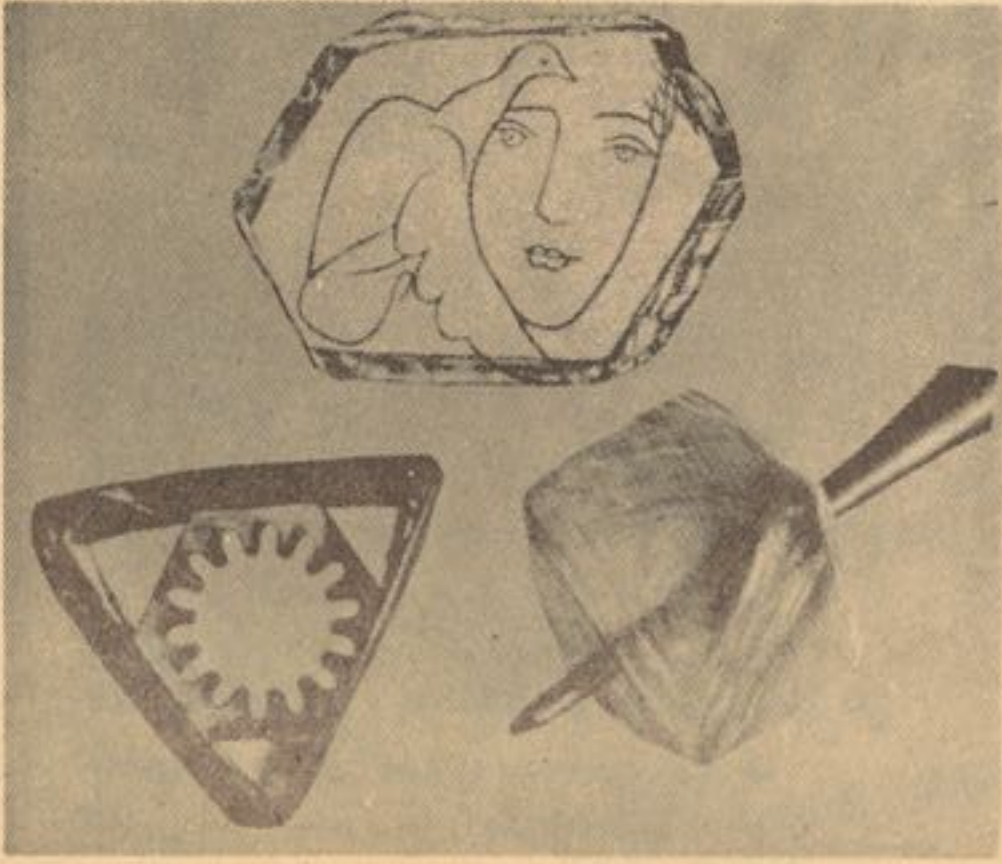
ای زما گرانی ... !
ای د بنکلا پر بنستی ،
کله چی پت شی له رها نه د تورتم شر مبنان
کله چی سمخو ته د ننه شی د غرو خناور
کله چی و تبستی له ویری د سا را گید پی
کله چی بیا د غرو لمنو کی رمی و خری
کله چی و خاندی ، مو سکسی شی ، ژر غونی شیو نکي
کله چی د بنستو کی کیر دی داو بنبنو و درپری
کله چی بیا په سپیرو خا و روکی لا له شی زر غون
زه به یو ه ورځ ،

دالماس پرمخ رسامی

الماس یو ډیر کلک منرال دی، چې د ځمکې پرمخ مو نډل کېږي، او د ډیر لرغونې وخته د افسانو او کیسو موضوع وه. ساینس پوهانو ددغه منرال په هکله ډیرې نظریې وړاندې کړې دي، او ددوی ځینې نظریې څرګندوي چې الماس څرنگه چې ډیر کلک دی، او په بل کوم چا قویا چا په باندې نه شي غوځېدای، نو کېدای شي چې یو الماس د بل الماس په ذریعه غوځ شي.

د یوه الماس د کرستال د توپولو یاغو څولو پروسه ډیر وخت غواړي، خو نن ددی مشکل، د حل لاره میندل شوې ده، او الماس د لایزر د وړاندې په ذریعه غوځ یا توپول کېږي... په (یا کوتا) کې ځینې کیمیا پوهانو، لکه انا تولی گر یګور-یف او سارا لیف شیز، او یو فزیک پوه پاول شامایف دالماسو د پروسس کولو، یوه نوی بنسټیزه ترموډینامیکي طریقه را منځ ته کړې ده.

دا څو د پخوا څخه معلومه شوی ده چې د ۱۰۰۰ درجوساتو گرید حرارت په ذریعه ځینې انتقالی عناصر لکه اوسپنه کوبالت او نیکل کولای شي چې دالماس (کاربن) اتومونه، په ځان کې حل کړي. خو نن ورځ پورتنی



دالماس پرمخ رسامی

نانهایی

از هفت اقلیم

داعظمی (بتنوال) ژباړه

د ځمکې د جاذبې قوه یو بل لیدونکی کمیت دی

پوهانو په دی وروستیو وختونو کې څرګنده کړې ده، چې د ځمکې د جاذبې قوه د ځمکې د سطحې په هره نقطه کې، د بیلابیلو هغو پروسو سره سمه تغیر مومي، چې زموږ په (سیاره) کې دوخت په مطابق را منځ ته کېږي.

د شوروی اتحاد د علومو دا کادیمې د ځمکې فزیک دانستیتوت ستر پوهانو یونوی روسی میتود د ((لایزر) گراوی متر (جاذبه بنوونکي) مطلق یا - لستیک)) په نامه په کار اچولی دی، چې دده په ذریعه د ځمکې دمنځ، دریو نقطو (ځایو) چس، د ډیو ستدایم - مسکو ته نژدې لیدو دوف سټیشن، او نوو سپیر-سک څخه عبارت دی، بیلابیل مقیاسات نقلوي.

دپورتنی میتود په ذریعه دلمړي ځل لپاره نتیجه واخستله شوه چې د یوه گروه طبیعت، دجاذبې تغیرات په (۵۰۰۰) کیلو متره کرښه، باندې واقع کېږي. **آبشار په آقیا نوس کی!**

په دی وروستیو وختونو کې دلیننګراد دارکتیک (شمالی) او انترکتیک دسمندر و نو د څیړنو دانستیتوت ساینس پوهانو څرګنده کړې ده چې ((دجوی نوی کوی

داسپوزمی داور غور خونکو مبداء

سته دامکان په اندازه و رو ورو ویلی کیده ، په دی ورو سستیو او د سپوزمی ((جوړ بنتو نه)) په وختو کی د سترو پو بنل شو و عملی تو گه روح پا ته شول. اوس سا خو څخه اور غو زرو نکسی انفجا را تاو و یجا په تیا و ی را- منځ ته شوی ، ددی و ی د را منځ ته کیدو سره جوخت د سپوزمی ، په دننه سطح کی ، ډیر کا یا کلیر- مونه (طوفانو نه) هم منځ ته راغلل چی متانی (لوکال) طبیعت یی غوره کړ کله چی دغا زا تو او لو گو ، ډیر ستر اور غورزو- نکي څنځیرو نه را منځ ته شول ، نو جریاناتو نی سلو نه او میلیو نو نه کلونه جریان ومونده او نو له سپوزمی یی په بر کی و- نیو له ، ددغو طوفانی جریانا تو په نتیجه کی د سپوزمی په سطح

سا ینس پو ها ن ډیر وخت د (څمکنی سیا رو) علمی اصطلاح په کاروی . د څمکنی سره یو ځای ، زهره ، مریخ او عطارد (د سپوزمی په شمول ، ددغو سیا رو زیاتره سپوزمی په بر کی نیسی . په دی هکله زیات څیړ و نکي څرگند وی ، چی دا ټول اسمانی اجسام ، د مشخصو قوا نینو په پیرو یی پرمخ ځی ، څینو یی مخکی وده ، کړی ده ، او یا ((زازه)) دی ، او نوری دخپلی و دی په ((لمړنی)) حالت



دایرو تو سفین اور غور خونکی: دا عکس د سپوزمی د سطحی څخه د شوروی اتحاد د «لوا-۱۹» اتوما تیک ستنیشن په ذریعه اخستل شوی دی.

ترجه پیشا هنگ

تولد دوباره يك دریا

جها ن ما دا را ی پنج ملیو ن متر مکعب آب گوا را است ، ایس مقدار برای رفع احتیاجات بشر کافی به نظر می رسد پس چرا مسأله آب با گذشت هر سال خطر فزاینده ای را اعلام می دارد ؟ در اینجا حقا یقی را که گسترده گی ساحه این مسأله را برو شنی بیان می کند ذکر می کنیم :

روزنامه ((اسا هی)) تو کیو گزارش می دهد که صنایع جاپان همه ساله فضا را آلوده می سازد و در آبهای آن کشور در حدود بیش از ۷۰۰,۰۰۰ - (هفتصد هزار) تن بقایای مواد ته نشین می گردد . در نتیجه اینها مرض وخیمی به نام «ایتای - ایتای» به وجود آمده است که از خوردن یکنوع ماهی زهر دار نقره ای رنگ پیدا می شود .

درین اواخر روزنامه های امریکا یی در باره ((دریای سو زان)) داستانی نقل کرده اند جریانی که پر از مواد محترقه بود با نیم سو خته سکرته شعله ور گردید .

بیش از ۱۰۰ صد جهیل درسو- یدن در ((لست سیاه)) گرفته شده است . آنها با جریان سیما ب زهر آلود گردیده اند . ماهیان که تا هنوز در آن آبها زنده مانده اند ، لکه های سیاه منحوسسی آنها را خالدار کرده است .

کی دی . همدا رنگه ، ددی اجسامو په هکله څیړنه دوخت دیو ی هند- ری په څیړمو نر ته زمو نر دسیاری تیر وخت ، او په ممکنه تو گه راتلو نکي وخت را بنیانی . دا څیړنه د سپوزمی اور غور څو- و نی رو بنانوی ، اوس معلومه شو یده کله چی (میتا اوریت) د سپوزمی په سطح را لو پری نو د سپوزمی سره د تماس په نقطه کی ، یوه اور غور څو ونکی ، غو نوی تشکیلوی .

د سپوزمی د سطحی نه دا خستل شو و عکسو نو څخه څر گندیږی ، هغه وخت چی دوه اور غور- څو ونکی په نژدی تو گه د سپوزمی په سطح منځ ته را ځی نو ، دیوه او بل سره تقاطع کوی ، د ټولو پورتنیو قوا نینو سره په اړوند-

توب ، دبل میتا اوریت د را غو- رځیدلو په ذریعه ، د سپوزمی په سطح کی یوه قوی څبه تولید یږی ، او د لمړیو اور غور څو- نوی خواص څانته غوره کوی . په نژدی وختو کی په مقامی سوی تو گه د سپوزمی په منځ ډیر ستر ((دا- پروی جوړ بنتو نه)) را و سپرل شول ، او څرگنده شوه چی ټول اور غور خونکی د سپوزمی د سطحی مرکز ته په ما یله تو گه په خدمت کی لیدل کیږی ، سا ینس پو ها نو زیات متحد المرکز سیستمونه را سپرلی دی چی د سپوزمی ټوله سطحه یی پو- بنلی ده ، د سا ینس پو ها نو د څیړنو په نتیجه کی ، معلومه شوه ، چی یو وخت کیدای شی چی د سپوزمی په سطحه کی په یوه اوبل کی دننه نژدی (۱۰) ستری حلقی و میندل شی .

اوس هم د سپوزمی په شاو خوا کی بیلا بیلې کړی لیدل کیږی . د سپوزمی قشر تل سو پ او کنکل نیولی نه و ، یو بیلیون ، کلونه په خوا ، د سپوزمی قشر ډیر تو داو گرم و ، چی بیا ورو-

آب دوی دیخته

عارف پزمان

ساخت .

آنوقت ها ، من هشت سال داشتم ، تازه پدرم ، مرا از مسجد ((بابه یوسف)) خارج کرده و پیش خلیفه دینو گذاشته بود ، به خاطر اینکه در مسجد محله ملان مصارف من زیاد بود و پدرم قادر به پرداخت آن نبود ، علاوه بر ((فیس ماهانه)) ، پنجشنبه گسی ، پیسه چوب و ذغال و عیدی و براتی هر بار که ((سوره)) یی را تازه شروع می کردم ، آخوند صاحب ((شیرینی)) می طلبید و من ناگزیر بودم ، حداقل یک پاکت قند ، یا یک دستمال کشمش نخود با خود ببرم ، ((بابه یوسف)) ازین دستمال شیرینی ، برای هر یک از شاگرد ها ، یکی ، یکنیم دانه یی تقسیم می کرد .

و بقیه را می برد خانه اش .

برخی بچه ها ، مرغی یا کبوتری هم برای آخوند صاحب پیشکش می کردند ، بعلاوه هر کدام ما به نوبت خویش مکلف بودیم از همان چاه مسجد مان که سطل بزرگی داشت آب بکشیم و کوزه های کوچک آفتابه مانند پای ((سنگو)) را پر کنیم و هم در اوقات معینی به خانه

همه یازده تا بچه قد و نیم قد بودیم که به شکل نیم دایره درکنج دکانی سبق می خواندیم ، ((خلیفه دینو)) هم دکان پتره گری اش را اداره می کرد و هم ما را درس می داد . یکطرف دکانش پر بود از غورپها ، کاسه ها و چای نیک های شکسته که مردم برای ترمیم و پتره کاری می آوردند خوب یادم است برای هر پتره یک قران می گرفت و مقارن غروب آفتاب همه اشیای ترمیم شده را به صاحبانش مسترد می کرد ، گاه برای یک چاینگ که شکسته گی اش زیاد بود ، حتی ده پتره به صورت کمانچه های عمودی می افکند ، تا آنجا که ما هیت شیشه یی آن از نظر بنیان می شد .

باآنکه آواز سبق خوانی دسته جمعی بچه ها تا یکی ، دو دکان مجاورتیت می شد اما از گوشه چشم نگران بودم ، بدانم که خلیفه دینو اسباب ریخته و شکسته را با چه معجزه یی درست می کند . وقتی هیا هوی مان به آهستگی می گرایید ، فریادی می کشید و دوباره مارا به سطر کتاب متوجه می

مسجد بود ، پنج کتاب ، گلستان ، خواجه حافظ ، یوسف زلیخا و ازین ها .

تنها ((جعفر)) علاوه بر یک کتاب عربی که اسمش یادم رفته امیر حمزه را با آب و تاب میخواند سبق می گرفت و قتی جعفر ، حکایت امیر حمزه را با آب و تاب میخواند و خلیفه دینو بارضایت و ملاحظت میشنید همه سرایا گوش میشدیم ، چه کتابش شامل قصه جنگها و پهلوا نیما بود من هم قصد کرده بودم ، هر گاه از ((خواجه حافظ)) به اسلا مست بگذرم ، از نوع کتاب جعفر سبق بگیرم .

در دکان خلیفه دینو چوب و فلکه یی وجود نداشت ، فقط در اخیر هفته ، هر کس که سبق های گذشته را ((تیر)) کرده نمی توانست ، یک ساعت دیر تر رخصت می شد ، یا دوساعت زندانی می ماند .

خلیفه دینو عادت داشت ، هر گاه از دم دکانش ، مرغ فروش دوره گرد می گذشت ، مردک را صدا می زد و بیدرتک ، ما کیان یا خروس را بادست های لاغر و خاکستر آلودش وزن میکرد و آنوقت شروع میکرد به ((چنه)) زدن خوب یادم است روزی ، ده ، پانزده مرغ را ته و بالا می کرد ، اما کمتر می خرید .

خوراک چاشت خلیفه ، اغلب تخم جوشداده بود ، تخم مارا خودش از خانه می آورد و با یک دانه نان گرم که از نانوا یی بازار چه می خرید ، چاره اش می شد .

ما شاگردان ، هر کدام یک دستخوان کوچک علیحده داشتیم که دم چاشت آنرا پیشروی خود هموار می کردیم و هر کس هر چیزی داشت ، میخورد ، اغلب ، غذا ی چاشت بچه ها ، نان و سبزی تازه نان ، و ماست چکه ، نان و میوه و ازین عنوان بود .

درست یک ماه بود که به دکان خلیفه دینو یی پتره گر آمده بودم کم کم بدان عادت می کردم ، انگار آنروز از روز های نخست هفته بود خلیفه دینو برای بار اول خلاف معمول ، دیرتر رسید ، شتا بزده گرفتیم وعادی وجدی شدیم .

((خلیفه دینو)) هر نیم ساعت ، یکبار از شاگردان خبر می گرفت و هر ده دقیقه بایکی مان مصروف می شد . کتابهای ما همان کتب عهد

بگویم که ما کتب اشعار را با آواز می خواندیم ، مثلا یوسف زلیخا و خواجہ حافظ را . گاہ آنقدر سرو صدا می کردیم کہ آدم های بیکارہ یا بچہ های «یلا گشت» جلو دکان می ایستادند و ما را تماشا می کردند

در مجاورت دکان و در سخا نہ کوچک خود ، دوتا همسایہ خیاط و بقال داشتیم حسن خیاط گاہ از دکانش پایین می شد و پهلوی خلیفہ دینو ، بہ اصطلاح دم راست میکرد ، در ایام غیبت خلیفہ ، گاہ حسن خیاط می آمد ، بر گردد و نواح دکان خلیفہ نظری می افکند ، آنگاہ بر روی جعفر پوز خند موزیانه ای میزد و می رفت .

همسایہ های روی پروی دکان نیز قسما با لحن غیر عادی ، احوال خلیفہ مانرا می پرسیدند ، یگرو ز کہ حسن خیاط با سر تا س دندان های زرد بہ نمایش جلو دکان قرار داشت ، یکی از همسایہ از جعفر پرسید :

بقیہ در صفحہ ۵۵

خوب نیست و توضیح بیشتری نداده بود .

فر دای آنروز ، جعفر ، طبق دستور ، دکان را گشود دور و پیش آنرا جارو کرد و سر فرش فرسوده بی کہ نشمینگاہ خلیفہ دینو بود ، زانو زد ، بچہ ها جمع شدند و مشتریان برای بردن ظرف و کاسہ ترمیم طلب شان مرا جمعہ کردند ، جعفر همانند یک شاگرد لایق و دلسوز کہ نمی خواست شیرازہ امور از ہم بپاشد ، مشتریان را با جبین گشاده پذیرایی می کرد و با لحن جدی قناعت شان می داد ، جعفر بہ مردم می گفت ، همین یکی دو روز خلیفہ سر کارش حاضر می شود و اشیا ، آمادہ و درست می شود . عدہ بی باور می کردند ، بر خنیق میزدند و چند تایی ہم ظروف شکسته شانرا ، بہ حالت سابق پس می گرفتند .

یک هفته گذشت ، شاگرد ها درین عفت روز یکہ خلیفہ نبود ، وقت و ناوقت می رسیدند و تا چشم جعفر از آنها ((چپ)) می شد ، کتا باز دست بچہ ها می افتاد و قصہ پر دازی آغا زمی یافت . فراموش کرد م

رفت ، از سوراخ کلان دروازه ہمہ چیز داخل ، دیدہ می شد ، یک گوشہ حویلی ، یکدانہ گاو سبد بچشم میخورد و صدای جیر جیر چوچہ مرغها و ما درشان از پس سپید بالا بود ، سراچہ دیوارهای کاهگلی بلند داشت و کلکین های اتاقها یش اصلا بہ ساخت خانہما نبود ، این کلکین ها ، شیشہ های بزرگ نداشت ، شاید ہر کدآمدہ تا شیشہ خیلی کوچک مستطیل شکل داشت کہ بر نگہای گونہ گون بود ، آبی ، زرد ، قرمز ، ہر قدر فکر کردم ، عقلم بجایی نرسید کہ این کلکین ها از کجا باز و بستہ خواہد شد .

درین هنگام ، صدای ہم و ورعشہ دار خلیفہ را شنیدم ، کہ بر جعفر پر خاش میگرد ((چرا آمدی ، چرا دکان را زودتر بستہ کردی ...)) و جعفر پاسخ می داد :

بخدا خلیفہ جان ، خیال کردم خدای نکرده مریض استید چند دقیقه بسا نتر جعفر بر گشت ، خلیفہ پوی تو صیہ کردہ بود کہ یکی ، دوروز دکانش را بہ خوبی اداره کند ، فقط گفتم بود حالش

مارا بہ سبق های مان ملتفت ساخت ، بعد بہ ((جعفر)) دستور های داد و خودش رفت ، البتہ ہر گاہ کہ خلیفہ بہ دکان نبود ، پشت سودا می رفت ، همین جعفر دکان را اداره می کرد ، چہ ہم از دیگران بزرگتر بود و ہم سبقش را پختہ تر و بہتر یاد داشت ، جعفر طبق ہدایت خلیفہ ظروف ترمیم طلب مراجعین را می گرفت و بہای ترمیم و موعد اعادہ آنرا تعیین می کرد .

آنروز تا عصر گاہ ، درک خلیفہ معلوم نشد ، بچہ ها بہ دستور جعفر یک ساعت پیشتر رخصت شدند ، من و جعفر در دکان تنہا ماندیم ، جعفر چرتی زد و گفت ، بد نیست دوتایی بہ خانہ خلیفہ دینو سری بزنیم و از چگونگی او ضاع آگہی یابیم ، بعلاوہ کلید دکانرا می بایست تسلیمش کنیم .

خانہ خلیفہ چندان دور نبود ، اما کوچہ های تاریک و با ریگی داشت برخی ازین کوچہ ها قسما سر پوشیدہ بود و برای عابرینی کہ در عبور و مرور از آن عادت و بلدیت نداشتند ، عاری از اشکال نبود . نزدیک دروازه خلیفہ دینو کہ رسیدیم دو زن چادری دار از آنجا خارج شدند ، یکزن ((کب)) بود و آندیگر دستش را گرفته بود ، شاید چشمان دومی ہم کم نور بود ، این دو زن بہ یک منبع مجہول نفرین می کردند :

- آبروی بیچارہ رفت .
- همی یکدختر رہ داشت .
- تو میگی کجا رفته باشہ ؟
- زمانہ خرابست ، بہ پسر شیطان نالت !

- دختر خو آرام بود ، شر- مندو ک بود ، مگر نہ !
- توبہ از خیک ، از قدیم وادیم گفته اند

من و جعفر هنوز درون خانہ نرفته ، فقط همین را دریا فتم کہ برسر دختر خلیفہ مان بلایی آمدہ است ، ابتدا من پنداشتم ، خلیفہ دختر تی چار - پنج - سالہ داشتہ در حوض یا چاہ خانہ غرق شدہ است یا از بام افتیدہ ، اما جعفر گفت ، خلیفہ اصلا دختر خرد سال نداشت .

سر انجام جعفر دستور داد ، من پشت دروازه بمانم و منتظر باشم تا او برگردد ، جعفر درون سراچہ





کلا راز تکین

بنیانگذار روز جهانی زن را بشناسید

کلا راز تکین از برجسته ترین رهبران جنبش کارگری آلمان و یکی از بنیان گذاران اصلی جنبش بین المللی زنان است که در پنجم جون ۱۸۰۷ زاده شد و در ۲۰ ژوئن ۱۹۳۳ در گذشت. کلا راز تکین تمام زندگی آگاهانه خود را در راه مبارزه به خاطر آزادی زحمتکشان بویژه زنان وقف کرده او با این اعتقاد که بدون شرکت برابر و فعال زنان که نیمی از بشریت را تشکیل می دهند نمی توان جامعه ای آزاد و خوشبخت بوجود آورد و هم با این اعتقاد که فقط در جامعه مترقی می توان آزادی و برابری واقعی زنان را تامین کرد. در این پیکار عا دلانه و آزادی بخش شرکت جست، کلا را در سال ۱۹۱۰ در کنفرانس بین المللی زنان سوئیس لیست پیشنهاد کرد که روزی به عنوان روز بین المللی زن تعیین گردد. هدف از این پیشنهاد آن بود که هر چه بیشتر به جنبش زنان خصلت بین المللی داده شود و بدین

وسیله پیکار در راه آزادی و برابری حقوق زنان را از ریبخش سازد. کلا راز تکین بیشتر از ۴۰ سال بهترین روزهای زندگی اش را برای مبارزه در راه هدفش که ایجاد جنبش بین المللی زنان جهان در راه صلح و ترقی اجتماعی بود وقف کرد. با آنکه وی رسیدن باین هدف را دشوار میدانست ولی با ایمان و اعتقاد یکه باین اصل داشت بیهراس در این راه گام گذاشت و آنقدر جسورانه راه زد که تعداد زیادی از زنان مترقی و همزمان نش نتوانستند از تعقیب راه او طفره برونند. کلا راز تکین در جون ۱۸۸۹ زمانی که ۳۲ سال داشت در کنفرانس کارگری منعقد شده پاریس به حیث نماینده زنان کارگر بر لین اشتراک کرد و در این کنفرانس با صراحت اظهار کرد که اشتراک هر چه بیشتر و وسیعتر زنان در امور تولیدی و اجتماعی یک امر کاملاً ضروری است وی همچنان در این کنفرانس در مورد اشتراک زنان

در احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری تأکید جدی نمود. طرحها و رهنمودها یکه بوسیله کلا راز تکین در کنفرانس تقدیم گردید با استقبال پرشور زنان کارگر عضو کنفرانس مواجه گردید. کلا راز تکین و روزالو کزامبوگت زن مبارزه و برجسته جنبش کارگری آلمان در سال ۱۹۰۰ در کانگرس بین المللی زنان سوئیس لیست اشتراک نمودند در این کانگرس در پهلوی پیشنهاد و طرح های مهم دیگر طرح مبارزه مترک زنان در راه پشتیبانی از صلح جهانی و مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم بین المللی که در تدارک هسته های جدید جنگ بودند. نظر اشتراک کنندگان در کار کانگرس را جلب نمود و به آن توجه جدی صورت گرفت.

بعد از این کانگرس با آنکه کلا راز تکین بلافاصله موفق نگردید تا همبستگی بین المللی زنان را تأمین نماید ولی افکار وی به صورت نشریه ها و جزوات کوچک در سراسر جهان بین زنان کارگر پخش و گسترش یافت و زنان کارگر به اندیشه های او علاقه خاصی پیدا کردند. در یکی از این نشریه ها کلا راز تکین به زنان چنین خطاب نموده بود: «زنان آگاه و مبارز شما در ابتدای کار با مشکلات و مواضع پیشماری در راه آرمانهای تان برای صلح و همبستگی و اتحاد زنان مواجه خواهید بود. شاید جنبش زنان باین امر برجسته در ابتدا محدود باشد ولی رسیدن باین پیروزی مبارزه خستگی ناپذیر می خواهد پشتکار داشته باشید و موقف حساس خود را در تشکیل جامعه و نقش انگیزنده خویش را در نامیل و خانواده فراموش نکنید. بیا خیزید و در راه زندگی بهتر و جامعه نوین مبارزه کنید، در نتیجه بخش نظریات و اعتقادات وی بود که زنان در جاهای مختلف از شهرها و قریه ها گرفته تا دستگاه های کارگری و مزارع کمیته های مختلف را برای رهبری زنان به میان آوردند و گروه های مختلفی برای سرپرستی و محافظت اطفال بوجود آوردند تا بدین وسیله به زنان و مادرانیکه بکارهای بیرون خانه اشتغال دارند یاری نمایند. کورس های سوادآموزی در کارگاه های کارگری و در مزارع برای کمک زنان بیسواد تشکیل گردید و در پهلوی آن کورس های دایر گردیده تا

به زنان دانش سیاسی بیا موزد و زنان را در امور اجتماعی و سیاسی آگاه می کامل بخشید. در این زمان کلا راز تکین رساله یی تحت عنوان پرنسیپ های تربیت اطفال و نو جوان را انتشار داد این رساله با شور و شوق فراوان زنان کارگر رو برو شد.

کلا راز تکین و دیگر همراها نش که در زمان پر تلاطم آمادگی امپریالیست ها برای ایجاد جنگ خانمانسوز جهانی بسر می بردند پیش از پیش می توانستند به روشنی نتایج وخیم جنگ و حوادث خونین آنرا برای زحمتکشان که با اصلی جنگ بدوش شان بود. تصور نمی یابند. بدین جهت بود که از طریق کورس ها و کمیته های مختلف به زنان در مورد جنگ و نتایج آن آگاهی میدادند و بدین وسیله زنان را به نیروی بزرگ مقاومت در برابر دسایس جنگ طلبان تبدیل نمودند و هم به وسیله همین زنان بود که صدای استحکام صلح جهانی و مبارزه علیه جنگ بلند گردید.

در سال ۱۹۰۷ کلا راز تکین در اولین کنفرانس بین المللی زنان سوئیس لیست اشتراک و در سال ۱۹۱۰ در دومین کنفرانس زنان سوئیس لیست منعقد شده کوبنهاگن که در آن در حدود صد نفر زن هفت کشور اشتراک نموده بودند شرکت ورزیده. همین کنفرانس با اساس پیشنهاد کلا راز تکین روز هشتم مارچ را بحیث روز همبستگی بین المللی زنان جهان بر سمیت شناخت و بر اصل مبارزات وسیع زنان جهت حقوق سیاسی و اشتراک شان در مبارزات انتخاباتی صحه گذاشت.

در سال ۱۹۱۱ در کشور های آلمان، استرالیا و فرانسه روز هشتم مارچ تجلیل گردید که در آن بیشتر از یک میلیون زن و مرد برای خواستهای صنفی زنان به تظاهرات پرداختند در سال های بعد زنان کشورهای دیگر نیز از این روز تجلیل به عمل آوردند چنانچه در سال ۱۹۱۲ کشورها لند سوئیس و در سال ۱۹۱۳ کشور روسیه تزاری از تجلیل کنندگان روز هشتم مارچ بودند. در سال ۱۹۱۵ کنفرانس تحت ریاست کلا راز تکین تشکیل گردید که در آن سازمان های زنان کشورهای لند سوئیس انگلستان

بقیه در صفحه ۵۵

رسالت زنان در طول

تاریخ پر افتخار کشور

اگر تاریخ زندگی زنان کشور خویش را در گذشته ها بررسی و تحلیل نمایم خواهیم دید کسبه مشکلات و تکالیف زیاد و طاقت فرسای در برابر زنان ستمکشیده مقرر داشته که این امر ناشی از موجودیت نظام های فیودالی و ماقبل فیودالی می باشد که از جمله عقب مانده و کندی فرهنگ عدم رشد اقتصادی و عدم استفاده در ستاز منابع طبیعی و انسانی تا ثیرات خویش را به خصوص بالای زندگی و کار زنان میهن ما باقیمانده است و با تاسف نهایت باید اظهار کرد که زنان در همچو جوامع طبقاتی از ابتدایی ترین حقوق انسانی خویش محروم بودند.

زنان کارگر، دهقان، مزدور و همچنان زنان کوچی طفل به آغوش در کوچه ها و دشت ها چون موجودات سرگردان و اندوهناک زندگی می کردند که قلب هر انسان با احساس و با عاطفه را می شکافت.

این حقیقت های تلخ و غم انگیز زندگی زنان و اطفال معصوم میهن را از کویچه ها گاراج های نم ناک و دیگر پیشه های محقر و تاریک که از یک طرف به طرف دیگر بر تاب می شدند باید درک و احساس کرد. مگر علی الرغم این همه مشکلات و دشواری ها و این همه نابرابری ها و نا بسامانی ها زنان قهرمان و پیشتاز و انقلابی ندای آزادی زنان را بلند کرده و در این برونه سه گام های پر ارزش، مؤثر و پراهمیتی را برداشته اند.

با آنکه در دوره های تسلط خاندان نادری، رسوم، عنعنات و عادات قرون وسطایی در کشور ما نسج شکفتن اراده استعداد و تفکر زنان در اجتماع می گردید خو شبختانه زنان دلیر و رزمنده افغانستان عزیز در طول تاریخ مبارزات آزادی خواهانه شان در تمام ساحات زندگی ملی سهم فعال گرفته و برای تمدن و بلند بردن سطح زندگی مادی و معنوی

خود گام های مفید و ارزنده را برداشته اند.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که وزارت عالی ترین سنن ضد استعماری و ضد استبداد زنان میهن است در سال ۱۳۴۴ پایه گذاری گردید که در راستای این سازمان داکترانانا هیتا را تبذیر قرار داشت و مبارزات رها بی بخش خود و زنان آگاه و منور افغانستان را بحیث اولین سازمان توده بی تحت رهبری ح.د.خ.ا در کشور به صورت متشکل و یک پارچه آغاز نمود.

سازمان دموکراتیک زنان علی الرغم کلیه موانع و دشواری های ناشی از تسلط نظام های استبدادی در میهن توانست مبارزات زنان رنج کشیده را به منظور تامین حقوق و آزادی های دموکراتیک زنان شجاعانه و فعلا نه رهبری کند و در کار و بیکار ضد ارتجاع و امپریالیسم دوش بدوش مردان فعالانه اشتراک نموده و هم چنان در تشکل زنان مبارز قهرمان و وطنپرست کشور در راه بلند بردن سطح شعور اجتماعی و سیاسی آن در نظاهرات، اعتصابات و میتینگ ها و مارش های زحمت کشان کشور و هم چنان در تمام ساحات مبارزه و در تامین نمودن برابری حقوق زن و مرد در همه شئون زندگی نقش مهم و برارنده را ایفا نموده اند.

انقلاب شکوهمند ثور که در اثر مبارزات برحق طولانی توده های زحمت کش در راه آزادی های واقعی از قید و بند هرگونه ستم و استثمار و بی عدالتی و عقب ماندگی به پیروزی رسید توجه جدی خویش را برای بهبود وضع زندگی زنان و تامین برابری و حقوق زنان با مردان در کلیه عرصه های زندگی مبذول داشت.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان به متا به ارگان یک پارچه و متشکل بعد از قیامشش جدی یعنی مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور به

منظور تثبیت اصولیت و نجات دست آورد های انقلاب ثور شجاعانه و بی هراسانه رزمیده و تا الحال در قلع و قمع دشمنان انقلاب دوشا دوش برادران مبارز و اعضای فعال حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جبهات و دیگر فعالیت های اجتماعی اشتراک نموده و در این راه شیرین خویش را از دست داده اند. درود بر روان پاک شهیدان راه انقلاب ثور!

وظایف زنان در پر تو مصوبات

پلینوم هفتم

پلینوم هفتم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نقطه عطف نوینی در روند تکامل حزب و انقلاب ملی و دموکراتیک کشور قهرمانان افغانستان می باشد. برای اینکه وحدت و یکپارچگی حزب تامین گردد و ارتباطات توده های زحمت کش کشور به پیمان نه وسیع در امر انقلاب بسیج شوند در اوضاع و احوال کنونی پلینوم هفتم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیل به آن را معین می نماید و طرق دست یابی به این وظیفه سترگ در پر تو مصوبات پلینوم هفتم کمیته مرکزی حزب و تحقق این

رهنمود ها میسر شده می تواند. لذا حزب که نیروی پر توان و رهبری کننده جامعه است با ابعاد وسیع و گسترده وظایف و مکلفیت هایی را که در برابر آن قرار می گیرد به خوبی درک و در مسیر فعالیت های خلاقانه راه های درست و اصولی را در جهت بهبود شرایط مساعد کشور مهیا می سازد.

بناء جامعه و مردم ما دوران گذار از یک جامعه عقب مانده فیودالی دارای رگه های ما قبل فیودالی به یک جامعه آباد و آزاد، شکوفان و انقلابی و در یک کلمه جامعه رفاه

همگانی را از سر می گذرانند. پلینوم هفتم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به منظور رشد این پروسه وظایف عظیم را به عهده اعضای سر سپرده حزب مردان و زنان روشن فکر و منور سپرده است زنان انقلابی کشور ما که نیمی از پیکر جامعه ما ست درین مورد وظیفه سترگ دارند تا رهنمود های پلینوم هفتم را در عرصه کار و بیکار انقلابی خویش قرار دهند، و مطابق آن سهم ارزنده شانرا به خاطر تحکیم ارتباطات توده و جلب اقشار وسیع مردم در جهت انقلاب و تامین صلح سر تا سری و در نتیجه حل مؤثر پرابلم های اقتصادی در بهم پیوستگی با کلیه اقدامات گام عملی بردارند.

زیرا سهم زنان به خاطر ایمن مامول نهایت برارنده و خلاق است و قشر زنان پیشتاز نیروی بالنده جامعه است هما نظور یک همواره در این راه مبارزه نموده است یک بار دیگر قاطعیت انقلابی خود را به خاطر تحقق آرمان های والای ح.د.خ.ا به اثبات میرسانند.

اکنون می خواهم در مورد زنان دهقان و شرایط زندگی زنانی که در قراء و قصبات کشور زیست دارند با شما صحبت نمایم .

چهره زن دهاتی کشور ما چهره ایست پر ملال و رقت بار ، چهره ای است که در آن به خوبی می توان پیروی زود رس را با شیار های عمیق مشا هده کرد .

اطلاق کلمه زن خانه دار برای زنان روستا نشین ماکلمه است کاملا نارس و بی مورد زیرا عرصه کار زنان در دهات و قراء کشور خیلی هاوسیع است . از مزرعه و منزل گرفته تا اسباب و کارگاه هایقالین

به کار گماشته شده بودند . حاصل کار آنها به طور وحشتناکی بلعیده می شد . اوحتی نمی دانست برای کی کار می کند و مزد و ر چه کسی است زیرا یاد بر بدل قرض های خانواده تن به این کار داده است یا مجبوریت دیگر سنتی وی و خانواده اش را مجبور به آن ساخته بود .

تاوی را مانند متاع ارزانی به اختیار آن تولید کنندگان کوچک صنایع دستی بگذارد . او همان قدر بی خبر است که تا دیروز قبل از اصلاحات ارضی نمی دانست چرا او باید کارهای خانه ارباب و زمین

نگه دارد آن شیر هم مال پسر ارباب بود و برای سلامتی وی ضروری دانسته می شد .

حکم تاریخ و خواست زمان بود که باید اصلاحات ارضی چهره دهات کشور را تغییر میداد و جای مناسبات فر توت و غیر انسانی ارباب رعیتی و ما قبل آنرا مناسبات عادلانه و غیر استثمار ی می گرفت اردوی عظیم دهقانان بی زمین و کم زمین و خانواده هایشان را از چنگال های بی رحم فیودالان و کپرادوران نجات می داد .

با انجام اصلاحات ارضی دموکراتیک نه تنها راه برای آزادی

اصلاحات ارضی دموکراتیک به میان می آید به نفع توده های ملیونی دهقانان می توان امید وار بود که

سیمای دهات کشور ما دگرگون خواهد شد و زنان به طور مساوی با مردان از حقوق و امتیازات مادی و به خصوص از حق مالکیت زمین بهره مند خواهند شد و فقط در آن صورت می توان از دهقان زن آزادی سخن زد که می تواند به طور مساوی با امکانات مساعد که جهت کشت و بهره گیری از زمین فراهم گردیده است با مردان کار و پیکار نماید . در آن صورت خواهد بود که وی نه

زندگی زنان خوشه چین

بافی و نساجی جولا نگاه کار زنان روستا نشین ما است . زن دهاتی علی الرغم کار توان فرسای منزل اشتراک کننده فعال در تامین اقتصاد کوچک خانوادگی می باشد . بخش وسیعی از زنان در ولایات کشور مایا در کارگاه های دستی و کوچک مربوط به خانواده کار می کنند و یا آنکه در دستگاه های تولیدی به قالین بافی ریخته می نمند بافی روغن کشی ریخته گری شیشه سازی بافندگی سفالی گری و مصنوعات چوبی در تحت نظر کار فرمایان با شرایط غیر صحی و غیر انسانی

دار بزرگ را بدون مزد انجام دهد .

دیروز زنان و دختران خوردسال دهقان به طور دربست مزدوران بی مزد اربابان ملاکان فیودال بودند از شخم زدن و شیار کردن زمین تا شالی کاری و در و گری و جمع آوری محصول پرورش حیوانات ملاک و ارباب پیش برد امور منزل خانوار ارباب همه و همه بدوش دهقان و خانواده او به خصوص زن وی بود .

او حتی حق نداشت شیری را که در پستان دارد برای اطفال خود ش

دهقان زحمتکش و خانواده اش از یوغ مناسبات ظالمانه ارباب رعیتی هموار می گردد بلکه شرایط برای رهایی انسان زحمتکش در مجموع در دهات مساعد می گردد .

در شرایط فعلی نه تنها باید به خاطر انجام اصلاحات ارضی دموکراتیک کار و پیکار نمود بلکه باید تمام نتایج شوم حاصله از مرحله اول اصلاحات ارضی را از میان برداشت . ولی به صراحت می توان گفت که فقط در پرتو شرایط مرحله نوین و تکاملی انقلاب شور است که انجام

تنها به عنوان زنی که در مورد سر نوشت کشت و کار زمین تصمیم می گیرد بلکه وی را به عنوان موجودی که امکانات مساعد گشته است تادر کو پراتیف های زراعتی مالدار ی و غیره سهم فعال گیرد بشناسیم . و به سر نوشت خود فرزندان و بالاخره خانواده اش بیا ندیشد و تصمیم بگیرد تصور کرد رهایی زن از قید مناسبات فیودالی زمین های بسیار پر بار و مساعدی را جهت سهم گیری بیشتر زنان و دختران جوان در دهات برای تحصیل علم و دانش فراهم می سازد .

روز سوم فروری سال ۱۹۸۲ مصادف است با پنجاه و دومین سالگرد تاسیس حزب کمونسیت ویتنام پنجاه و دو سال قبل در همین روز بود که «در سال - ۱۹۳۰» حزب کمونسیت ویتنام در شرایط مبارزه با استعمار و استبداد ستم گران استعمار - گرانسوی پا به عرصه وجود گذاشت و راه مبارزه را در پیش گرفت.

حزب کمونسیت ویتنام در طول مدت نه چندان درازی که از تاسیس آن می گذرد در راه رهایی انسان زحمت کش سر زمین ویتنام از قید استبداد، از تجاع و امپریالیسم به کسب پیروزی های زیادی نایل آمده است که غرض معلومات مزید خواننده گان از جملند ذیلا به شرح قسمتی از آن می پردازیم. حزب کمونسیت ویتنام که در سال ۱۹۳۰ تاسیس گردیده بعد از پانزده سال مبارزه در سال ۱۹۴۵ در اثر مبارزات عادلانه، پیگیر و آزادی خواهانه خویش انقلاب آگست را به پیروزی رسانید و اولین دولت دموکراتیک را در جنوب شرق آسیا بنا نهاد.

این حزب در سال ۱۹۵۴ پیروزی چشمگیر دیگری را در برابر استعمار بدنهاده فرانسه کسب نمود و در همین سال آزادی ویتنام شمالی رسماً اعلام گردید.

در سال ۱۹۷۵ مردم این کشور در تحت رهبری حزب کمونسیت ویتنام توانستند امپریالیسم انسان دشمن ایالات متحده امریکا را در سر زمین مقدس خویش بزانو در آورند و ویتنام جنوبی را نیز به آزادی رسانند.

همین مونیسم هر تد چین که در ابراز خصوصیت و دشمنی با توده های وسیعی از مردم زحمتکش جهان در سنگر ننگین ارتجاع و امپریالیسم قرار دارد در سال ۱۹۷۲ با پیروی از سیاست توسعه طلبانه خود با نیروی شش صد هزار نفری برخاک ویتنام به وحشیانه ترین شیوه یی حمله ور گردید و مردم قهرمان ویتنام این نیروی بزرگ همونسیت های چینی را به زودی به عقب زدند و از خاک مقدس خویش مردانه وار و با متانت و استواری کامل دفاع بعمل آوردند. آری! در اثر مبارزات برحق و عادلانه و خستگی ناپذیر مردم

به مناسبت حلول پنجاه و دومین سالگرد تاسیس حزب کمونسیت ویتنام

ویتنام هر روز راه خود را بسوی ترقی و تعالی می گشاید

قهرمان ویتنام در تحت رهبری حزب کمونسیت آن کشور امروز در سر زمین ویتنام استقلال ملی و وحدت ملی بگو نه قابل ملاحظه ای تامین است و استثمار انسان به وسیله انسان از خاک ویتنام برای ابد رخت بر بسته است.

مردم ویتنام که امروز از وجود يك جامعه مترقی و شکوفانی برخوردارند و هر روز بر ناملايمات و دشواری های روزگار چیره گمی حاصل می نمایند این همه پیروز - یها را به صورت تصادفی و یا خود بخودی نصیب نشده اند بلکه این ها همه و همه در نتیجه ای مبارزات قهرمانانه خلق ویتنام در تحت رهبری حزب کمونسیت و موسس عالیقدر آن هو چی من بو جود آمده اند.

تاریخ نشان میدهد که بعد از تاسیس حزب کمونسیت ویتنام مردمان عذاب دیده و آزادی خواه این کشور بدور آن جمع شدند و راه مبارزه را در پیش گرفتند تا اینکه در فاش پیروزی حق بر باطل رادر سر زمین کشور خویش به اهتزاز در آورند.

کشور ویتنام که امروز بسوی سعادت و بهروزی پیروز مندا نه به پیش می رود کشوری است ارتقا یافته و دارای مشی سوسیالیستی که به یقین میتوان گفت این کشور در آینده بسیار نزدیک می تواند در بسا از ساحت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موفقیت های بیشتری را کسب نماید.

ویتنام امروز کشوری است زراعتی و در حال انکشاف و تعداد زیادی از مردم آن به زراعت و کشاورزی اشتغال دارند، اقتصاد این کشور که از اثر جنگهای

اعزام بدارد که سر انجام این هجوم بیشتر مانه آن نیز به شکست ننگینی مواجه گردید.

همین مونیسم عظمت طلب چین که امروز بر ضد همه مردمان آزادی پسند جهان خاینا نه توطئه می چیند به منظور تضعیف کشور - قهرمان ویتنام از داخل سعی می کند تا این کشور آزاده جهان را به محاصره اقتصادی بکشد و از همبستگی بین المللی آن بکا هد. امروز که همه نیرو های عقب گرای جهان اعم از ارتجاع، هم - مونیسم و امپریالیسم بر ضد مردم آزاده و آزادی پسند جهان به خصوص مردم قهرمان ویتنام و سنگر واحدی را تشکیل داده اند بر همه زحمتکشان جهان بخصوص خلق قهرمان ویتنام است تا بر آگاهی سیاسی خود به انزایند

و صفوف رزمنده خویش را در برابر مداخلات و تجا و زات بیشتر مانه آن ها فشرده تر گردانند تا با پیروز - مندی کامل بتوانند از شرف، آزادی و نوا میس ملی خود دفاع و حراست بعمل آورند، خوشبختانه مردم ویتنام امروز در تحت رهبری حزب کمونسیت آن کشور کاملاً متحد و همبسته به مبارزات عادلانه خود می پردازند و همه کشور های صلح دوست جهان چون کوه استوار پشتوانه آن را تشکیل می دهند.

مردم این کشور که برای استقرار صلح در کشور فراوان مبارزه نموده اند امروز نیز صلح را بیش از هر چیز دیگر می پسندند و در راه تامین هر چه بیشتر آن مساعی به خرج می دهند و توسعه علایق حسن همجواری با کشورهای جنوب شرق آسیا را دستور العمل روز خود قرار می دهند.

آری! از آن جایکه مردمان قهرمان ویتنام در دوران مدت نه چندان درازی که از تاسیس حزب کمونسیت آن کشور می گذرد: ((پنجاه و دو سال)) توانسته اند تغییرات بزرگی را در کشور به نفع توده های وسیعی از مردم زحمتکش بوجود آورند عقیده ما را بر این امر بیش از پیش تقویت می بخشد که در آینده نه چندان بعید ی خلق قهرمان ویتنام در تحت رهبری حزب کمونسیت خویش بر همه تیره - گی ها چیره گمی حاصل می نمایند و هر نوع موانع و مشکلات را از سر راه خویش بر می دارند.

ذات حیات

گفت دانا ی ششونات حیات
 هست فرهنگ بشر ذات حیات
 اصل و فرع زندگی فرهنگ ماست
 مشعل فرهنگ پیشاهنگ ماست
 حفظ فرهنگ است ذات زندگی
 استواری و ثبات زندگی
 وای آن قومیکه بی فرهنگ شده
 زنده او زندگی را تنگ شده
 قوم بی فرهنگ از جامی رود
 همچو خس بر روی دریا می رود
 چون به نفس خود نباشد استوار
 می فتد آخر بکام ساز زار
 زهر استعمار زارش می کشد
 قهر استعمار زارش میکشد

آتش سوزان این دو اژدها
 عاقبت سوزد و جودش را فنا
 هر چه از بیخ و بن خود دور شد
 بینوا شد بنده شد مجبور شد
 در حوادث پاینده داری و ثبات
 هست بیخ و پنجه نخل حیات
 قطره از ضبط نفس دریا شود
 بحر بی پایان و گویا شود
 ذره از مهر خودی با آفتاب
 هست در بالا خرامی هم کاب

حیدری وجودی
 زمستان ۱۳۵۲



آرزو

دلم خواهد که چون مرغان آزاد
 بسازم لانه بی ازخا روخا شاک
 میان جنگلی ما وا بگیرم
 سر شاخ بلند ی جا بگیرم

بگردم زین قفس آزاد روی
 سر سنگی نشسته از ته دل
 مکان اندر لب دریا نما یم
 برایم ناله ها آوا نما یم

گهی هر تک درخت بید سا حل
 به چشم شوق و دید شاعرانه
 نشینم فارغ از سودای بیجا
 کنم امواج دریا را تماشا

زمانی بر دل صحرا زخم پسر
 کنم آرام آنجا زندگانی
 گریزم زین همه نیرنگ سازی
 کشم از سر خیال ترک و تازی

دلم خواهد بطرف کوهساران
 بر قسم بانوای زنده گانی
 برایم چندی از بهر شبانی
 بگیرم حاصلی از زندگانی

جنون تازه خواهم در بیابان
 جمال شاه مظلوم بیستم
 که گردم آشنای روح مجنون
 به برگ لاله های دشت و هامون

خوشا این ره پر پیچ و خم عشق
 بود چون جوهر هستی عالم
 خوشا سعی و تلاش پیهم عشق
 نخواهم از خدا جز عالم عشق

اسد ۱۳۵۱

بهار عمر

یارا نثارنا ز تو کردم بهار عمر
 پایان گرفت در طلبت کار و بهار عمر
 نیمی من ز عمر بهره گرفتم نه دل ز عشق
 دل شرمساز عشق تو من شرمساز عمر
 از بسکه با خیال تو شادم، برای من
 یک زنده گیسست، هر نفس مرگبار عمر
 حسرت نهاد بر سر حسرت زیک امید
 هر لحظه بی جوان که گذشت از کنار
 عمر
 آماجگاه روشن تیر حوادث است
 دلخوش مشو به رونق بی اعتبار عمر

عبدللقهار (رمان)

اهریمن

ای ! اهریمن بمیر که مرغ امید تو
 افتاده است به پنجه شایهین روزگار
 دیگر نمی برد
 مست و سرود خوان
 اندر فضای تیره و تار خیال تو

ای ! غول کهنه کار
 دیو سیه درون
 افسو نگر بلید ریا کار و فتنه گر
 دیگر به هوش آی
 فکر بجا نمای

آن روزها گذشت که در برنگاه و هم
 از رشته فسون

جادو گرانه دام نهادی بر اخلق
 دیگر به آرزوی شو مت نمیرسی

امروز آفتاب در خشان انقلاب
 گسترده است بر تو خود را به هر جهت
 گم گشته سایه های خرافات و گمراهی
 مردم همه بدیده واقعگرای خود
 هر چند در تلاش

پویند راه زندگی پر شکوه خویش
 ای ! اهریمن بمیر که با این تلاش ها
 دیگر به آرزوی شو مت نمیرسی

نور مجاهد «فیضی» اسفنده نی
 ۱ دلو ۱۳۴۹ - غزنی

عزیمت

در دست های خون و عرق
 - اینک تمام شب
 رگهای سبز عزیمت ،
 گل های یاسمن را می کارد -
 وسایه های سراسیمه
 خواب آبی کاج را
 رو بروی مکتب ما -
 آنک ،
 باجد اول ((کلاس اول))
 اندازه می گیرد
 نو زاد سرخ شقایق ،
 مسیر دستان کوچک خود را ،
 د ررسوب ذهن ندامت
 تا نهفت واژهی «مرگ» ره می
 برد
 - ورمزار با مدادی دریا ها
 مصافحه پلنگان روز را ،
 باطناب عمر کلاغها عدد می
 گذارد .

دشاعر خیال

لکه شاهین لکه منقا بلند پرواز شاعریم
 زه دوران ساز شاعریم
 زه په خپل شعر کښی د خپل ولس غمونه ښایم
 زه د دردمندو و بیوز لانو تل دردونه ښایم
 دشعر په ژبه دی ولس ته الهامونه ښایم
 دزړه له سوزه خپل ولس ته پیغامونه ښایم
 نزا کتونه سنجوم نکته پرداز شاعریم
 زه دوران ساز شاعریم
 مرتجع نه خپل دوخت او دزمان شاعریم
 خیال می ډیر لوړ دی د فرصت اودزمان شاعریم
 ډیر ارمانونه لرم زړه کښی دارمان شاعریم
 د نوی ژوند کاروان پسی د دی کاروان شاعریم
 لکه بلبلو کرم چغار شیرین آواز شاعریم
 زه دوران ساز شاعریم
 زه د هر چا د خیال او فکر پسی نه خم گوره
 زه حقیقت غواړم هر څه کښی را ته گرانه وروړه
 دغه کلام را وچتیرې د زړگی له اوره
 ملی کلتورزما خصلت دی وایم دا په زوره
 انقلابو نه زیږوم ډک له اعجاز شاعریم
 زه دوران ساز شاعریم
 زه دغه غواړم چی ولس په سمه لاروی روان
 هیله لرم چی شی ولسی مود ښه ژوند خاوندان
 په خپل قوت اوپه خپل مټ باندي خپل ملک کړی ودان
 خپلو منځو کښی په ښه مینه سره وکړی گذران
 زه د نظر خاوندان ستایم نظر باز شاعریم
 زه دوران ساز شاعریم
 زه خپل ولس ته دغه وایم چی هر یو یوازی خان مه غواړی
 د خان په گټه کښی هیڅوخت د بل تاوان مه غواړی
 هر یو انسان په ژوند کښی حق لری چی وکړی ژوندون
 د بل په غم کی خپل عزت او خپل نشان مه غواړی
 وایی (سمسور) د حقیقت پوره دمساز شاعریم
 زه دوران ساز شاعریم
 «سمسور سپاهی زوی»

دیدار

دیدار
 گفتم : قیامتی نتوان دید ،
 گفتم : بشار تی نتوان کشت ،
 تا از سکوی لحظه ی تردید ،
 گامی فراختر نتوان زد .
 گفتم :
 که در صداقت یک دیدار
 بر آنچه کز سکوت و سیاه می
 است
 باید
 قامت ، هجوم وار بر افراشت .
 د ربایکوب یک نکه ی گرم
 دل را زدپو خدعه رها ساخت
 باید فریب را .
 متلاشی کرد .
 بر مرکب صداقت هر لحظه
 - و آندم -
 لباس فتح به بر کرد .



آیا به برگ و بار شقایق ،
 باید غبار ، سنگ ، لجن ریخت؟
 آیا ، بجان گرم کبوتر ،
 باید مذاب سرب خشن ریخت؟
 و یا ...
 باید خزان را به زمین زد .
 باید به بال های کبوتر ،
 زر بفت های سبز وزرین بست
 باید صدای سانحه را کشت
 باید مسیر فاجعه را بست !

پدرام

شقایق



اطفال امروز

کا مله

نظافت و سلامتی کودکان

یکی از نا را حتی می بزرگت مادران و پدران این است نه ساس خود را زود کثیف می کنند ، هیچ پدر و مادری نیست که وقتی طفل خود را کثیف ببینند نگران و عصبانی نشود ، حق هم با آنها ست زیرا واقعا کثافت در نزد بزرگان و کودکان منبع مکروب و موجد بیماری های مختلف است و بدون تردید کودکان کثیف خیلی زیاد تراز کودکان دیگر بیمار می شوند در زمان های قدیم زیاد به کثیف بودن کودکان اهمیت نمیدادند و حتی يك ضرب المثل قدیمی وجود داشت که «کثافت معده انسان را پاک می کند!» ولی بسا پیشرفت دانش و آگاهی پدران و مادران و توسعه علم طب در خانواده ها همه متوجه شده اند که پاک و صفا بی در سلامتی کودکان مؤثر است . فقط نکته ای را که در اینجا باید در نظر داشت این است که در تمیز نگا هدا شتن کودکان مانند هر کار دیگر راه افراط را نباید طی کرد و از حدودی عادی و معمولی نباید خارج شدو کودکان را نباید به خاطر آنکه کثیف نشوند در یک چار دیواری خانه زندانی کرد و آنها را از تماس با محیط و اطرافیان دور نگه داشت در حالیکه برخلاف عقیده بعضی از پدران و مادران کودکان را نباید از بازی کردن در خاک و گل

که البته نوده نباشد باز داشت ویا مع ارد در سالیچه این بازی کودکان در خاک و گل البته به عقیده روانشناسان لازم و مفید است شما دیده باشید کودکان که گل را تیار نموده و به آن خانه می سازند در حقیقت به حقایق زندگی اطراف خود آشنایی شوند همچنان عملا به خاصیت خاک آشنا می پیدا می کنند. به عقیده روانشناسان و دانشمندان علوم پرورشی ، پدران و مادران که کودکان خود را وادار به رعایت نظافت و پاکی می کنند و این کار را به حد افراط میرسانند هرگز نباید امیدوار باشند که کودکان آنها حتما در کلانی هم شخصی با نظافت خواهد بود بر عکس طبق آنچه که روانشناسان تحقیق کرده اند این فشار و اجبار پدران و مادران در قسمت نظافت کودکان تولید عکس العمل می کند و در کلانی از این موضوع نفرت میداشته باشند در حقیقت آنها در مقابل پدر و مادر لجبازی و مقاومت بیشتر از خود نشان می دهند و روانشناسان به این عقیده اند که نباید اینقدر در مورد نظافت کودکان راتحت فشار و شکنجه قرار داد زیرا این فشار تولید عکس العمل های ناگواری در آنها می گذارد و بسیاری از زنان و مردان کثیف آنها می هستند که در کودکی از طرف پدر و مادر خود

کودکان را با آب و صابون بشویند. در مورد کودکان شیر خوار گرچه شستن و حمام دادن روزانه آنها ضروری است ولی نکات پایین را در مورد باید در نظر داشت :

حمام دادن کودکان شیر خوار نباید از پنج دقیقه بیشتر طول بکشد دیگر اینکه در آبیکه کودکان شسته می شود باید يك ماده چرب طبی اضافه شود تا از خشك شدن پوست بدن کودک جلوگیری نماید .

نظافت ناخن ها :

طبق مطالعات و تحقیقاتی که شده است بعضی کودکان به جویدن ناخن های دست خود عادت دارند و به همین جهت باید کودکان خردسال را یاد داد که هر هفته خودشان مادران را متوجه گرفتن ناخن های دست نمایند تا این موضوع برای کودکان عادت شود از پاک کردن زیر ناخن های کودکان با سامان و آلات فلزی باید خودداری کرد زیرا از نظر صحت زیان آور است .

نظافت پای ها :

پای های کودکان در بوت عرق می کند و کثیف می شود و تو صیه می شود که مادران و پدران کودکان را وادار کنند که کسوتشان پیش از رفتن به بستر خواب این کار را انجام دهد و مخصوصا به کودکان خود توصیه کنند کلای انگشتان پا را خوب تمیز کند در غیر آن سبب مریضی ایشان می گردد.

نظافت موی ها :

برای اصلاح و کوتاه کردن موهای سر قاعده خاصی وجود ندارد ولی این نکته را متوجه بود که باید نظافت را مراعات نمود و اگر مادران علاقه دارند که موی کودکان شان دراز باشد باید آنرا طوری ترتیب نمود که جلوی چشمان آنها را نگیرد و هفته یکبار باید موی کودکان شسته شود و شستن زیاد موی ضرر ندارد اگر موی چرب باشد و سبوسك داشته باشد بهتر است هر روز شسته شود اما سر کودکان کافی است که هفته ای یکبار با شامپوی ملایم اطفال شسته شود .

نظافت دستها :

شستن دستهای کودکان هر بار قبل از غذا خوردن و بعد از رفتن به تشراب ضروری است و باید کودکان

بعد افراط وادار به رعایت نظافت شده اند و حالا به عنوان يك عکس- العمل روحی درست فقط مقابل دستورات پدر و مادر را اختیار کرده اند و به همین جهت مطالعات جدید در محافل دانشمندان علوم تربیتی چنین وانمود می کند که نباید مانند سابق در نظافت کودکان راه افراط را پیمود البته اشتباه نشود منظور از این گفته به هیچ وجه این نیست که کودکان را کثیف نگاه کنند بلکه مقصود ما آنست که در نظافت آنها راه افراط طی نشود . حالا ببینیم درین مورد دانشمندان روانشناسی و علوم تربیتی چه توصیه می کنند :

حمام و شستشوی بدن

دانشمندان و روانشناسی به علم تربیتی و روانشناسی کودکان سرو کار دارند در قسمت هر روز حمام دادن کودکان در تردید دارند و علت آن اینست که در کودکان پوست بدن هنوز به مرحله رشد کافی خود نرسیده است و مانند پوست بدن افراد بزرگ نیست و به همین جهت شستن زیاد پوست بدن کودکان با آب و صابون حساسیت پیدا کرده و مصونیت خود را در مقابل مکروب ها از دست می دهد و مکروب ها به آسانی داخل پوست آنها شده و این عقیده هستند که هفته يك دو و یا سه بار کافی میدانند ، پدران و مادران که بسیار علاقمند شدیدند نظافت اطفال خود هستند روزانه دست ، پای و صورت و اعضای جنسی

بدن و بعدا پاها خشك نموده شود
 واگر كودك خوب خشك نشود احتمال
 سر ما خورد گي او زياد موجود است
 در قسمت قدغه بايد نظافت را مراعات
 كند زيرا دازاي اهميت خاص است
 وقدغه هاي كثيف منبع هزارها ميكروب
 مي باشد و توليد بيماري هاي مختلف
 را كنييد و قدغه كودك را هر هفته بايد
 شست زيرا قدغه كثيف خود شس
 منبع ميكروبها به بدن كودك ميشود البته
 در خا نواده ها ييگه اولاد زياد دارند
 اين كار مشكل است اما در هر حال
 بايد نظافت را مراعات نمود ديگر
 اينكه اگر امكان آن موجود است هر
 روز لباس هاي زير پوش كودك
 عوض شود در غير آن هفته يكي دو
 بار كافي است زيرا زير پوش كودكان
 دازاي اهميت فراوان از نگاه صحي
 مي باشد .

ای طفلک !

ای طفلک بنگر اطرافت را، نظاره

کن !

اشياء مختلفی را كه مي بيني محصول
 تفكر و مغز هاي طفلكا ني چون تو،
 كه به اثر تلاش بي امان و زحمت
 پيگير منحيث شخصيت هاي بزرگ،
 رجال پر جسته و خدمتكاران صديق
 و قابل قدری، برای بشر عرض وجود
 کرده اند، می باشد .

ای طفلک ! تو كه حالا نمي داني،
 اشيارا بخو بي از يكد يكر تميز داده
 نمي تواني .
 من هم نمي داني كه آيا آينده تو
 چه خواهد شد .

بلكه اصلا مسووليت پرورش و تربيه
 خود شما بدوش ديگران مي باشد .
 اما روزي فرا ميرسد كه در مراحل
 مختلف زندگي اگر حيات با شما
 ياري كند فرازها و نشيب هاي زندگي
 را كه در انتظار شماست ، بايد به
 پيما ييد .

بلي ! هنگامي كه احساس مسووليت
 در جامعه مي كنيد آنگاه متوجه چگو-
 نكي تربيه گذشته خود مي شويد،
 اگر عنا صر فعال و خدمتكار به جامعه
 خود به بار آمده باشيد از گذشته و
 پرورش خود را ضي خواهيد بود، اما
 بر عكس آن، در جستجوي مسوولين
 تربيت خود بوده و آنا ترا مي پاليد و
 سخت از آنها متاثر و مجزون خواهيد
 بود .

اما من حالا از همين اكنون بسا
 شما ممنوع استم، اين ميراث شوم
 از بابان قدرت و نظامهاي فرسوده
 است ، بلي ، من زور مندان و زور
 گويان و استثمارگران و مستبدان
 را مسوول اين همه بدبختي ها من
 دانم ، شما يذ روزي تو هم قبول كني و
 همينطور بگويي و بر حال همه
 طفلكا ني چون تو افسوس خواهي
 كرد ، و ستمگران و آنا ترا كه به
 وضع مردم، وطن و خصوصاً كودكان
 و نونهالان كشور تو چه نكرده اند،
 به باد ناسزا گفتن و ملامتي خواهي
 گرفت .

نمي داني كه آيا آينده تابان و
 درخشاني در انتظارت باشد اما وقتي
 ترا اي آن طفلكي كه بامو هاي زوليد
 جامعه فرسوده و ملوثي به تن داري،
 نظاره مي كنم، آنقدر جگر خون مي
 شوم كه قليم در قفس سينه خورد
 مي شود .

اي آن طفلكي كه گرد و غبار فقر
 و ناداري خاميل تو ، رخسار مقبول و
 معصوم ترا پوشانده و اي طفلكي كه
 چهره زردگون تو رنج و عذاب مريض
 را بازگو مي كند ، در باره آينده
 تو من چه به انديشم .

بلي ! اي طفلكان ! حال كه شما
 اطفال معصومي بيش نيستيد و فعلا
 شما در جامعه مسووليتي نداريد .
 آري ! نه اينكه مسووليتي نداريد



كودكان را نبايد بخاطر اينكه كثيف ميشوند از بازي در باغچه و بيرون
 از خانه منع كرد.

چه بهتر است كه در موقع جمع شدن
 چرك و كثافت به داکتر مراجعه شود
 و از پاك كردن داخل گوش و مخصوصاً
 از سوراخ گوش جدا جلو گيري به
 عمل آيد .

چند توصيه لازمي براي حمام :
 محيط مرطوب غالباً براي پرورش
 ميكروب ها و باكتريا مساعده هستند
 به همين جهت بايد مراقب كودكان
 زياد بود و مخصوصاً اگر كودكان
 در حمام تشنه شدند نبايد از شير
 دهن آب سرد حمام به آنها آب داده
 شود و در حاليكه كودك را ميشويد
 بايد اولاً آنرا خوب پاك و ستمره نماييد .
 و در وقت كه مي خواهيد لباسهاي
 كودك را بپوشانيد قبل از آن بايد
 كودك را با آب پاك شسته و بعداً از
 آب خارج كنيد .

قبل از پوشانيدن لباس بايد
 كودك را خوب خشك نماييد در وقت
 خشك نمودن، اولاً قسمت هاي بالايي

را وادار به اين كار نمود ارزش و
 اهميت اين كار را به آنها گوشزد
 نمود همچنان بعد از خاك بازي شستن
 دستها ضرور است زيرا دستها و
 مخصوصاً زير ناخن هاي كودكان
 آلوده به ميكروب شده باشد ، اما
 شستن به آب بسيار گرم و صابون
 زياد پوست دستهاي كودكان مضر
 است ، بدران و مادران كه دستهاي
 كودكان را ساق كيسه مي زنند
 دچار اشتباه بزرگي ميشوند زيرا
 به پوست دست آنها نديانسته آسيب
 ميرسانند .

گوش ها :
 نظافت و تميز كردن زياد از ناحيه
 گوش هاي كودك تو ليد عوارض و
 ناراحتي ها يي را مي كند كسانيكه
 هر دفعه داخل گوش خود را تميز مي
 كند و يا چوب گوگرد و يا آله ديگرا
 براي پاك نمودن آن استعمال مي كنند
 ترشحات گوش را تحريك مي نمايند

از میان فرستاده‌های شما: شعر - قصه - مقاله - حکایت

فیض الله (توده ای)

(گوژپشت ژنده پوشی را دمرد)

اش، به خاطر آنکه سر ما به
ایشان آسیبی نرساند .
ولی انسو برد یواره از کنار
جا ده، در جوار جوانمردی پیر
مرد ژنده پوشی کوژپشت، میان
خمیده، با چهره گرفته و پر از
یاس و حرمان و روی چون پیکر
لاک پشت ها و چشمان غم اندودش
نشسته بود، در حالیکه سکوت
بر لبانش مهر بر بسته و دستان
رنج کشیده پرا بله اش، از شدت
سرمان میان زانو ها یس قرار
داده بود، پیش پستی و ریسمان
حمالی اش، چون یونیفورم
ویژه و تارهای عنکبوت برد و رو
برش تنیده بود، به یک نقطه مینویس

از پیش پاهاش خیره گشته و در
بازه آنچه با مداد آن، به نوهای
نیمه عریان و پا برهنه بدرمده اش
وعده داده بود، می اندیشید و عمیقاً
در فکر فرو رفته بود او در باره
چیز دیگری به جز از چنبد
قرص نان سیلو و پیاده کچا لوی
مو عود نمی اندیشید، زیرا نوه
ها یس از مدتیست که از وی
نان سیلو می طلبند نان سیلو و پیاده
کچا لوی برای اعضای فامیل پیرمرد
حمال و اهمیت حیثیت لذیذترین
غذاها را داشت .

ولی پیرمرد حمال چه باید بکند؟
چطور ممکن است آنچه را که به نوه
هایش وعده داده است به دست

است که جبر کور طبیعت را مهار
برند و به اختیار مبدلش بکنند .
اکثریت شهریان از شدت سرما
با شتاب زدگی و عجز لانه به
سوی منازلشان رهسپار شدند
در بدکانهای شهر یکی پس
دیگری مسدود میکشت، جاده هادر
مجموع به طرف سکوت و خاموشی
میگرا نید پروسه جریان ترافیک
هم کند و کندتر میشد، همزمان با
وزیدن صرصر بد مست یا نئیز
و فرود آمدن پاغنده های سرد برف،
از زیر چتراسمان ابرالوداز فراز
بام های اغنیا و تروت منهدان
شهره دو دسیاه قیرگون متصاعد
گشت، دود سیاه محروقات زمستانی

صرصر بد مست یا نئیز، به
منا به بر زخم میان یا نئیز، و
زمستان و سر آغاز موسم سرما
چون اژدهای تیر خورده، بخود
می پیچید و چون هو ز بر بالدار
عریده میکشید، پیکره های در -
ختان نیمه عریان را گونی تازیانه
میزد . بر گهای زرد یا نئیزی را از
فراز شاخساران، چون او راق
مرصع طلایی به هرسو می پراکند .
جاده ها پراز بر گک مینمود .
عبور تند باد تو فنده پا نئیز به
عنوان سر آغاز سرمای زمستان
از لابلای شاخساران انبوه در -
ختان، کنسرت ناموزونی
برپا کرده بود . که گونی ارغنون

با رگه سلاطین پیشین است که
سرودش را در فضای شهر طنین
افکنده باشد ابرهای نسبتاً
تیره از فراز شهره شهر را در
آغوش کشیده بود و پاغنده های
سرد برف چون زنبورهای سیمین
پیکر سرو صورت و گونه های
شهریان را بو یژه دو شیزه گان
بد مست ناز پرورد تنعم رابوسه
میزد و آب میکشت، باریدن برف
و سرعت صرصر بد مست خزان
لحظه به لحظه شدت میا فست
سیمای شهر به سرعت دیکر -
گون گشت برف کلیه سیاهی ها
را در خود فرو برده در کوه های
شهر مخمل سفید گسترده بود .
سرما به منا به پیام او موسم
زمستان بیداد میکرد . بیداد میکرد
به خاطر آنکه، در طبیعت جبر
کور مسلط است جبر کور بیباک
لجام گسیخته بی عا طفه، جبر
کوریکه نمیتواند ببیند، چه کسی
برای حلول زمستان تدارک دیده
است و چه کسی برد یواره ای از
کنار جاده نشسته است تا نیروی
کارش را بفروشد و به نوه هایش
نان سیلو بخرد . آری ! این من
و تو هستیم، این انسان رسالت
مند انقلابی، هد فمند پر شکیب

پارچه ای ادبی :

نگاه آتشین

آیا فراموش کردی که مرا به یک
نگاه آتشین و دلنواز و لبان پر خنده
ات اسیر و فریفته خود ساختی ؟
آیا بیادت نیست که سالها من
به همان یک نگاه آتشین ات سایه
وار به دنبال تو نالان و سرگردان
گردیده ام ؟
آه ... آه ! محبوب من، جان من
تو خودت خوب میدانی که من
دیوانه وار تشنه دیدار و وصلت تو
می باشم . تو از یک طرف مرا نزد
خود می خوانی و لی از طرف دیگر
مرا فرصت دیدار و وصلت نمیدی
نمیدانم که تقصیر و گناه آن درین
میان چیست ؟ من روز اول هر چیز

را در همان یک نگاه آتشین و
دلنواز تو خواندم اما باز هم تو
تفاضل عارفانه میکنی و خود را
بگو چه حسن چپ میزنی ؟
محبوب من ! تو اگر هر قدر
خود را از من دور نگاه داری اما
من میدانم که دل و احساس تو بی
نیابت به من نزدیک است همچنان
که احساس و دل من همواره ترامی
خواهد و شبها در عالم رویا سرتو
در آغوش من قرار دارد یقین دارم
که احساس و دل تو هم بی تفاوت
نیست . بهاران زندگی روبه خزان
و گلپای ترونازه آن روبه پژمرده -
کی می گذارد و احساسات تند و

توفانی آهسته آهسته به سردی
وسکون میگراید بهتر است تا از
لحظات سرشار آن کام گرفت و
این دلداده مهجور رابه آغوش لطف
و مهربانی گرفت و برایش شربت
وصال را ارزانی نما .

آه محبوب من ! درین لحظاتی

که این سطور را می نویسم باز
هم باور کنید که همان نگاه آتشین

ات قلب و احساس ام را بشور آورده

و مرا به جهان آرزو های کشاند این

جاست که در پو تو نگاه آتشین ات

قلب داغ دیده خود را به صورت یک

تحفه نا چیز خدمت ات پیشکش می

نمایم تا باشد که آواز حزین او

بگوش دل ات برسد و این دلداده

را از گرداب تا نرو تا لم برها -

نید .

به امید دیدار و وصالت

(س ، س)

شاهکار مولف سه تفنگدار

چرا الکسا ندر دو ما با قدرت قلمی که دارد در صد جواب بر نمی آید و هر وقت دوستا نشن با خود او این موضوع را در میان می آوردند مطلب را با خنده شوخی بر گزار میکرد .

چون روز آخر ماه رسید الکساندر دو ما به ملاقات مدیر روز نامه رفت مدیر روز نامه تصور نمود که دو ما برای تعرض و مرافعه آمده و شاید خیال دوئل و جنگ تن به تن داشته باشد ، ولی دو ما عاجزانه گفت: خاطر عزیزتان آسوده باشد که فقط برای تصفیه حساب آمده ام . مدیر روز نامه که هنوز مطلب دستگیرش نشده بود تعجب کنان پرسید :

مقصودتان چیست ؟
دو ما گفت حق الزحمه مقاله ای که در این ماه برای شما فرستادم و گمان میکنم بی خریدار نمانده است ، کجا ست ؟
مدیر روز نامه با کمال منت حساب را تصفیه و تصدیق نمود که این از تمام شاهکارهای دیگر استاد بدیع تر بود . است .

الکسا ندر دو ما نویسنده مشهور فرانسوی مولف آن همه رومان های ممتازی که بعضی از آنها از قبیل « سه تفنگدار » و « کنت مونت کریستو » بفارسی هم ترجمه شده آدم غریبی بود و از بس عیش و نوش و شبگردی را دو ست می داشت اغلب مقروض میگردد و احتیاج مبرم به پول پیدا مینمود میگویند و قتی در یکی از روزنامه های بی اهمیت پاریس مقاله غرایبی برضد او انتشار یافت و از آنجا بی که مقاله مشتمل بر نکات خوشمزده بسیار بود خریدار بسیار پیدا کرد . دو سه روز بعد باز مقاله دیگری سخت تراز او لی در همان روزنامه بطبع رسید و بعد از آن همان طور چندین مقاله علیه الکسا ندر دو ما در آن روزنامه نوشته شد هر یک از دیگری ممتاز تر و خوشمزده تر بود ، بطوری که روزنامه در آن مدت کوتاهی شهرتی پیدا کرد و خریدارانش چند برابر گشتند . مردم پاریس مقالات را با ولع تمام از دست یکدیگر میگریفتند و میخواهند و همه متعجب بودند که

آنچه تو میخوانی من از برم

راگرفته در بغل عتیقه فروشس گذاشت و گفت خیرش را بینی . عتیقه فروش پیش از آنکه از خانه روستایی بیرون رود با بسی اعتنائی گفت :
برادر جان این گر به ممکن است در راه گشنه شود خوب است آن تفار را هم با خود ببرم . قیمتش را هم حاضر م ببر دازم . روستایی لبخندی زد و گفت : تفار را بگذارید باشد چونکه بدین وسیله تا به حال پنج گربه دیگر فروخته ام .

یکنفر عتیقه فروش بمنزل روستایی ساده ای وارد شد . دید تفارقدیمی نفیسی در گوشه افتاده است ، و گر به ای در آن آب می خورد . ترسید اگر قیمت تفار را ببرسد ، روستایی ملتفت مطلب گردید . قیمت گرانی طلب می نماید . لهذا پرسید برادر جان چه گربه قشنگی داری آیا حاضری آنرا بمن بفروشی .
روستایی گفت چند میخری گفت یک صد افغانی . روستایی گر به

آورد؟ آیا او میتواند مستقیماً نان سیلو و کچالو را با پول تهیه بکند؟ آیا فروشنده نان سیلو و کچالو ممکن است ، چیزی را به وی به وام بدهد؟ ولی یکی از اینها هم راه حل مشکل او نمیتوانست با شد ، پیر مرد حمل نان گزیر نیروی کارش را با یسد بفر و شد ، بار سنگین دیکران را با یسد بر دو ش بکشد و حملش بکند . بار آنانیکه ، با یسد بار دیکران حمل بکند . بار آنانیکه از ذهنشان بوی کباب دلپای ریش ریش متصاعد است و سر انجام بار آنانیکه حتی میخواهند خویشتن را نیز چون کورده کان برگرده دیکران تحویل بکند . آری ! در جواب مع که طبقات متخاصم بهر ده و بهر کش ، به مثابه دو نیروی متضاد اجتماعی در برابر هم قرار داشته باشند و تیغ تیز مبارزه بی امان طبقاتی را علیه یکدیگر ، از نیام بیرون کشیده باشد ، سیمای اجتماعی چنین میتواند باشد ، انسان زحمتکش پر تلاش نه با یسد چیزی از خود داشته باشد و کسانسی که بیکارند و طفیلی حیات به سر میبرند ، صفره های آنها با ابله دست های مقدس زحمتکشان همواره زیبا و رنگین بوده است ، چنین است منظره از عدالت جامعه طبقاتی و بهر کشی انسان از انسان ، اینست ماهیت نابایلد یالوژی منحط ارتجاعی ، مبتنی بر قبول وجود طبقات متخاصم در جامعه ، یعنی قبول وجود بهره ده و بهره کش در یک جوف را حد اجتماعی .
چرا پیر مرد ژنده پوش ماتو مبهوت نشسته بود؟ چرا او به یک مجسمه بی روح و روان مبدل گشته بود ، چرا و زید ن تند باد پائیز و پاریدن پرف را او به عنوان سر آغاز یسد بختی دیکری از زندگی خویش تلقی میکرد؟ چرا پیر مرد کورپشت نه با یسد در کنار نو ه هایش بماند؟ چرا نه با یسد نو ه هایش پیا و کچالو

از میان فرستاده های شما: شعر - قصه - مقاله - حکایت ..

از همین رو من زردی پاییزی را ستایش میکنم و به پیشوازان آن صمیمانه می شتابم .

مادر را می ستایم



((وحیدالله عنایت ، حقیقی))

مادر مو جود سرا پا احسان و مددگار است مقام مادر بس عالی و ارجمند است و در هر اندیشه رازی از راز های او نهفته هیچ قدرتی نمی تواند که مقام مادر را تنزیل دهد . زیرا مادر شمع است که شعله اش هرگز خاموش نمیشود و جا ودان است .

وقتی که فرشتگان آسمانی سر در گوش یکدیگر نهادند هیچ کلمه ای بهتر و پاک تر از کلمه مادر به خاطرشان نرسید . وجود ما در پراز محبت است محبت جاودان و فزا موش ناشدنی مادر جا نپرور و جفا نپرور است مادر فرشته ایست بعد از فرشتگان آسمانی وجود مادر جامعه ساز است و او است که تن و روان جا معه را شکل می بخشد .

ما در ادیبیست بهتر از ادیبان جامعه . مادر آموزگار نیست پر از راستی و صداقت و محبت . هر حرفی از مادر مانند الماس کمیاب است . باید برای خوشبخت بود حرف های سود مند ما در را به گوش داشت .

مادر بهار زندگي انسان است . بها ریست که خزان ندارد و خاطره بی است که پایا ن ندارد در جایکه این موجود مقدس زندگي داشته باشند نورخدای می باید آفتاب محبت مادر غروب نمی کند و همه مردم در زیر تابش این آفتاب همواره جاودان درس محبت را فرامیگیرند . محبت مادر برای انسان آب حیات است و مو جود یست ما در برای انسان خوشبختی آور .

نظر ها افتاده بود .

شجاعت و احساس افراد وطن - دوست این خاک همواره آنها را بر می انگیزد تا میهن باستانی خویش را نمونه بی از کشور های خوب جهان بسازند .

اینگونه افراد با همه نیرو و توانی که در بازو های فولادین و دست های کار کن خود داشتند ، کوشش خود را می نمودند . و لی کجا و کی بود که به این احساس پاک و مقدس آنها سپاس گزار ده شود ؟

سرا تا م آن دوران ، با آن همه تلخی ها ، تاریکی ها و شگونی های بدش پایان یافت .

اکنون روزگار با ماست و دستا ن ما برای خدمت با ز . باری تا آخرین رمق زندگي می کوشیم که برای میهن و مردم کشور باستانی خود آسوده حالی رامی سازیم ، و رضایت همه را حاصل نماییم .

ما آرام نخواهیم نشست تا روزی که این کشور باستانی را که ریشه های کهن آن از زمانه های دور و دراز بدینسو تشنه بود ، و مردم تشنه تر می شد سیراب و خروشان ببینیم .

ما می کوشیم تا از بین قطره ها دریایی بسازیم که نفاق و بد بختی ها را یکدم فروبرد و نابود سازد . و آفتاب درخشش آن زنده گسی در خشانتر طلوع کند .

بیان کردم و آنچه را که نتوانستم بیان نمایم می بیند .

پاییز دلز با ترین فصل است . من پاییز را دوست دارم . از خش خش برگهای زرد و خشک پاییزی که به زیر پایم می شکنند گونه ای از احساس ناشناخته که آمیخته از لذت ، خوشی ، اندوه و تفکر است به من دست میدهد .



عالیه

میهن را می نگرم

هنگامیکه به میهن زیبای خویش مینگرم ، تپش قلبم در تماشای هر منظره آن شدید تر میشود .

هر قسمت از مناظر دلچسپش سراسر بد تم را هیجان می کند . احساس قوی بد تم را نمناک می سازد ، خیلی زیبا و مقبول است و دلچسپی خاص دارد .

هرگز نمیتوان به آسانی چشم از تما شایش برگردانید ، بلی خیلی زیباست .

بر میهنم خطاب می کنم . میهنی که سال ها ، همچو خرابه ها در بین نقشه جهان و دور از



ملالی «جمال»
متعلم صنف دوازدهم سا ینس
لیسه عایشه درانی

پاییز

پاییز برده بیست که نقاشی بهار را باید با پاییز سنجید ، یعنی طراوت و شگفتگی را با زردی و زوال مقایسه کرد ، جوانی را در مقابل پیری قرار داد و به تماشای همه ضد ها که در این پرده نمودار شده اند ، نشست . باری پر همین دلیل است که در زردی برگریزان تازگی بهاران نیز پیدا ست و به ما احساسی آمیخته با تفکر می بخشد .

هنگامی که پایتیر میاید ، روزی که برگهای زرد در جلو گرد بادی چرخ میزنند و به هم می پیچند . برای کسانی که از گوشه ها می گذرند ، خوشی های آمیخته با تفکر خود مدیه بیست از بز مگاه پاییز . گذرنده عبور میکند ، میاندیشد و تبسم می کند ، زیرا آنچه را که

بهربان او شده بود او تا لحظه پیش به جدایی از دوستان خود می دیدید و حال فقط میخواست معنی واقعی محبت را بداند ، زیرا او در این هجده بهار یکه از زندگیش گذشت هنوز درست نمی دانست محبت یعنی چه ؟ آیا عشق و محبت محصور به یک فرد بوده میتواند ؟ یا عشق تنها برای لذت بردن است ؟

ماریا بعد از آن فقط در فکر آن بود که باز هم همان معلم به صنف بد ، باز هم به چهره اش بتگرد و پیش میخواست سوا لاتی که در طول نگرش از خود کرده بود و بی پاسخ بود از او بپرسد .

ماریا هر چه بیشتر درس او را شنید بیشتر مجذوب او میشد و هرگز جرئت نکرده بود و می کرد که بگوید او را دوست دارد . دوستی او احتیاج دارد ، بلی این جرئت را هرگز نکرده بود ، باری آن این راز در دلش نهفته باقی ماند .

بهار گذشت ، تا بستن با گرمی یافت فرسا و آفتاب سوزان خود به پایا ن رسید ، خزان آغاز زردید و برگها شروع به ریختن کردند ، هر برگی که از درخت می ریخت و به نقطه نامعلومی توسط باد برده میشد به نظر ماریا چنان می نمود که وی هم مانند برگیست که سر نوشت او را به نقطه نامعلومی میکشاند ، فقط زندگي وجود دارد ، چه زندگي که ملامال ز درد ، رنج و بدبختی است ، و به حال آنانکه زندگي را فقط برای برآورده شدن آرزو های خود می خواهند ، آیا بر آورده شدن آرزو با بدون عشق و محبت عاقبتی نیک در قبال دارد ؟

سر انجام روزی طاقتش تمام شد و در کاغذی نوشت ((دوستت دارم از همان لحظه که برای نخستین بار دیدمت)) و بدست یکی از دوستان خود برایش فرستاد .

آری او دگر دوستی خود را ابراز کرده بود ، دگر غمی نداشت . بعد از آن روز ماریا دگر به دوستان قدیمی خود نمی اندیشید و امروز کسی در برا برش قرار گرفته بود که معنی واقعی عشق و محبت را در زندگي به او چشاند . بود و دوستی یک نفر برایش کافی بود ، آری یک نفر .

همان یک معلم .

د کور نغری

داوړی په تو دو او رو نیا نه ورو خو کی د رو سبی له غلو څخه ډک پتی او کبنتو نه لا ډیر گرم او تو د پری ، دد غلو شنو او سمسور و پتیو له پاسه صاف او شین آسمان دلمر له تو دو او زړینو و پرا نکو لاندی ډیر بنکلی بنکار پری . د شپې په تیریدو سره هر خو مره چی سپا ر را نږدی کیږی ، نو په هماغه اندازه لږ څه هوا هم ورسره سپری .

کله چی سپری دی آسمان ته گوری نو په زړه کی یی د عمر داوږ دوالی آرزو پیدا کیږی . او زړه یی غواړی چی په پر له پسې ډول ډیر کلو نه دغه دو بی ووینی .

سره سپا می بطر شر بینیکوف هم غو بنتل چی ډیر عمر ژوندی واوسی . که څه هم له دیر شو څخه زیات کلو نه یی له عمر څخه نه تیر پری . هغه تقریباً دو کاله په جبهه کی و جنگیده خو یوبل سپا می چی را کیتین نو میده او له دده سره یی په یوه ډله کی خدمت کاوه ، دا یی دریم کال و چی په جبهه کی یی جنگ کاوه او په دی موده کی دری ځله تپي شوی و ، په داسی حال کی چی شر بینیکوف دو څخلی تپي شوی و ، نو په همدی دلیل به یی په خپل زړه کی را کیتین ته تل احترام کاوه .

شر بینیکوف د سنگر شاته ناست و او ددو بی سپا ر نسې گلمان ته یی کتل .

را کیتین ، شر بینیکوف ته ورنږدی شو او له هغه څخه یی پوښتنه وکړه چی دو ډی یی په مړه کیلو خو ډلی ده ؟ و سله او تجویزات دی مرتب دی ؟ څکه باید په بیړی سره په جنگ پیل وکړو . شر بینیکوف پوښتنه وکړه :

خو د سره پوځ سپا هیان چی په اوږدو جنگو نو کی ډیر ورزیده او پاڅه شوی وو ، په ډیر مهارت سره په پر له پسې ډول کله به په ځمکه بانندی چی ددبمن تر ډولانندی یی دو ډی کولی پر یو تل ، او کله به په ولاړی مخ په وړاندی تلل .

شر بینیکوف دیو ځای په شاته ځان ورساوه او هلته اوږد و غزید . په دی وخت کی دوی ته نږدی له یوی و دانی غاړه د خا ورو یوی و پری غونډی څخه چی ډیرینی ستنی (پای) یی در لود دیو اتومات پوک مسلسلی ډزی کیدلی شر بینیکوف تصمیم و نیو چی دغه ډزی کو نکلی باید له منځه یوسی . خو دا یی پښه وگپله چی هغه ژوندی ونیسی وروسته یی خپلی شا وخوا ته وکتل او په یو چتک دا یسری و حرکت سره د وحشی و بنوله منځه یی وړاندی منډه وکړه ، په داسی حال کی چی داتومات پوک په هر پیر سره خپل زړه وژیدل په ډیرو ضاحت سره حس کول شر بینیکوف په دی منځ کی د ودانی داخل ته ورننو و تاو په نو موږی سپری بانندی یی چی له یوی کپ کی څخه یی ډزی کولی او دده د پښو غږ یی نه اوریده حمله وکړه . شر بینیکوف دخپل پوک کندهاغ (قنداق) بانندی داسی وار وړ بانندی وکړ چی هغه یی هو شه کړ او په ځمکه و لوید . دپوکو ډزی بندی شوی . درا کیتین او شر بینیکوف ډلی په نیول شوی ځای کی دفاعی حالت اختیار کړ . او س نو کلی آرام شوی و خو په بنی طرف کی له لیری ځایه د پوکو ډزی اوریدل کیدی را . کیتین په خپله ډله بانندی ولاړ او وړاندی تک مراقبت یی کاوه خو شر بینیکوف په ځمکه بانندی چی مخکی هلته ولاړ او ډر خملاست .

او سمدلاسه ویده شو . هغه له غرمی وروسته د خو به راوینن شو . په خوب کی یی جنگ بیخی له یاده وتلی و او کله چی راوینن شو په حیرانتیا سره یی خپلی شاوخوا ته وکتل او تر یوی زیاتی مودی پوری پوه نه شو چی په کوم ځای کی دی .

نو زموږ تو پڅانه ولی ډزی نه کوی ؟ څکه چی د تو پونوله ډزو وروسته وړاندی تک آسان کاردی .

را کیتین د قوماندان پروسی خبری ورتی بیان کړی ، چی ورتی ویلی یی وو .

په دی کلی کی د آلمانیا نو شمیر ډیر لږ دی ، د کشف پوسته (ډله) هلته تللی وه اود دبمن له حال څخه یی ځان خبر کړی دی . دا ډول تشخیص یی کړی دی چی په دی اندازی سره دواړه هدف له پاره د توپ ډزی او د گولیو مصرف لازم نه دی څکه چی موږ کولی شو چی دخپلی توری او سر نیزی په زور سره دبمن له منځه یوسی او یو زیات شمیر یی بندیان کړو وروسته بیا را کیتین شر بینیکوف ته وکتل او بیای ورتی ویل بریتو نه دی لوی شوی دی ، په دی باره کی فکر وکړه . ولی دی ډیر داسی گپه وده او نامرتبه ده ؟ شر بینیکوف خپل ډیر او بریت چی د جنگ له پیل څخه را پدی خوا یی نه وو خرپلی ، او او س نو بیخی لوی شوی وو او دلمر تر تو دو پرا نکو لاندی سوی بنکاریدل سره مرتب کړل .

را کیتین ورتی ویل بطر ، خپل ځان دی سره ټول او برابر کړه . او س باید پر مخ ولاړ شو . کله چی ما بنام بیر ته را ستانه شو و نو بیا به دو یا لی غاړی ته ولاړ شو او خپلی جامی به پریمنځو .

دجیبی د قوماندان به امر ټول عسکر له خپلو سنگر و نو څخه ووتل او په خالی ځمکه بانندی دمخامخ کلی په لور چی هلته دبمن پکی ځای نیولی و په یرغل پیل وکړ . ددبمن د ماشینه دار و پر له پسې ډزو د باران په خیر گولی او رولی .

په کلی کی یوازی دو کورو نه روغ پاتی شوی وو . نور ټول سوی و و او په ایرو بانندی بدل شوی وو . یوازی د کورونو د بخاریو ((نغری)) دنو موږ کورو نو د بنسټ او ریښی پاسه توگه تقریباً په ټولو ځایونو کی روغ پاتی شوی وو . خو سره ددی هم بیخی روغ نه وو پاتی شوی ، ځه ناڅه هغه هم سوی او خراب شوی وو .

خو سره ددی هم له دی ((نغری)) یو څخه هر یوی د یو داسی مرکز (کانون) حیثیت درلود چی دهغه په شا وخوا انسانان راټولی شوی او دیوی نوی کورنی دجوړولو بنسټ کیږدی .

دیو کور په انگر کی دو آلمانی ټا نکو نه او یو توپ لیدل کیده چی له کاره لویدی وو .

دوی غو بنتل چی په پوره پوځی باکی سره د کور له منځه تیر شی . ټا نکو نو د کور چت چی دیو ((چپر)) په شکل وغورځولی و او توپ د ځای په غاړه بند پاتی شوی و او هغه یی پوښلی و . د کور د روغی پاتی شوی بخاری تر څنک یوه زړه سره ولاړه و چی ختی یی غږلی تر څو چی خپل نغری (اجاق) بیرته تر میم کړی . او د کور سپین ږیری خاوند د بیروحه ټا نک سیوری ته ولاړ او د کور د نغری د تر میم له پاره دیو اوږده لرگی پاسه تراشو لوبانندی اخته و . شر بینیکوف هغوی ته ورغی او د هغوی د حال او احوال پوښتنه یی خینی وکړه . داسی ورته بنکاره شو چی دوه ورځی مخکی فاشیستا نو ټول پاتی بزگران له کلی څخه د آلمان په لور ولیرل .

زړی بنخی په یوه کڅوډه کی لږ څه ځمکنی منی (سبب زمینی) لږه ډوډی او یو څه نور خوراکی مواد له ځانه سره واخیستل او خپل لمسی یی هم په گاډی کی کښیناوه او سپین ږیری گاډی ته د آلمانانو په امر د آلمان خوا ته حرکت وکړ .

شر بينيکوف پو بنسټنه و کړه. سستا سې لمسي چيرې دې؟ سپين پيرې خواب ور کړ. هلته دې، ويني چې د هغه پټې په پو له روان دې. هلکي خپل عقل له لاسه ورکړې دې، بنايي چې کوم «مين» منفجر شي او توټې ټوټې به يې کړي. د شر بينيکوف خپل زوی رابه ياد شو او په فکر کې دو ب شو اوس به دده زوی له بايکال څخه په ها خوا کلي کې چې دآلما نانو له يرغل څخه د بيچ کيدو په منظوري هلته انتقال کړې دې څه کوي؟ موربه وي او که و پي؟ خپلسي اوجامي به لري او که نه؟ خپل پلار به يې يا د پيرې او که لاهلک دې په دې نه پوهيږي او هير کړي به يې وم. شر بينيکوف پو بنسټنه څيني و کړه؟

— دده پلار چيرې دې؟ دکور سپين پيرې خاوند خواب ور کړ:

— او س چې ټول خلک په کوم ځای کې دې، نو دې هم هغله دې. په سره پوځ کې دې، هغه زما زوی دې. خودوه کاله کيږي چې له هغه څخه هيڅ خبر نه لرم. شر بينيکوف ورته وويل:

— خبر به يې را ورسپړي. اوس به ټول خپل ورک شوي پيدا کاندې. مو پآلما نان بيرته دهغوی د خپل هيواد خوا ته شپږ و سپين پيرې په رضا يست سره دده خبره و منله او بيایي وويل:

— هو! بنايي پيداشي. په جنک کې خو ټول نه مړه کيږي. څيني يې ژوندی هم بيرته راگرځي همدغه دوه ورځې وړاندې کله چې فاشيستانو مو پآلما سر وکړ چې له روسي څخه دآلمان خوا ته حرکت وکړ، زموږ ټولو کو رنيو فکر وکړ چې زموږ مرگ را نږدې دې. ما له ځانه سره فکر وکړ چې چيرې تللاي شم او کله کولاي شم چې بي له کور او کلي څخه او بي له روسيې څخه ژوند وکړم. وړاندې مې

وکتل او له ځانه سره مې وويل چې هغه زموږ ځای نه دی. زه د خپل بدن له قوت څخه داسې احساسوم چې لا ژوند کولاي شم. خو له بلې خوا او ينم چې نږدې ده چې مړ شم. له ځانه سره مې سوچ وواکه... دا را بي سو خرڅ مې را واخيست او د غنمو منځ ته مې گذار کړ.

په دې وخت کې يو آلما ني را پيدا شو او په ما باندې يې چيغه وکړه. ما هم هغه ته وويل:

((ته ويني چې د ارا بي خرڅ له ځايه لږ يډلای دې او بيا لويډلای دې. او س څم چې پيدا يې کړم، او کله مې چې پيدا کړ او بيا به يې جوړ کړم، وروسته زه هم وروورو در پسي در څم. هغه وخت دواک خوا ته هم شور ما شو. له هري خوا څخه د زوغيږ پورته کيده. موږ نور له زو سره عادت پيدا کړي و. زه له خپلې بنځې او لمسي سره دغنمو پټيو ته ولاړم او هلته موځا نونه په يو خوندي ځای کې پټ کړل او دوه شپې او ورځې همغله پاتې شوو. وروسته بيا زه لاري ته را ووتم چې له احوال څخه خبر کړم چې خپل وطني عسکر مې وليدل. په بېرته بيرته ولاړم چې دکور ني نو رڼې را خبر کړم او وروسته بيا خپل کلي ته راغلو. شر بينيکوف له سپين پيرې څخه پو بنسټنه وکړه: — بنه نو او س خپل ژوند ته څرنگه ادا مه ورکوي. له کور څخه خو دې يو ((نغري)) پاتې دې او بس...

سپين پيرې بزگر خواب ور کړ: نغري چې موجود وي، هر څه به پيدا شي کور به هم وي او کور نې هم. خو کاشکې چې دنېمن نه وي. په دې وخت يوازه کلن هلک راغی او شر بينيکوف ته څير شو. هغه يو ټنگر او ضعيف هلک و. يو کميس يې په غاړه کې پروت و. لوی او غمگين مخ يې در لود. سترگې يې هم له غمه ډکې او بي حرکتې بشکاريدې. نيکه خپل لمسي

ته وويل:

— ايوان او لا پشه له ځمکې څخه خاوره واخله او انا ته دې يوسه. ايوان خپلې څپري سترگې نيکه ته ورواړولې او بيایي ورته وويل:

— آنيوتا ترور دآلما نانو يو غوا خپل کور ته را وسته. او پرو شکا ترور ولاړه چې غنم ور يې، لور يې په ((مين)) باندې ولگيد او هغه منفجر شو په دې ډول سره پرو شکا ترور مړ شو. هلته د غنمو په پټې کې يوازي پرته ده ما هغه وليدل.

نيکه په آمرانه لهجه وويل:

څه منډې کړه انا ته دې خاورې را وړه. ايوان ولاړ او په خپل کار باندې بوخت شو. شر بينيکوف هم د سپين پيرې له لاس څخه د لرگي هغه او پد تير واخيست او بيایي ورته وويل:

— پلار ده دا تير ما ته را کړه چې زه يې درته تراشم کړم او په دې ډول سره د جنک له فکر څخه يوه گړي ځان بې غمه کړم. ته ولاړه يوبل تير هم را ته راوړه.

شر بينيکوف په تبرکي سره په کار باندې پيل وکړ، خو لږه شيبه وروسته را کيښي غږ ورته وکړ. شر بينيکوف د کشف له ډلې سره خپلې وظيفې ته ولاړ او را کيښي دده په ځای د سپين پيرې دکور خوا ته راغی او هلته د ((نغري)) تر څنگ ودريد يو شيبه هلته ولاړ او د سپين پيرې کور نې ته يې چې په کار باندې بوخت و وکتل. وروسته دې بيا کلي ته ولاړ او هلته د نغري د ترميم لپاره د لرگيو او ډبرو په راټولو لگيا شو.

شر بينيکوف د کشف په ډله ولاړ او خپله شا وخوا سيمه يې په دقت سره له نظر څخه تيروله له ليرې ځايه د توپونو ډزې او ريدل کيدې. خو له دمخه په يوه نږدې فاصله کې په يو لړ گين تير باندې د سپين پيرې د تبرکي د و هلو غږ او ريدل کيده

چې غو بنسټل يې سر له نوې څخه دکور نغري جوړ کړې او بيرته خپله آکو رني د هغه په شا وخوا باندې کشينو ي. تر څو چې ددې نغري له کوچني تخم څخه د ټولي لويې روسيې د ژوندانه نېسونه راشنه شي.

شر بينيکوف په پرله پسې او منظم ډول اسره د سپين پيرې بزگر د تبرکي غږ ته غوږ نيولي و. او په خپل روح کې يې دآرامش احساس کاوه. او فکر يې کاوه چې: ((خومره بنه ده چې سپري بزگر وي. د سره پوځ سپاهي توپ هم بنه دې څکه چې دا کار ضرور او لازم دې. زموږ سر تير و له شته والي پرته سپين پيرې او دده لمسي په مرگت محکوم و و، خو دادې او س هغوی د خپل ځان لپاره کوچنۍ وي.

د سپين پيرې بزگر تبرکي په صبر او حوصلې سره همغسې دلرگيو تيرونه ترا شول. شر بينيکوف شنه آسمان او پا کو ور يڅو ته چې د هغه په نيلگو نه فضا کې ځليدلي او يو نا معلومي خوا ته رواني وي او ورو ورو ليرې کيدې وکتل.

او په دې کتو سره يې ټوله نړۍ په نظر کې دومره بنکلې راغله چې ته به وايي تر هغه وخته پورې ورته غير عادي او نا آشنا وه. او داسې يې احساسوله چې زړه يې غواړي که څو هلته نه وي لږ څه وژاړي.

دشر بينيکوف له څنگ څخه دوه بزگري بنځې تيرې شوې. يو يې خپله کڅوړه څنگ ته اچولې وه چې په هغې کې يې د خپل ژوندانه ضرورت اچولې و دوهمې بنځې ددو کوچنيونو لاسونه نيولي وو او دا نجونې په غا لب گمان سره ددې لوني وې.

خلک دد بنمن له طرفه بيرته دخپلو کورونو او دخپلو غنمو دکردنو په لورې را روانو.

مؤمن قناعت

چو مال جهان دانش بود گرمی بازارم،
 ورودی در درگنجینه دانش طلب دارم *
 بود این امر تو واجب *
 دگر چیزی نه لی طالب ؟
 طیبیان : «ز بجزو، کشور بجزو، نادان!»
 بگفتا: «با دین کشور نصیب دوده سامان!»
 یکی خندان یکی حیران ،
 رسید این بزم را پایان ،
 نبود این نظم را پایان *

مشکلات دو

روایت می کند مردم ،
 اشارت می کند انجم ،
 که نوح آخر پریشان کرد همچون تخمه در
 صحرا
 به ضربی اهل صحرا را،
 ولی روئید در پشته
 برای زندگی آدم ،
 برای بندگی آدم ...

برای این نظر بزمی بیابنمود شاهانه،
 به خاصان تحفه خاصی عطا نمود شاهانه *
 بگفتا شاعری که نوح سامان از ملک آمد،
 صفات نوح از روی زمین تانه فلک آمد *
 شه از جام بیابنی مست یا از مدح مداحان
 به ایمائی بداد این بزم را، این نظم را پایان *
 جماعت را دعائی داد و با خاصان در بارش -
 «به سینا امتحان دارم که ره یابم به اسرارش»
 بگفتا ای حکیم، ایوان ما تنها دود در دارد،
 اگر شه از قضا عزم سفر دارد ،
 بگو تا از کدامین می رود بیرون ؟
 سبکسارانه ز در تار قلب بوعلی ناخون
 و سینا گفت «چون رای و عطای شاه یکسان است،
 زهر در که بر آید، راه امکان است»
 اگر خواهی رای خویش و رای بنده را دانید،
 بر آید و در اندیس سس این رقع را خوانید،
 امیر امری نمود از عکسی لعلت:
 «در دیگر کشائید در حکمت او،
 بیک دم امر اجراء شد ،
 بدیوار جنوبی یک دری و اشد ،
 امیر آنجای و این چاشند ،
 گرفت آن رقع را سنجید :
 «که امیر از تخت برخیزد ،
 ره امکان نیوید ،
 باره کثرت در امیزد *
 در دیگر کشاید از جنوبی و بدر آید ...
 ولی از روی حکمت این جهان تنها دود دارد:

ره باز آمدو رفتن،
 ره بیداری و خفتن ،
 ره ویرانی ، آبادی
 ره انصاف و بیدادی *
 امیر از راه آخر رفت، و او ایلا ،
 بخارا را و احوال بخارا را!

چو بازی بزرگان یافت پایان ،
 کشاده رای دیگر نیکر ایان :
 که در شهر بخارا چون بلائی
 ددی شب ها نماید خود نمائی ،
 هر آن شخصی که باز آید دچارش ،
 بر آید کوردودی از دمارش *
 بسی زور آردوان زور آرز مودند ،
 ز روی خالک نقش خود زدو دند *
 اگر احوال این باشد که باشد ،
 از این دیوار نقشها تر اشد *
 چه دستور یست سینا رادر این باب،
 بی دفع بلاو حفظ احباب ؟
 حکیم گفتا : «اگر آن ددمجاز یست،
 به نفس خویش مارا چاره ساز یست *
 شده در نفس مادرند بیدار ،
 شده لعلت مطیع وحش ناچار *
 در این جنگ ددی با عقل سالم
 بدخود را بیاید کرد تسلیم *
 اگر آن جنس باشد، کار سهل است،
 ضرورت نیست بر زور زبردست *
 در این صورت بیاید یک هنر ساخت ،
 ز فولاد دمشقی یک سپر ساخت ،
 که چون آئینه در پرد از باشد ،
 که چون آئینه عکس انداز باشد ،
 پس آن مردی به تدبیر و اراده
 شود در روی آن پیاده :
 چو بیند عکس شوم خویشش را،
 دود بد ترک گوید این وطن را،
 بهیر د آن ز بیم هیبت خویش ،
 ندارم چاره ای دیگر از این بیش ...

حکیم از گنج سامانی گزیده علم عالم را
 که بنماید مساوی با بخارا نسل آدم را *
 امیر از نابسامانی به جانی برد سامان را،
 که همچون تاج میدید بر سر خود میر تابان را *
 پس از صلح و مدارا خواند روزی این سینارا،
 که تا اهل نظر بیند چراغ و چشم بینارا *
 جماعت بود نا هموار :
 یکی خواب و یکی بیدار ،
 یکی راهب بی زناز *
 یکی زاهد بی دستار .

بسی دانشوران از هندو ایران و عرب بودند،
 چو دانش نسبتی دارد، همه دانا طلب بودند *
 جماعت جمع و خاموش است ،
 همه چشم و همه گوش است *
 گرانی خموشی همچو بار خانه بردوش است،
 مراد جمله سر پوش است *
 جوان نوحط بالابلندی با عرام آمد ،
 به سر ایمای تعظیمی نموده در مقام آمد *
 به گرس خودش بنشست و از قید خودی وارست
 زمین و سقن این درگاه راستنجد با یک دست:
 سخن بزان ، من چنین دریافتم : «با فرشی این
 درگاه

بقدر باره خنجر شده بالا *
 و یا پستی گزیده آسمان چون باره خنجر،
 به تعبیر حوادث نیست مارا چاره دیگر *
 و جمع لام گویا شد ،
 و جمع کور بیبا شد ...
 به تعظیمی بر آمد اواز این درگاه،
 بی اش راکنده از این راه بی همراه *
 بی افکن می کند از دل
 به این دنیای بی حاصل
 به این دریای بی ساحل
 همه در دانه های آشنایی را،
 به چشمش راه میدید سر راه تنهایی، جدائی را ...

مشکلات سه

روایت میکند دانا و نادان ،
 اشارت میکند مردون گردان :
 بجائی رفت آخر کار سامان،
 که از بالا به سر آمده پایان *
 چو دود از دوده سامان بر آمد ،
 دگر آتش از این مجمر نیامد *
 چو نوح از تخت بر رخت دگر شد ،
 سوار اسب جوین رهسپر شد *
 بخارا ماند چون شهر کشاده ،
 سه ارباب گشته چون مرد پیاده *
 فرامد از شمالی چون سیه یاد
 قراخانی و داد این خالک بر باد *
 غلامی از جنوبی ها بر آمد ،
 سرو سامان سامانی سر آمد *
 پس آن زد سکه را با نام محمود ،
 بر آمد از وطن یا از کفن دود ؟
 و جوی مولیان چون اشک پالود ،
 چونیل معرفت گردید نابود *
 و محمود و حسین این - دو برادر
 نموده سجد ، ها برخالک مادر ،
 نموده بوسه ها خالک وطن را ،
 به قد خاکشان دیده کفن را ،
 به خواری مردن دنیای فن را،
 دل آگاهان حال ملک دارا
 وداع گفتند باشهر بخارا
 کجاره می برم این داستان را،

که آخ ر نیست راه راستان را *
 که امکان نیست پیوند سخن را،
 بگوید رحلت جان و بدن را،
 چو سینا با گرفتاری چه سازم ؟
 بر آید آتش اواز دماغم :
 برون آمد شب از دروازه نور (۱)
 ردا (۱) پوشیده و دستار کافور ،
 به خوار زم عزم رفتن کرد ناچار،
 که یابد بر متاع خود خریدار *
 ره دور بیابان چون سراب است،
 چو نقش بی بقا بالای آب است *
 در آن چون پی گلزاری ، نقش پایت
 به یک دم پاک گردد از قنایت *
 علامت های این ره نا عیان است:
 ره زنگو له های کاروان است *
 و سینا گفت: با رفتار انجم
 بیاید رفت از صحرای ره گم *
 قهر جنسی تمام و ناتمام است ،
 فقط خورشید و اختر در مقام است *
 غروب آفتاب این بیابان
 اشارت میکند بر آل سامان *
 عجب پر خون فکاهه آفتابی ،
 که آن را من ندیدم در کتابی *
 سر شب باد تندی در صدا شد،
 روان ریگ بیابان زیر پاشد ،
 به دستور که این دنیا فنا شد،
 و یا آخر و یا دنیا بنا شد *
 از این صحرا که چون دریا روان است ،
 فقط تدبیر و حکمت ناوه دان است،
 بیاید لنگری از بته خاری ،
 که آن جا خالک را باشد قراری ...
 که هر چه ریشه دارد ، پیشه دارد ،
 ز اشکال محیط اندیشه دارد *
 که دیده در جهان برد باری
 بزرگی را چو سینا زیر خاری !!
 برادر زار او را زیر پر بود ،
 چو رحم مادر و ارب پند بود *
 به تندی صفحه های سرخ هامون
 چو دود سرخ میرفتی به گردون *
 «عجب آتش که آن را نیست گرمی ،
 عجب دودی که آن را نیست نرمی *
 مگر این آتش و دود کتاب است ،
 که همچون راه دانش بی حساب است ؟
 مگر این خشم بزدان است یا من ؟
 فغان جمله انسان است یا من ؟
 به این حکمت که دارم ، نیست رازیم ،
 کز این بازی دنیا چون برایم *
 عجب کاری که در صحرا بهیرم *
 به همراهی من دانا بهیرم *

۱- دروازه نور - یکی از دوازده دروازه گروه
 بخارا که به سوی خوارزم کشاده میشد *
 ۱- ردا - قبا اهل زهد که به کتف می-
 بر تافته اند *

و علم عالمی بر باد گردد ،
 جهالت در جهان آزاد گردد .
 جوسر برداشت از زیر ردا یش ،
 ز شوق مینمد صبح صفایش .
 بدید اجساد هر دو زیر خاک است ،
 سر هر دو برون از خاک پاک است .
 هر تن در مقام خود زمین است ،
 ز آن عقل و خرد بالا نشین است ،
 پس آن دامن کشان بر خیست از خاک ،
 رجا محمود را برداشت جلال .
 پس از رنج شکیبای شبانه
 بو تن گردید در صحرا روانه .
 برادر آب میسر سید آبی
 بود جز رنگ نیلی سرابی .
 برادر نان می برسید و نانی
 بود جز فرس خورشید جهانی .
 تا که چون عطای آسمانی
 سید آواز زنگ کاروانی :
 سید یک کاروان حمل باری ،
 به آن را نیست سامان و فراری .
 بدیده سار بان این دو جوان را ،
 بو تیر رسته از قوس گمان را ،
 گفتا : « این دو درویش از گنجینه
 در این صحرا جو انعام خدایند ،
 به آنها باری ای کار ثواب است ،
 به هر اعمال در دنیا جواب است ،
 نانی اندیشه کارو برارش ،
 رفت آخر دو سر باری بیارش .
 درویشان بفرمود آب ونانی ،
 برآمد از طریق راز دانی .
 گفتا : « از کجا و تا کجا نید ؟
 اگر آزاده گویم در دهانید .
 گفتا این سینا : از طریقت
 همی داریم تاسوی حقیقت ،
 بو مر سیدیم واز یک خانقا عیم ،
 سوی حق دو چشم و یک نگاهیم
 به این شیوه بدید آن مرد تاجر
 بو صوفی رابه باطن و به ظاهر .
 بو دید این سالکان را نیست آزار ،
 سخن بنمود از گرمی بازار :
 گفتا : « ازین درها خریدیم ،
 بو فطره ازدل دریا کشیدیم ،
 فولاد دمشق و شال کشمیر
 نمودم برده و شمیر و زنجیر ،
 پس از سالی رسیدم تا بخارا ،
 بدیدم عالم جوود سخارا .
 همه مال مرا بردند بی باج
 گروه رهزنی روزی به لاراج .
 اما رابین که آن روز غزا بود ،
 بخارا بی خدا و بلا خدا بود .
 همان روز از امارت رفت سامان ،
 بخارا شده امر حق بیابان .

کشاده بود تمام گنج شاهی ،
 در گنجینه و صاحبکلامی . . .
 مکافات عمل آمد به یادم ،
 در گنجور شاهان را کشادم ،
 زسیم وزر بغیر تخت و تاجی
 گرفتیم ملک سامان را خراجی .
 که از مال من این در صد فزون است ،
 کسی کاین مال دارد ذوقنون است .
 به کف نامد فقط تاج و نگیتم ،
 وگرنه من شه روی زمینم .
 وسینا گفت : « هر کس راهرام است ،
 برای ما کفندزدی حرام است .
 جو بنمودی یکی سود و زبان را ،
 مکن اندیشه تاج گیان را ،
 اگر فر نیست ، مردی تاجور نیست ،
 به جزء اسمی مران چیز دگر نیست .
 به اسم خلق تاجی گشت نسبت ،
 دگر تاجی نبود از روی حکمت . . .
 و تاجر گفت : « ای سالک بیراه ،
 نه یک راه است بردبارو درگاه .
 توشاه و تاجرا نادیده باشی
 براه دیگری ورزیده باشی ،
 مکن پیش ره من کامرا نی ،
 که بار کاروان دارد گرانی .
 پس از این هر سخن بار زیاد است ،
 سخن گنج است این دم لیک باد است .
 دوام گفتگو بانگ دراشد ،
 زهامون تاگردون پر صدا شد .
 نظام این صدار ا گشته جویا .
 که آن را نیست نظمی جز به سودا .
 که ضرب موسیقی از علم پیش است ،
 جو نبض آدمی در نظم خویش است .
 جرس دارد عجب نظم پریشان ،
 جو بانگ نوش در بزم پریشان .
 جو فریاد جدانی ناله دارد ،
 ز رسم بی وفائی ناله دارد .
 بود این زنگ آهنگ دل من ،
 که مینالد زکشت و حاصل من .
 به جانی نارسیده محمل ما ،
 رسیده شام دیگر - قاتل ما .
 به بستی ای ز محمل بار کنده ،
 نه باری ، دولت بیدار کنده
 گروهی خیمه زد بر شب نشینی ،
 عجایب شب که در خوابت نبینی .
 همه خر گاهیان بیدار بودند ،
 مسلح با سرو افزار بودند .
 جومن از خیمه بیرون خواب رفتم .
 چوستگی گونی در گرداب رفتم .
 به خواب خویش دیدم سپهسواری ،
 به تمکین و به رفتار بخاری .
 که میکرد از سر صحرا سر انم ،
 همی خواند از بیابان سوی باغم .
 به آن باغی که رفتم ، آشنا بود ،
 بدل نزدیک واز جسم جدا بود .

در آن باغ خیالی خواب کردم ،
 به ناله ناله ای بی تاب کردم .
 زجا جستم ، بدیدم معشری را ،
 سواران جو باد سر سری را ،
 گروهی راه زن های نقابی ،
 فرجی ها ز دزدان کتابی ،
 ربهده خان و مان کاروان را ،
 گرفته روح و جان کاروان را ،
 رکابی گشته ودر تاز رفتند ،
 جو رازی آمدند و باز رفتند .
 مکافات عمل در این شب قار
 عمل شد باره انکار انکار
 که هر که حرص دارد حرص گارد ،
 از آن حرص فزوتتر بار آرد .
 به این دستور زیر جرخ دوار
 بگردد لیک و بد تکرار - تکرار .
 به حرص ساریان این جاوطن شد ،
 بیابان گورو ریگستان کلین شد .
 سحرگاهان بشد محمل روانه
 جو آسیبی ز آسیب زمانه .
 کنون بانگ جرس آمو فغان بود ،
 کسی رانی یقین ونی گمان بود ،
 که آن ها می برند از گنج سامان
 یکی گنجی که آن را نیست پایان ،
 نمیدانند که او خود کاروان است ،
 که علم این جهان را ساریان است .
 و این گنجور در پوشیده بهتر ،
 و این اسرار سر پوشیده بهتر .
 به این دستور ره بردند ، راهی
 که نقشی از ظفایش دود آهی .
 بروز پنج رنج مابه سر شد ،
 عجب سبزی سبزی جلوه گر شد .
 از این سبزی بیامد بوی ریحان ،
 از این سبزی بیامد بوی انسان .
 انه خوازم ، آنچه عزم ما بود ،
 به ما بود آن قدر ، کز ما جدا بود . . .

مشکلات چهار

اشارت می نماید چشم بینا ،
 حکایت می نماید ابن سینا :
 به خوازم مبارک تار سیدیم ،
 نخست از آب واز نانش چشیدیم .
 زمینی چون زهره در بیابان
 به سر سبزی و سبزی بود تابان .
 دواز گنج همچون گنج واند ،
 دل و جانم در این گنجینه جا شد .
 عجب شهری که جیحون رود بارش ،
 ورود معرفت اندر کنارش .
 ز جیحونش روان رود هزار اسب ،
 وگشتی هادر آن همچون قطار اسب .

زبان دکان دنیا و بزرگان
 محیعی بود چون دریلی گرگان . (۱)
 دداین جاروم دیدم ، روس دیدم ،
 شه خوازم را کاوس دیدم .
 علی فرزند مامون شاه کشور
 به جای تاج عقلی دانست بر سر ،
 که در دنیای پر غوغای پیگیر -
 دداین صحرای تند سنگ و نخچیر
 به فضل و با ارادت رای میزد ،
 به راه حق شناسی پای میزد .
 مرا روزی پذیرا گشت مامون ،
 مگر در یافت در احوال مجنون .
 بگفتا : « خوش رسیدی ، نور دیده
 چنین فال نکورا کس ندیده ،
 که فضل عالمی آید بپایش ،
 که عالم در دو آن باشد دوایش .
 به جان و دل بگویم در معاش
 توو علم و فن و بحث و تلاشت . . .
 زمانی با ابو سهل مسیحی (۱)
 کشادیم از ارستو صد گریبی .
 به حکمت با ابو نصر عراقی (۲)
 شدیم از وصلکاری ها فرافی
 ابوریحان بیرونی به فرهنگ
 نموده ملک را خوشبو و خوش رنگ
 سر دانشوران این زمین بود ،
 برای حلقه شاهی نگین بود .
 فلک در چشم او باشد جو بیضا ،
 درون بیضا باشد عقل بنقا .
 که انهم آن بفردی بود خاصه ،
 که سازد پست و بالارا خلاصه .
 ستوه از حکمت او چار گاه است ،
 که فهم او فقط در چار راه است .
 میان چارسو در موشگافی ،
 به راه شش جهت دارد خلاقی .
 بچشم او فلک چون بیضا باز است (۱)
 و خورشید فلک چون نیزه باز است .

۱- هدایای اگرگان - نام قدیم بحر خزر .
 ۱- ابوسهل مسیحی فیلسوف مشهور که
 در خدمت علی بن مامون خوار زمشاد بود ،
 بعد از نامه ی تهدید آمیز سلطان محمود از
 غزنین روی تافت و همراه بو علی راه خراسان
 را گرفت .
 ۲- ابونصر عراقی - عالم ریاضیدان و
 اهل حکمت بود .
 ۱- این جا اشارات بتعلیمات ابوریحان
 بیرونی در باب شکل خلک است : بیرونی
 بر خلاف ارستو آنک راه گروهی شکل بلکی
 چون تخم در از شکل میداند .

کشتار عامه که قبلا...



زنی بنام فاطمه الصغیر که حامله دار بود و در اثر اصابت مرمسی ابوس بقتل رسید و طفلش توسط دسته های کمک از یمن بیرون و نجات داده شد.

جهت بررسی از محلات جنگزده را هم بیرون شده حیات توضیحات یک نفر شاهد عینی را طوری نگاشته است : « مردم از میان دود ووبرانه ها یا به فراز می گذاشتند فریاد بر می آوردند و مایوسانه به جستجوی اعضای خانواده های خویش می پرداختند . جاده ها فرش از اجساد مردگان و نعش های بر دست و پا بود . در روز جمعه هفده جولای روی سرک های مزدحم شهر و سایل ترانسپورتی هنوز



کارته فهاکاتی که در اثر بمبارد طیارات اسرائیلی تبدیل به ویرانه شده است .

شعله ور بودند . مادران در حالیکه اطفال خود را به سینه می فشردند دیوانه وار بهر طرف می ستافتند استغاص معیوب و کهنسال را دیگران بکمانی رسیدند . کراچی های فروش میوه و سبزی که دقایق بیشتر توجه مشتریان را جلب می کرد . دیگر وجود نداشتند اجساد بیشماری درین موتر هادر حال سوختن بنظر می رسید . از خون ریخته شده درین و یا آن حفره حوضچه ها تشکیل و جوی ها مملو بود بوی طافت فرسای گوشت و پوست سوخته

انسان از هر طرف بهشام می رسید . صد ها باشند محل ز بر پارچه های عظیم کا نکریت گیر آمده و جان سپرده بودند .

تکان اولی که عبارت از بمباری بود پایان یافت تیم های نجات به محل های آسیب رسیده ستافتند و در صدد گشودن راه در میان خرابه ها گردیدند . درین جا درام و هنگامه دیگر آغاز گردید جسد زن جوانی که بیست و یک سال داشت بدست آمد وی نه ماهه حامله بود اسمش فاطمه الصغیر بود و در اثر اصابت مرمی ابوس شکمش از هم دریده مگر طفلش زنده مانده بود . این جا و آنجا سر های جدا از تن و نعش های بی دست و پا نگاه بیننده را به اشک می نشاند . مادر دیگری باسه طفلش که ممکن قصد پنا بردن به یک سا ختمان را داشت بیر همانه به قتل رسیده بودند هر چار ایشان در یک تالاب خون آلوده و صحنه ر قتلباری را بو جود آورده بودند طوری که دو طفل روی خود را با دست ها پوشانیده و مادر طفل کو چکش را به سینه چسبانیده بود یک نانوایکه تازه شروع بکار کرده بود از زیر آهن پاره ها و پارچه های بزرگ سمت بیرون آورده شد . ججمه اش از هم متلاشی و جسدش غرقه بخون بود .

این صحنه های دلخراش و کوناکسون وحشت انگیز که بیانگر بیهوشی و بی سرنمی اسرائیلیان است می تواند به درازا و تفصیل بیشتر پرداخته و توضیح شود تا چگونه همچو قضایب و کشتار افراد بیگناه و پاک و بدون دفاع توسط ماشینهای جنگی که در خدمت متعرضین و توسعه طلبان قرار گرفته صورت می پذیرد .

در جنوب لبنان و پایتخت آن حوادث و فاجعه های مشابهی برای عدهیی از مردم اتفاق افتیده بود . هفتاد و پنج شهر و محله ز بر آتش و گلوله باری طیارات اسرائیلی قرار داشتند به خصوص شهر سیدون کمپ های پناهندگان در آنال ، جلوه و مسیه و امیه نباتیه و محلات مجاور آن طبر و قریه ها حوالی اش کمپ های پناهندگان در رشدیه والبت ، حسابیه و محلات نز دیکش و امور سعديه النعمه و محلات بیشماری دیگر یکه در آن نواحی مو قعیت داشتند .

بر علاوه یازده پل که جنوب لبنان را با پایتخت و دیگر مناطق کشور مر تبط می گردانید بکلی از بین رفته اند و ارتباطات بین مناطق قطع گردیده است عمده ترین این پلها که بالای در یای لثانی قرار داشتند عبارتند از : زهرانی ، قاسمیه ، حا بوش ، الوادی ، الخفر و کالیبا . در جنوب سیدون کار خانه تصفیه پترول زهرانی هدف عمده حملات قوای هوایی و بحری اسرائیلی ها را تشکیل میداد . باین بمباردمان شدید نظامی-

گران اسرائیل خواستند کمبود پترول و درعین زمان اختلال ترانسپورت و با لآخره تضعیف اقتصاد را در لبنان بمیان بیاورند . چهار ذخیره گاه که حاوی سی و یک میلیون لیتر پترول ، مواد خام نفتی و دیزل بود بایک دیبوی سرب و مواد ضروریه برای تصفیه پترول کاملاً تخریب و از بین رفتند .

طیارات اسرائیلی نه تنها پلها را مورد هدف قرار می دادند بلکه هر کوشش و تلاش را برای ترمیم و اعمار دو باره مناطق تخریب شده نیز مورد بمباری مجدد می گرفتند . این امر در زمینه پل قاسمیه صدق می کند پلی که هنگام عبور پنا هندگان طبر مورد حمله شدید طیارات اسرائیلی قرار گرفت و چندین تن کشته و زخمی شدند .

عین عمل و قیحانه بالای پل زهرانی نیز تطبیق شد . در ها تیانیکه زیر پل از خطر هوا پیما های اسرائیلی پناه برده بودند همه توسط ضربات پیهم طیارات جان سپردند و درین جمعیت بیگناه یکصد و پنجاه زن ، کودک و پیر شامل بود .

طیارات اسرائیلی یکصد و بیست و شش بار داخل مناطق جنوبی لبنان شدند یکصد و نود و هشت حمله را انجام دادند . و هر بار مرمی های ابوس فسفوردار متوسط و سقیل و همچنان بمب های یکصد و بیست پنج کیلوگرم و یکصد و هشتصد و بیست و پنج کیلوگرام را بکار بردند . آنها بیرحمانه مناطق مسکونی را روی مقاصد شوم مینی پر کشتار افراد ملکی مورد آتشیباری قرار دادند . این تجاوز-گران به ترتیب فوق صد ها بیگناه را کشتند یکصد و یکصد خانه را ویران و هتصد و شش دیگر آنرا شدیداً خساره مند ساختند . این جنایتکاران حتی از تعرض به اما کن مقدسه و عبادگاه ها نیز دست نگه نداشتند .

بقیه صفحه ۲۰ بوت کهنه...

گفت او هم به سوی پاهایم دید چند دقیقه نگذشته بود که ده ها سربه عقب برگشته و به پا ها یم خیره ، شدند . صدای خنده شان ، آن صدای لعنتی باز هم بلند شد . دست هایم می لرزید ، احساس ضعف میکردم ، اشک در چشمانم حلقه زده بود ، می خواستم بگیریم اما باخنده آنها می خندیدم ، نمی دانم چرا ؟ شاید آن هم نوعی گریه بود .

نمیدانم آنروز چطور گذشت اما روزی خیلی وحشتناک بود ، وقتی بخود آمدم زنگ رخصتی مکتب

کلیسامورونیت حسابیه و مسجد نبأ تیسر حسیه را شدیداً تخریب کردند . حتی مردکی نیز از سر ایشان در امان نماند چنانچه چندین گورستان و آ را نگاه در معرض بمبار گرفته شد که از آن جمله قبرستان کهنه عیسای ها بنام نباتیه حسابیا و بکا غربی را می توان نام برد .

بدین منوال مناطق باستانی و عبادات تاریخی طبر نباتیه و قصر معروف بو فارت که توسط کور وازه چندین قرن پیش اعمار شده به هم خسارات جبران ناپذیری را متحمل گردیدند . طبق محاسباتی که صورت گرفت خسارات وارده به ملیونها دالر بالغ شده تنها نه ملیون دالر آن مربوط به نقصان کارخانه تصفیه پترول زهرانی می شود . سیستم آبرسانی و کانالیزاسیون جنوب لبنان بکلی مختل و خارج از استفاده شده است . کما حاصلات زراعتی به حریق گشائیده شده اند در ناحیه حسابیا پنج هزار نخل آتش گرفت و اضافه تر از چهار صد راس حیوان مرده اند علاوه در حدود هشتصد و پنجاه عمده موطن و وسایط متوسط یا ثقیل نقلیه مواد زراعتی متحمل خسارات و یا اینکه کاملاً از بین رفته اند .

شیر ها و قریه ها مناظر غیر قابل و صفا رابه بیننده پیشکش می نمود صحنه تراژید بود از کشتار عام که توسط سه واحد جنگی و تعرضی (زمینی - هوایی - بحری) اسرائیل بر اه افتیده بود . هنوز ا هالی از وحشت با به فرار می نهادند .

حین بازدید هیات اعزامی شورای صلح جهانی شهر نبأ تیه را که چند روز قبل مرکز اداری جنوب لبنان بود . بظاک یکسان یافت از جمله بست ها : ار باشند آن فقط صد تیش و جود نداشت . همه عمارات و خانه ها مسکونی یا اینکه بطور قطع ویران شده و اینکّه توسط مرمی های ابوس داغ و سوراخ سوراخ گردیده بودند .

را زده بودند و باید به خانه ها خود می رفتیم . دیگر کسی حاضر نبود بامن در راه یکجا برود چون من آنقدر آهسته و مضحک راه رفتم که اگر کسی مرا در آن حال دید بیاد دلک ها می افتاد . برای خنده مردم اکت می کنند . وقتی بخانه رسیدم ما در هم چیز رادر چشمانم که در آن اشک نارنجیه خشک گردیده بود حدس زد ، ((آه که این اشک ها هیچ وقت نریخت ، زیرا همیشه با خنده تلخ خشکیده بود .

صدای شلب شلب بو ت ها در بین گل دور شده بود به عقب نگاه کردم جز دخترک که به زحمت هایش را از گل جدا میکرد کسی دیگر دیده نمی شد .

شبی از شب ها چند تن از
از دوستان صمیمی و عیال دار ،
بدون آنکه همسران خویش را
همراه آورده باشند ، در منزل یکی
از دوستان گرد آمده و به شوخی
و مزاح و بذله گوئی و خورد و نوش
مشغول گردیدند . ایشان به یاد
گذشته هایشان ، گذشته ها بیکه
مجرد بوده و هنوز زن نکرفته بودند
سخن می گفتند و لحظات شیرین
تجدد خویش را که قلب هایشانرا به
وجد و طرب در می آورد ، بخاطر
می آوردند . یکی از آنها به دوستی
که به او پیش نشسته بود ، رونموده
گفت :

- زر زر ... مگر بیادداری که چه
گردش و تفریح دلپذیری با آنسو
دختر که آنا ترا در مو نما رتس
ملاقات کردیم ، داشتیم ...؟
... و دوستش به تا بید ادعای
او برداخته افزود :
- آه خداوندا ... چه روزگار
خوشی با آنسو داشتیم ... یاد آن

یکداستان کوتاه ازگی دومو پاسان

ازدواج اجباری اما ایده آل

خوشگذرانی هر لحظه همانسان
در مقابل دیدگانم زنده است .
آنان از رنگو نه سخنان عاشقانه
و صحبت ها بیکه هنوز هم در کامشان
شیرین می آمد مینمودند تا اینکه
عشق و عاشقی جایش را به ازدواج
و زندگی زنا شوئی چگو نه سپرد؟
هر کدام از آنها با لحن صادقانه
میگفتند ::

کاش همیشه همان طراوت و
جوانی میبود و همیشه همان دو-
شیزگان خوشگل .
درین میان ((زرزر دیو زیان))
گفت :

- تعجب من درینست که ما فقط
میخواستیم خوشگذرانی کنیم ...
اما با چه سادگی تسلیم از دواج
گردیدیم ؟

هریک از ما تصمیم داشت ابتدا
زن نگیرد ولی به محض اینکه فصل
بهار و تابستان فرا میرسید ، هر
کدام از ما دوستان همینکه به بیلاق
و کنار دریا میرفت وزمین سبز و
خرم و دریا ی خروشان و پراز امواج
و طبیعت زیبا و فریبنده را همینگر-
یست ، بدینجا احساساتش بر می
انگیخت ، و در آنجا با دختر طنازی
برمیخورد و چیزی نمی پاید که
آشنایی و صمیمیتش با آن زیبا رو
ناگزیر به ازدواج نسا زدش ...
و در فرجام تن به ازدواج با همان
دختر میداد .

پیر توال را منلیکه از ذکر این
خاطره ها خوشش آمده باشد ، بی
اختیار فریاد بر آورد ::

آه ... سر گذشت منم مشابه
حرفهای که گفتی هست و لسی
خصوصیاتی با خود همراهی دارد که
زرزر حرفهای او را بریده و گفت :
- بتو حق درد دل و شکایت را
نمیدهم ، برای اینکه تو زیبا ترین

لطیفترین و کاملترین زنها را دارا
می باشی و بدون شك تو نسبت به
همه ما خوشبخت تر و سعادتمندتر
هستی .
- این درست که من همسر زیبا
و کاملی دارم ، اما با این و صف
نمی توانم فرا موش کنم که من از روی
اجبار همرا یش ازدواج کرده ام .
- یعنی چه ؟ ...!

- واقعیت را میگویم ... اگر
توضیح بخوای ، برایت توضیح
میدهم همین حالا ... گوش کن
سی و پنجسال داشتیم که تصمیم
گرفتم هر طوری شده است ازدواج
نکنم ، به علت آنکه آنزمان گردش
با دختران راز یاد دوست داشتیم
و میدانستیم که از دواج مانع
اینکار من میگردد .

ماه می بود ... مرا در ((نرها
ندی)) غرض اشتراک در جشن
عروسی بسر کاکا یم دعوت کردند
آن جشن عروسی پرسم و عادت
نرها ندینها بر پا گردیده بود . ما
تقریباً در حوالی ساعت پنج شام
کنار میز غذا خوری نشستیم و تا
ساعت یازده از تباط ما کاملاً از
خوردن و دهن شور دادن قطع نگر
دیده بود .

اتفاقاً آنشب با دوشیزه دومولان
که دختر یک تاجر سر شنا سس
بود ، آشنا گردیدم . دو مولان
دختری بود صاحب موهای طلایی
قشنگ ، قامت رسا و دلجو چشمان
درشت و نافذ و سخت گیرا . شوخ
طبعی و چسار تنس حدوحصر نمی
شناخت ... او آنشب را تما ما بمن
خیره نگاه کرد . سرانجام دستم
را گرفته به بیرون باغ برد . و ادا رم
کرد همرا یش بر قسم ... او آنقدر
بامن رقصید که از فرط خستگی و
چیزی نمانده بود که از هوش پرورم
من متواتر با خود می گفتم : بگذار
امشب هر چه میخواهد باشد ، فردا
او مرا دیگر نخواهد یافت ...

ساعت یازده شب بود که خانمها
به جایگاه خود رفتند و فقط مردان
ماندند نوشیدن و سیگار !
ما از پنجره های باز رقص دهان-
تیا ن را میدیدیم ... زنان و مردان
دهاتی به شکل جالبی می جهیدند
و صدای وجد آفرین نای و گیتار
آنان دل و دماغ آدمی رانوازش
میداد . در نزدیکی آنان دو زن
زیبای دهاتی مشروب را تقدیم
رقاصان می نمودند . بروی یک
میز سنگی سفره کسترده شده بود
روی سفره نان و پنیر و ما سست
و بیازها بیکه حلقه حلقه بریده
شده بود دیده میشد ... شاید این
رسم به خصوص آن دهاتیان بود .
منظره آن جشن بی آلا یشتس
دهاتی در زیر نورستارگان در
خشان قلب رابه انبساط درمی آورد
انسان سخت متمایل میگردد .
تا زان مشروب و نان مطبوخ
دهاتی بخورد .

من خیلی مایل گردیدم در جشن
دهاتیان شرکت بنمایم ، ازینرو
دوستان خود را تنها گذازده ،
بسوی دهاتیان شتافتیم . در آنجا
دست یکرزن دهاتی زیبا را گرفته
وبا علاقمندی هر چه تمامتر مشغول
رقص باوی گردیدم . سپس دست
زن دیگری را گرفته ، رقصیدم ..

چون پیهم مشروب نوشیده بودم
در ساعت دوی بعد از نیمه شب ،
حس کردم که چنان مملت گردیده
ام که توان بر سرپا ایستادن
نیست . به هر زحمتی بود ، به
قصر برگشتم ... همه در اتاق
های خویش برای خوابیدن رفته
بودند .

از چند پله بالا نرفته بودم که
حس کردم سرم به سختی گیج
می رود . لختی در جایم نشستیم
و کوشیدم حواسم را جمع کنم . پس
از آنکه قدری اندیشیدم بخاطرم
آمد انامی را که برای اشتراحت
من تخصیص داده بودند در طبقه
دوم . دست چپ ، دروازه سوم
میباشند . بهر ترتیبی بود از جایم
بلند شده ، از پله ها بالا رفته و
طبقه دوم رسیدم و تکیه بدیوار
دست چپ دادم . از مقابل دروازه
اولی گذشتم . درینوقت سرم به
سختی گیج خورد و بر زمین افتیدم
پس از مدتی به هوشمندی بود از جایم
برخاسته کوز کوزا نه چند قدم جلو
رفتم دیوار را گرفته پیشرفتم
تا آنکه بدر دو می رسیدم

بلاخره بدر سوم رسیدم و
کلید را در قفل چرخانده ، در را باز
کردم . با اینکه حواسم کاملاً جمع
نبود در تاریکی با گام های آهسته
داخل اتاق گردیدم و در را از پشت
بستم . به چیزی بر خوردم ، به
زودی در یافتم که آن چیز تخت
خواب است . با عجله خودم را
بروی تخت رها کردم ... خستگی
و ذله گمی من تا آنحد بود که نتوان
نستم دنبال چراغ و رختخواب
بگردم ... همینقدر توانستم که
کفش هایم را دور کرده و روی تخت
پا هایم را دراز کنم . از کسرت
ماندگی زود به خواب رفتم مسلماً
مدت طولی را خوا بیدم . ناگهان
این صدا خواب مرا بر هم زد :

- دختر ده بجه روز شد ..
تاچه وقت خواب؟
و آنوقت صدای مقبول یکرزن
در اتاق پیچید :

- آخر من دیشب زیاد خسته
بودم .
من که از یسن اتفاق چیزی
نفهمیده بودم ، مات و مبهوت
گردیدم . صدای اولی که بد و
شک زیاد خشنم بود ، بر ناراحتی
من افزوده که میگفت :
- اگر از جای بلند نشوی ،
بقیه در صفحه ۴۵

داوسپنی تېر

اودسر و زرو تېر



يو وخت د سامگول په نامه په يوه غرنی کلی کې یوې ښځې او د هغې یوه زوی ژوند کاوه ، خود ننه یوه ډیره شتمنه کورنۍ هم او سیده او تل به یې دغریبه او بی وزلسی کورنۍ استثماروله .

مور او زوی به دکال له پیلې څخه د کال تر پایه پوری ډیر سخت کار کاوه اما هینڅ یې نلرل خو یو وخت د دی کوچنی وړوکی مور نارو غه شوه .

هنگ وغوښتل چې خپلې گرانې مور ته درمل واخلي ، خو بدبختانه پیسې یې نلرلې ، ماشوم چاره نلرله نوی شتمن نه مراجعه وکړه چې

دمور دمعالجې لپاره یو څه پیسې راکړې ، خو دلته د دی شتمن جر - یصی او پیشه دوستی ښځې چې هر څه یې په پیسو کې لټول یعنی ژوند او مرگ خوشی او غمگینې یې په پیسو پوری مربوط گڼل ، د دی هنگ

غوښتنه یې په بی شرمی سره رده کړه او په بدو الفاظو یې خپله ناولی خو له یې دهنگ خواته لکه تندر راپرانستله زمایې څه مور دی مری او که رغیږی او که بیا هم زه تاته پیسې درکړم ، نو غریبه هلکه ته به یې له کومه راکوی ، لرگي خو چې هر څومره وپلوری زمونږ - پور نشی اداکولی .

هلکې ناامیده شو کور ته راغی له زړه یې وینی خڅیدې نو پیسې غرونو ته مخه کړه چې لرگي راوړی او هغه په مار کیمت کې وپلوری او مور ته درمل واخلي . دی کار ته یې دوام ورکړ ، خو یوه ورځ په لاره ځی او دا دلرگوسپما شوی پیسې له څانه سره شمیری چې آیا اوس به درمل پری واخیستل شری او که په ؟ د دی حریصی ښځې نظر

پری ولکید او پوښتنه یې تری وکړه ای هلکيه ! دادومره پیسې دی له کومه کړې او اوس زمونږ قرض نه اداکوی او نه دالرگي له کومه راوړی ؟ هنگ خواب ورکړه زه لرگي دپاوی د دری له غرو څخه راوړم ښځې بیا خپله بده خوله وازه کړه په غر غر

سره یې وویل ای غریبه ته لاتر اوسه نه یې خبر چې هغه زمونږ - غرونه دی او تاته چا اجازه در کړې ده او په هنگ یې ورتوپ واغه او پیسې یې له لاسه تری واخیستی ! هنگ ، بیچاره او بی وزلی نورهم

دمايو سی په ډنډکې ولوید څه وکړی او له چاسره بیچاره ، بی وزلی ، غریب : اسویلی وکښلی ، خو ښځې ته یې له ډیری څخه ویل : بله چاره یې نلرله بیایې دپاوی د دری د غرونو لرگو ته مراجعه وکړه چې خپلې بی وزلې او عاجزی مور ته هم داور لرگي او هم په دی لرگو درمل برابر کړی .

دری ته چې ورسید پخپل تېرگي یې لرگي وڅپل ، او سترې شو نو راغی یو ونی ته یې چې هلته د اوبو یولوی ډنډه هم وه تکیه ووهله څو ساسمه کړی دلته یې هسک آسمان ته کتل په اوږد اوږد شاه اجوی نا څاپه یې څنگ ته وکتل دو نسی څنگ ته یې واښه ولیدل د هغو څو

پانې یې وشکولی او خولی ته یسی واچولی که یې لږ څه لوږه آرامه شوه خو ټول فکر یې دمور خوا ته و، نو یې نور واښه راواشکول او هغه یې له څانه سره د مور لپاره وساتل سترې ستومانه ماشوم راپور ته شو څو خپلې مور ته لرگي یوسی څټی یې په شا کړ ، تېر ته ور تپت شو ، تېرگي یې هم راپور ته ، خو داسی

دلا سوسنک او زور ختلی تېر گي یې له لاسه ولوید او ډنډ ته ورو غور - څید ، هلکي چې پخپل ژوند کې یو تېر لرل او په هغه یې دژوند ضر - وریات برا پرول هغه هم اوبو ته ولوید ، څټی یې په ځمکه کیښودد ډنډ په غاړو کې خپل تېر لټوی ، خو منځ ته یې ور تلای نشی چې ډوب نشی ، مایوسه هری خوا ته لاسونه او پښی تپوی . آه آه او ژاړی زما تېر ، زما شاه ، ز ماژوند!

په دی وخت کې ناڅاپه یوه طلايي ډوله ماهی خپل سر له ډنډ څخه را - پور ته کړ ای هلکه ولی ژاړی ؟ هنگ خپل داسته انور ته تیر کړ .

او په ژړغونې آواز یې ور ته وویل زه باید خپل تېر پیدا کړم .. خو ماهی په هنگ مهر بان شو ، رحم یې پری وکړ او ناڅاپه ور ک شو ، ماهی خپلې مور ته ور غی د غریب هنگ قصه یې ور ته تیر و

کړه ، د دی ماهی مور هم د دی هنگ په حال ډیره پریشانه شوه : خپل زوی ته یې وویل په دی هنگ رحم وکړه او زمونږ طلايي تېر ور کړه ، ماهی خپل طلايي تېر را واخیست بیا د اوبو سرته راغی ماشوم ه

داستا تېر دی ؟ هنگ ور ته ښه څیر شو نه دازما نه دی زما تېر د اوسپنی دی . آه وړک شو ، ژوند می فیصله شو ، مور می نارو غه ده ! ماهی بیا ډاډ ورکړ انتظار او سه زه به یې ولټوم . ماهی بیا ور ک شو

ماهی د هنگ او سپنیز تیر پیدا کړ بیا خپلې مور ته ورغی او هغې ته یې قصه وکړه ! د ده مورور - ته وویل دایو رښتنی او صادق هنگ دی دواړه تېرو نه ور ته ورکړه ماهی دواړه تېرو نه راوړه پوښتنه یسی وکړه کوم یو ستادی ؟ هنگ چې بو - رته وکتل : په خوښی سره یې ناره کړه ، بلی ، بلی دا او سپنیز زما دی خوماهی دواړه ورکړل ، هنگ خپل واخیست او طلايي تېر یې رد کړ . ماهی ور ته وویل : راستکاره هلکه دا طلايي تېر هم واخله او دا زما د مور سوغات دی چې تا ته یې رالېږلی دی .

هنگ دواړه تېرو نه را واخیستل او په ډیر خوښی سره کور ته راغی نوی خپلې مور ته داداستان تیر کړ ، مور یې اول پټه خو له پاتې شوه ، وروسته یې له خپله زوی سره په

لوړ او خوښی له آواز په زو ره وځنډل . خو دلته د شتمنی او پیس - دوستی ښځې ځوان زوی خندا وا - وریدله دبی وزلی کور ته ور غی او خبر شو ، په منډه کور ته را غی مور ته یې دا داستان تیر کړ ، مور یې په تلواره دبی وزلی کور ته را غله او په موضوع یې ځان خبر کړ چې خیر دابه اوس زمونږ قرض پری کړی ، بیرته کور ته راستنه شو ه اود یو لیونی په شان یې خپل زوی په اوږو سپور کړ اود دی جهیل خوا

ته راغله ، زوی ته یې پینه ، پینه او ټوټی ټوټی کالی ورورغو ستل اود لرگو د ماتولو امر یې ور کړ ، خو د دی زوی په دی بهانه او پلمه چې لرگي ماتوی خپل تېری هغو اوبو

ته چې د بی وزلی هنگ تېر پکسی لویدلی وور غور څارکړ او په چیغو یې پیل وکړ . دلته بیا طلايي ماهی په ډیره چټکي سره له وسپنیز تېر سره د اوبو سر ته راغی ، داستا تېر دی ای هلکه ؟ هنگ وویل نه زما طلايي تېر دی داداوسپنی دی ، ماهی داو بوتل ته ولاړ او طلايي تېر یسی راوړ داستا دی ؟ هنگ سر راپورته کړ کوم یو بلی بلی دا طلايي تېر

زما دی . ماهی پټ شو . مور او زوی په منډه کور ته راغلل ، ناری وهی او خوښی کوی شتمنی ښځې وویل کاشکی دا تېر لکه یو ((پوندر)) دو مره لوی وای تېر فوراً تېر غوندی شو او جنگت ودرید .

دښځه فوراً تېر ته په گوند و شوه او لاس یې په د عاپورته کړ زاری یې پیل کړی ای ستره تېره ! زه تاته زاری کوم چې زما دا کور را ټنک کړه او په ځای یې یوه ډیره ښکلې عالی مانی را ته جوړه کړه دی لادعا کوله دپام ستنی راولو یدی او

پام ټوټی ټوټی شو ښځه او زوی یې دواړه تر خاورو لاندی شول ، حریصه مکاره او پیسه دوسته ښځه او زوی یې مره شول ، خو بی وزلی ، غریبه عاجزه او ناچاره او ناداره ښځه - او زوی یې ژوندی پاتې شول او خپل ژوندی په خوښی سره پیل کړ .

په دا پورته داستان کې تاسو ولیدل چې مکاری او حریصی ښځې هر څه ځان ته غوښتل ، غریبان یې استثمار ول او هغو ته یې آن د غرو وروسته یې له خپله زوی سره په لرگي نه ورکول .

ازدواج اجباری...

پرده هارا با لا خوا هم زد .
... و آنگاه صدای پای را شنیدم که به من نزد یک میگردید آن صدا با خشونت بار دیگر بلند شد :

اینجا کیست ۱۹

سپس فریادی بلند شد : مردم بفر یاد م برسید بفر یاد م .

گروهی از پیشخدمتانی قصر بسوی اتاق دویدند ، پنجره ها را باز کرده و پرده ها را با لا زدند : آنوقت معلوم شد که این من و ،

تاجر دو مولان است که دست به گریبان شده ایم زیرا من در کنار دخترش روی تخت خوابیده بودم .

همینکه مردم مارا از هم جدا کردند من به اتاق خود فرار کردم و در را از عقب قفل نمودم و بروی چپرکت افتیده و در فکر فرو رفتم یکنهائی متوجه گردیدم که بوتهایم در اتاق دختر تا جر مانده است هنوز نیم ساعت سپری ، نگردیده بود که در اتاقم را کوبیدند موقعیکه در را باز کردم کاکایم یعنی پدر داماد را مقابلم یافتم . کاکایم که سخت رنگش پریده بود ، با خشونت یمن گفت :

— تو با آبروی من بازی کرده ای میدانی تا جر مذکور مرد صاحب رسوخی است ... او مدعی است که تو بدخترش خیانت کرده ای . آنمرد برایم گفت :

((برای جبران این عمل ناشایسته برادر زاده ات فقط یک راه وجود دارد و آن از دو اجس با ، دوشیزه دیمولان است و بس)) من گفتم :

بهبچه چه حاضر به ازدواج با این دختر نیستم . کاکایم با همان خشونت قبلی گفت :

— آنمرد گفته است که اگر دخترش را به عقد خود در نیآوری ، سر به نیست ات خواهد کرد . بهمه حال سخن آخرین من اینست که تو دختر را سیه روز ساخته ای و باید هم همراهش

لغزیدند نزد آمد و با تضرع از من خواست که تصمیم به ازدواج با آند ختر بگیرم و اینرا نیز علاوه داشت که تا جر دخترش را تا توانسته لت و کوب کرده و دختر نیز از فرط لت و کوب تمام روز را گریسته است .
من چاره جز ازدواج با دختر تا جر نداشتم ... و فردای آنروز زندگی زناشوهری من و او آغاز گردید . در کلیسا ، من هیچ به عروس خود نگاه نکردم . او هم به من

ازدواج و بوسلتش تن دهمی کاکایم اینرا گفته و بدون آنکه به پاسخ من گوش فرا داده باشد ، با عصبانیت از اتاق بیرون رفت . من همچنان روی تخت نشسته و با اندیشه ام در جدل بودم ساعتی بعد عمه ام در حالیکه از چشمانش قطرات اشک پایی می

نگاه نکرد!!
ولی برخلاف در شب عروسی ، دانستم که همسر م فوق العاده زیبا و دلرباست ، هر چند که از روی اجبار با او ازدواج کرده ام ، ولی زیانی ندیده ام . ((پیرساکت شد ، در حالیکه دوستانش می خندیدند . یکی از آنان گفت : ((زناشوهری بعضا بخت آزمایی است و انسان نباید پابند اصول باشد ، زیرا اتفاقا بعضا بهتر و مفید تر خواهد بود !!

بقیه صفحه ۱۹

تربیه اطفال...

((در عرصه فرهنگی ، ما حفظ رادرمیراث و سنن فرهنگی تمام ورشد همه عناصر خوب و باارزش ملیت ها و اقوام تاملین و تضمین

می نمایم ، بر همه ملیت ها حق آموزش به زبان مادری براساس انتخاب آزادانه داده می شود . حزب و دولت تدابیر لازم را جهت رشد زبان و لهجه های ملیت ها و اقوام افغانستان برای حفظ رسم الخط تاریخ و فرهنگ آنان ، نزدیکی و همکاری تمام ملیت ها و اقوام به منظور رشد همه جانبه آنان اتخاذ می نماید)) .

وضع و تطبیق پروگرام های جامع در سطح تعلیم و تربیه برای اطفال و نوجوانان در پهلوئی تا - سپس مراکز متعدد صحی ، تعلیمی و ورزشی برای اطفال و نوجوانان در نقاط مختلف کشور نمایانگر توجه عظیم حزب و دولت انقلابی ما به تربیه سالم اولاد و وطن و اهمیت است که دولت به نقش نسل جوان در اعمار جامعه جدید فاقد استثمار فرد از فرد که از اهداف بزرگ انقلاب ملی و دموکراتیک ثور است ، میباشند .

کذا دولت مردمی ما عملا پروگرام های را به منظور رشد ذهنی و جسمی اطفال و نوجوانان که از آن همه اطفال طور مساویانه و بدون هر گونه تبعیض نفع برده میتوانند در دست طرح و اجرا دارند که مارا باینده روشن اطفال و نوجوانان تحت رهبری حزب و دولت انقلابی ما مطمئن میگرداند .



صلح یکی از حقوق بشر است.

انتظاتی های رنگارنگ از زمان

مریض مصنوعی!؟

اخیراً در امریکا يك مریض مصنوعی ساخته شده است هدف از ساختن چنین آدم پلاستیکی اینست تا طبا و محصلین طب بتوانند آزمایشات و تطبیقات شانرا بالای آن انجام دهند علاوه تا معلومات در باره جراحی قلب و دیگر امراض شدید را توسط آن به تحقیق می گیرند .

درین مریض مصنوعی مثل تمام اعضای بدن انسان ، اعضای مصنوعی جای داده شده است و اعضای مذکور توسط برق فعالیت می نماید. مگر بعضی ازین اعضا طور اتوماتیک کار انداخته شده اند قلب این مریض مصنوعی کاملاً مانند قلب انسان حقیقی ساخته شده و در آن خون جریان دارد .

تاکنون قلب این آدم مصنوعی چندین بار توسط تطبیق ادویه و غذا ها ایستاد شده و سخته کرده است و این امر زمینه را برای دوکتوران مساعد گردانیده تا در مورد سخته قلبی انسانها توسط ادویه و غذا تحقیق نمایند و به این بدانند که تکلیف و مریضی سخته قلبی در اثر مواد و عواملی پیدا شده است و همین قسم مریضی های دیگر در رگها تحقیق شده می تواند .

این انسان مصنوعی طوری ساخته شده است که توسط وسایل خود کارا لکترونیکی درد را احساس می کند و چیغ می زند و به این قسم داکتران از طریق طبی می توانند که تمام علامات مریضی يك مریض را در بدن این مریض مصنوعی به بینند و آنرا بشناسند .

ولادت در طیاره

چندی قبل در مسافرت فضایی واقعه عجیبی رخداد . واقعه چنین بود که در طول راه مسافرت فضایی طفلی بداخل طیاره تسو لدگردید طیاره که از سوریه جانب چده پر واز می کرد در طول راه در طیاره مذکور يك زن که فاطمه عباس نام داشت يك طفل را زا بید که پرستاری آنرا را کبین طیاره بصورت درست انجام دادند . طیاره بازده دقیقه بعد ازین حادثه بزمن نشست و طفل از صحت کامل پر خوردار بود .

موسسه خط هوایی طیاره مذکور يك تحفه عالی را به طفل بخشید و هم تعهد سپرد که طفل مذکور تا پایان عمرش می تواند که توسط طیاره مذکور رایگان بهر جایی که خواسته باشد مسافرت نماید .

نفوس جهان در دوره های مختلف تاریخ

نفوس جهان از اوایل پیدایش انسان ۱ کیلومتره سنگ به ده میلیون می رسید از آن زمان تا ظهور حضرت عیسی (ع) این رقم به سه صد میلیون افزایش یافت . این تعداد تا کشف قاره امریکا به پنجاه میلیون بلند رفت . در سال ۱۸۵۰ تعداد انسانهای روی زمین يك میلیارد نفر بالغ گردید این رقم تا سال ۱۹۲۵ به دو میلیارد رسید در سال ۱۹۶۴ اندازه نفوس جهان (۳) میلیارد گردید . قرار احصائیه موقت ملل متحد در سال ۱۹۷۵ تعداد نفوس جهان چهار میلیارد نفر تخمین زده شده است و به این ترتیب گفته می شود که نفوس جهان در سال دو هزارم عیسوی به شش میلیارد نفر خواهد رسید .

در مورد کره زمین

عمر کره زمین که به چهار میلیارد و پنجصد میلیون سال می رسد مساحتش در حدود پنجاه و ده میلیون کیلو متر مربع می باشد . زمین دارای حفره ها و بلندهای زیاد بوده بخش - ترین نقطه قسمت خشکه زمین در المیت واقع است که در بین اردن و اسرائیل موقعیت دارد و ۳۹۲ متر می باشد همچنان عمیقترین نقطه زمین در بحر بنام گودل - ترنج ماد یا نا - است که در بحر آرام نزدیک به مجمع الجزایر فلپاین موقعیت دارد که عمق آن به ۱۱۵۲۱ متر می رسد بهمین قسم بلندترین قله خشکه زمین قله «اورست» است و ۸۸۸۴ متر ارتفاع دارد باید تذکر داده شود که اندازه خشکه زمین ۱۴۷ میلیون کیلو متر مربع بوده و ساحه آبهای روی زمین به ۳۶۵ میلیون کیلو متر مربع می رسد .

آفتاب چند درجه حرارت دارد؟

درجه حرارت آفتاب به اندازه بیست است که هر قسم آتش به تناسب آن سرد است درجه حرارت در سطح آفتاب به یازده هزار درجه سانتی گرید می رسد مگر درجه حرارت در قسمت های عمق آفتاب زیاده ازین است آفتاب در هر ثانیه در حدود دوازده میلیون تن انرژی را تحویل فضا می نماید برای اینکه معادل يك دقیقه حرارت آفتاب حرارت بدست بیابوریم باید ۶۷۹ میلیارد تن زغال سنگ را بسوزانیم .

آفتاب که خودش عبارت از يك کره بزرگ گاز است يك قسمت انرژی مصرف شده خود را در اثر انقباض و انبساط دوباره بدست می آورد . قرار محاسبه استن اگر آفتاب از زغال سنگ خالص ترکیب می یافت بیشتر از شصت سال نمی توانست حرارت تولید نماید زیرا در صورتیکه برای آتش مواد سوخت نرسد دوام نیاورده و خاموش می گردد .

آیا امیدانید؟

در اثر آب شدن قسمت های بلند یخ های قطبی سطح آب بحیره ها و بحر های جهان تقریباً دوازده سانتی متر بلند رفته و بعد از سال ۱۹۴۰ با افزایش آب ازین طریق در جهان حرکت دو رانی زمین آهسته گردیده است که این امر باعث د رازی روز ها شده است .

دو دانشمند امریکایی بعد از تحقیقات دامنه مدار درین باره به این نتیجه رسیده اند که روزها یکپوزارم يك ثانیه از آنوقت به بعد درازتر شده است . رابرت ایتکنز و ادوارد - ایپستین که نتیجه تحقیقات خویش را در شماره اخیر مجله ساینس انتشار داده اند مدعی شده اند که بلند رفتن سطح آبها در جهان نشانه مهمی در تغییرات آب و هوای جهان محسوب می گردد .

زمین از آفتاب چقدر دور است؟

به نسبتی که طول مدار زمین به دور آفتاب در حدود نهصد و چهل میلیون کیلو متر اندازه شده لهذا شکل این مدار بیضوی می باشد. فاصله زمین از آفتاب به همین سبب تغییر می کند و ثابت نمی باشد. همین طور سرعت مدار زمین بدور آفتاب متغیر بوده و به طور اوسط یکصد و هفت هزار و سیصد و سی و پنج کیلو متر فی ساعت می باشد.

سرعت اصغری آن یکصد و پنجاه هزار و ششصد کیلو متر و سرعت اعظمی آن یکصد و نه هزار و صد کیلو متر فی ساعت می باشد. اوسط ناصله زمین از آفتاب (۱۴۹۶۰۰۰۰۰) کیلو متر اندازه شده است. همچنان نظام شمسی بدور محور یا هسته مدار فی فرعی خود با سرعتی معادل به ۷۷۴۰۰۰ کیلومتر در ساعت در حرکت است.

حمل بکس دستی مکتب برای اطفال چه ضرر دارد؟

دانشمندان در نتیجه تحقیقاتی که در این خصوص انجام داده اند واز روی احصای پیه گیری های که بدست آورده اند دریافته اند که طی سالهای اخیر یک عده زیاد از کودکان مکتب رو در اثر حمل و نقل نادرست بکس که پیوسته توسط یک دست شان صورت میگیرد یک سلسله اعراض و نواقص در جسم شان پدیدار گشته است. از جمله اعراض و نواقصی که از این ناحیه متوجه کودکان بوده یکی هم ایجاد نقص و انحنا در ستون فقرات و شانه های شان می باشد زیرا واضح است که با حمل دوامدار بکس ذریعه یکطرف وجود یعنی ذریعه یکی از

دست ها دیر یازود این چنین اعراض درجسم بوجود می آید و ستون فقرات را به همان سمتی که تحت فشار دوامدار و همیشگی وزن بکس قرار دارد انحنا میدهد و شانه ها هم از حالت نورمال خود خارج شده، میلان و انحناهای جناحی پیدامی کند و بالاخر در قسمت پشت نیز یک سلسله درد ها از طرف کودکان احساس می گردد. بنا بر این باید دایم به اطفال توصیه و رهنمایی گردد تا در حمل و نقل بکس های شان در قسمت عقبی وجود یعنی پشت بیشتر استفاده نمایند و هم چنان از دست ها به طور یکسان در حمل و نقل بکس کار بگیرند.

آیا بشر میتواند در آینده ستارگان را تسخیر نماید؟

موجودیت فواصل و مسافات طولانی در بین سیارات مختلف و در شرایط کنونی فضا شناسی و همچنان عدم موجودیت قوه محرکه ریاکتیف مورد نیاز در سطح فعلی ساینس و تکنالوجی از زمره موانع عمده ایست که در حال حاضر در برابر دانشمندان در راه نیل به این مامول قرار دارد. از روی تحقیقات معلوم شده که سوندهای بین السیاره ای اتوماتیکی امروزی بنا بر سرعت های محدود تعیین شده آن در راه رسیدن به اهداف پیش بینی شده

به یکصد هزار سال ضرورت خواهد داشت تا به ساحه نزدیکترین ستاره تقریب و توصل و رزند و به نقطه ای برسند که موقعیت آن از زمین دارای فاصله ۴۰ سال نوری خواهد بود و بنابرین دلیل است که لازم است افتد در خلال تحقیقات علمی و کاری روی پروژه های ((سوند)) های بین السیاره ای آینده، انواع جدید و پر قدرت نیروی محرکه طرف ضرورت پیش بینی و ایجاد گردد. در جمله سایر سیستم ها و نیرو های محرکه یکی هم نیروی محرکه

است که بر اساس بر نسبی ((عکس العمل های ترموستوی)) فعالیت کرده و ایجاد خواهد شد. کار شناسان با این ارتباط باره ایجاد و تولید یک نوع نیروی محرکه مشابه دیگری نیز تصوراتی دارند.

قرار نظر محققین و زنی و جسامت عمو می و کلی ((سوند)) می تواند تا ۵۳۰۰۰ تن بالغ گردد که از آن جمله تنها وزن خالص مواد سوخت و محرکه ۵۰۰۰ تن خواهد بود. قطر سوراخهای انجن را از نظر ساختمانی آن ۱۲۰ متر فرض کرده اند.

اما مشکل دیگری در کار موجود خواهد بود و آن اینکه بر تاب این چنین یک ((سوند)) بین السیاره ای از زمین مقدور و ممکن نخواهد بود و باید از یک نقطه مدار دورانی اطراف ((جویپتر)) صورت بگیرد زیرا مزید از اتومو سفیر این سیاره ها ی درو جن مورد ضرورت نیروی محرکه ((سوند)) نیز گرفته و کار سازی خواهد شد.

هدف اولین پرواز بین السیاره ای می تواند به طور مثال ستاره ای موسوم به ((پرنارد)) باشد که فاصله آن از زمین ۹۰ سال نوری را احتوا می کند و منجمین اظهار میدارند که این ستاره دارای نظام سیاره ای جداگانه و مخصوصی بخود می باشد. انجن اولی یا انجن قسمت اول دوسال کار خواهد کرد بعد از جدا شدن آن انجن دو می بقا لیست خود آغاز کرده و یک مدت یکتیم سال دیگر فعالیت آن ادامه پیدا



دولفین ها - موجودات دوست داشتنی یگانه حیوانات بحری اند که زودتر به انسان انس گرفته و تربیت پذیر اند.

دره‌های

شعر دردی



امیر خاشاکوف

گردید .

امیر خاشاکوف بعد از ختم دانشگاه به عنوان مفتش دروزارت داخله تاجیکستان شوروی آغاز به کار کرد ، اما دیری نه گذشت که انس و الفت به دنیای هنر و ادبیات او را به اداره اخبار (تاجیکستان شوروی) فرا خواند . کار در اداره اخبار (تاجیکستان شوروی) به مناسبت نقطه عطف در زندگی امیر خاشاکوف ، تکانه جدیدی برای تجدید حیات ادبی او شد . این ارگان ، جایگاه مناسبی او با جریان فعالیت های ادبی ، بود جایگاه همی که پشتکار و کوشش های خستگی ناپذیر فراوان می خواست .

از سال ۱۳۴۶ به بعد ، امیر شاعر آشنای مردم تاجیکستان بود . نخستین مجموعه اشعار او بنام ((رمز مهر)) که در سال ۱۳۵۳ از طبع برآمد ، ابعاد این آشنایی را گسترده تر ساخت ، دومین مجموعه اشعار این سخنور تاجیک در دست چاپ بوده به همین زودی ها از طبع می بر آید . افتیدن در کادر فعالیت های ادبی ، خاشاکوف را از کار در زمینه های حقوقی جدا ساخت . خاشاکوف به مثابه حقوق دان و شاعر ، در هر دو زمینه ، پشتکاری تحسین برانگیزی نشان داده است و فعلا در وزارت نقلیات جمهوری تاجیکستان شوروی در سمت مشاور حقوقی کار میکند .

باری باوجود ناتوانی ، نگارنده این سطور اگر به مجموعه ((رمز مهر)) لاقول دست می یافت ، می توانست سیر و سیعتری دره‌های اندیشه های این شاعر داشته باشد ولی چه امکان که هنگام نگارش این مختصر ، از سروده های این

دربین مقالات ، تا مل مختصری داریم پیرامون گوشه از زندگی و اشعار شاعر بنام تاجیک امیر خاشاکوف .

امیر بن خاشاک (امیر خاشاکوف) از جمله آن شاعران معاصر تاجیکستان است ، که طی پنج یا شش سال اخیر ، به خصوص توانسته است در هوای همزاد تاجیک ، شعر دردی بال و پر بگشاید . وی ، در شانزدهم دسمبر مطابق به بیست و پنجم قوس ۱۳۲۸ در قریه او مرک قلعه خم مریبو طدرواز آنسوی آمو ، (از توابع جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان شوروی) دیده به جهان گشوده در سال ۱۳۴۴ مکتب متوسطه رادر ناحیه ((حصار)) موقفا نه به پایان رسانیده است .

امیر ، متعاقبا به دانشکده حقوق دانشگاه دولتی تاجیکستان پذیرفته شده در رشته حقوق ، به مناسبت به دانشجوی ممتاز فارغ التحصیل

شاعر چیزی از حد شمار انگشتان یک دست بیشتر ندا شتیم . به آنهم از لابلای همان نمونه اندک ، که در دست است ، میشود به این حقیقت که خاشاکوف شاعر مردمی و شاعر متعهد میباشد ، با و آورد . اما ، که از سخنوران بزرگ تاجیک مثلا از ((عینی)) یا ((توسون زاده)) از کدام یک بیشتر رنگ پذیرفته ، فکر میکنم در پرورش احساس شاعرانه او ، وزنه سنگینتر از آن میرزا تورسون زاده می باشد حالیا ، نادست یا فتن به مجموعه های شعر بی این سخنور ، اگر نمونه ذیل از اشعار او بتواند در زمینه حداقل آشنا بی با این شاعر دیدگاه مختصری برای خواننده بگشاید ، دست کم ، خستگی بر شم آغاز گذارده شده است .

دهه ام

از شما من با رها افتاده ام
برنگشتم لیک باز از راه خویش
من که ناخن بر شما چسبانده ام
بعد فهمیدم که راه کوهسار
پند !

مکتب خو بیست اندر روزگار
در بهار انت ز روی ترمه ها
پای کوبان من گذر بنموده ام
دست رویان خار کندم بارها
صد خطر را پشت سر بنموده ام
بعد فهمیدم که از چه دوش من
خویشرا خون جگر بنموده ام
باعث امروز من آنروزها
پشت سر صد ها خطر بنموده ام
نیمه شب از کوهسار سر بلند
گاه ، پسر کولخو ز آورده ام
آفرین ها ، من شنیدم از رئیس
چون زمخت دهه ام گل کرده ام
برکسی امروز بهر کار خوب
آفرین گویند ، من گل میکنم
یادم آید لفظ شیرین رئیس
گشته سرتا پا چمن ، گل میکنم
دوش بر هر سنگت ای ده عزیز
بارها بر کوفتم من پای خود
بعد فهمیدم که پندم داده ای
تانیهم پا ، بینم اول جای خود .

دهه ام ، ای سر زمین کوهسار
ای نخستین در حیات آموزگار
از دل تو تا سر کوه بلند .
هر شرر هر ریزه سنگت تسب ،
بعد فهمیدم که راه کوهسار
پند !

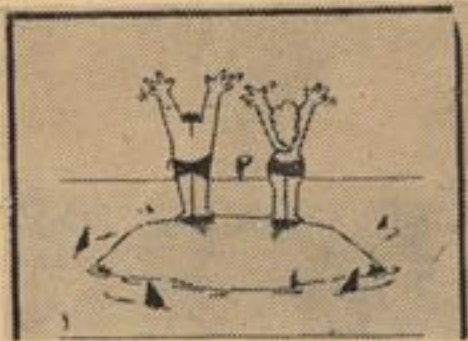
نسخه از حسن یار

صحنه از گلپای تر در هر کنار آراسته
باز بزم گلشنی ، نو بهار آراسته
از نزاکت میکند زرتار ، برخاک آفتاب
دهه ام را با لباس زرنگا آراسته .
میخرا مدیاری ، اینک در جهان نور و گل
باز خود را در حریر آبشار آراسته .
تاسحر بر پیشوازش ریزه باران ریخته
هر گیاه را مثل مویش جانسکار آراسته
در رهش چون اشک شادی هاشکر نم ریخته
هر گل و سه بر که را مشاطه وار آراسته
از گل و سه بر که پای انداز ، گویا بافته
خویشرا بر پیشوازش جویبار آراسته
تا گذارد پا فقط بر روی گل آن گلبدن .
خویشرا با موج گلپای کوهسار آراسته .
جای حیرت چیست ؟ آخنسخه ای بر داشته
باز خود را همچو یارم جویبار آراسته .

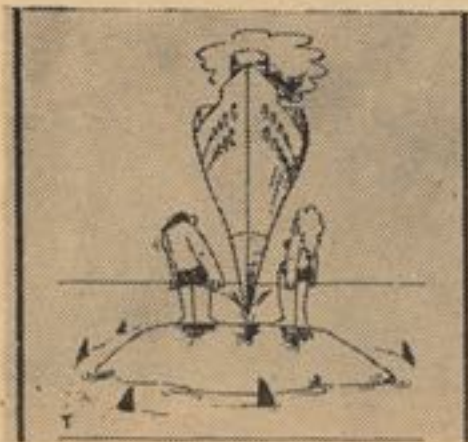
کدام قسمت را امیدانی

نویسنده جوان مضمون خود را نزد کارگردان تئاتر برده بود ، چند روز بعد کارگردان به او گفت :

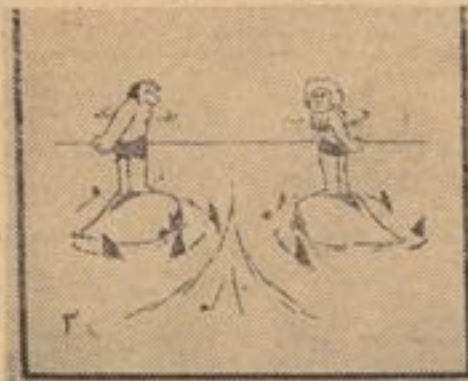
آقای محترم بد نیست که بگویم ...
باید جملات را قدری ساده تر بنویسید که عربی سوادى او را بفهمد !
نویسنده با خونسردى جواب داد :
- باش ... اها بگوین که کدام قسمت آنرا شما نفهمیده اید ؟!



استاد ، استاد ...



خوب شد گشتی آمد .



وای عزیزم در بین ما خلاء پیدا شد .



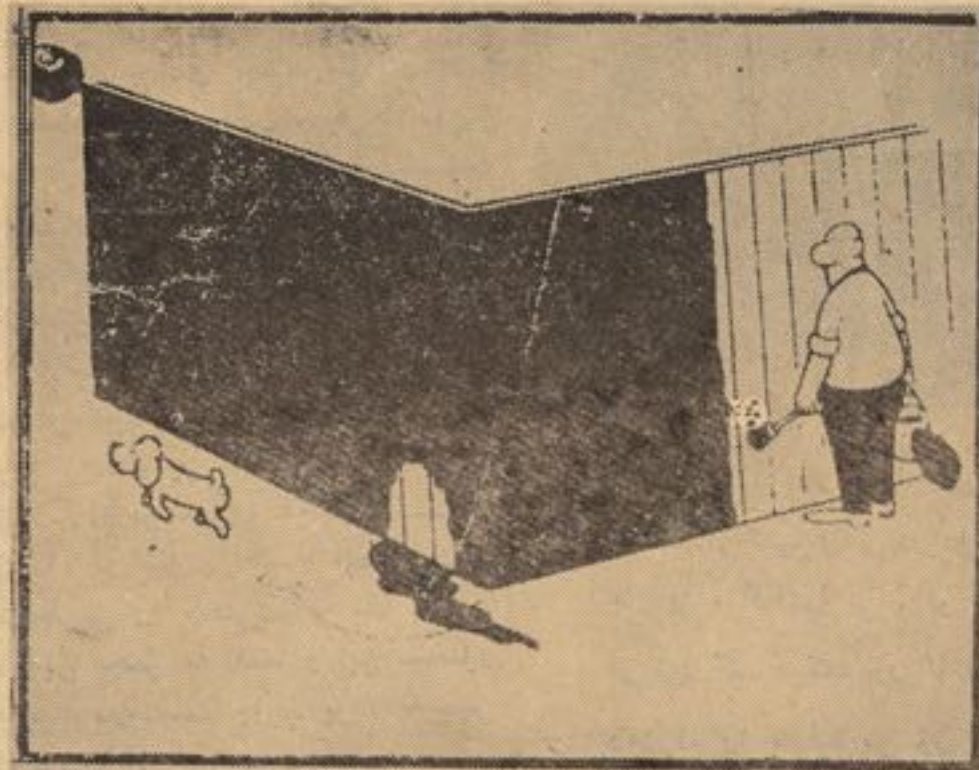
بدون شرح

خنده خنده خنده

برای شما انتخاب کرده ایم

به خیال حمام

شاگرد در بین صنف در ساعت درسی تاریخ از روی کتاب میخواند و به فکری غرق شده بود تاگهان به خود آمده و فریاد زد .
اورگا ... اورگا ...
معلم حرف او را قطع کرد و پرسید میدانی ، اورگا ، یعنی چی ؟
بلی معلم صاحب یعنی پیدا کردم .
- آفرین ... خوب ارزشمیلونی چی چی را پیدا کردی ؟
سعی نمودار دیگر صابون را که فعلا در بین حمام هم کرده بودم .



بدون شرح

علت فرار چیست

رئیس اداره پولیس شیکاگو رو به خانم کرد و پرسید :
- خوب خانم ، گفتی که شوهر تان مدتی است مفقودالانر است ؟
بلی آقای رئیس !
- علت او را نمیدانین !
- نی آقای رئیس !
چند روز شده است که هم است .
یک هفته اس ... یعنی از همان روزی که مادرم بخانه ما آمده و فرار گذاشته یک ماه پیش ما باشد .
پس در اینصورت شما بخانه تان برین پس ازیک ماه اگر خبری نشد ، آنوقت تشریف بیارین !!

فکر دو دیوانه

دو دیوانه در خیابان گردشی میکردند ...
درین وقت قوطی خالی در کنار پیاده روفتاده بود ... یکی از آنها ، آنرا برداشت و ازجوی نزدیک شان آنرا پر آب کرد .
و همانجا روی زمین گذاشت ... سپس روبه دوستش کردو گفت .
من حاضریم ده دالر را به کسی بپردازم که اگر از بالای آن تیر چراغ درین این قوطی شیر سرجه بخورد .
دیوانه دومی قبول کرد ... بزحمت خود را بالای تیر چراغ برق رساند و بوقت خود را از پای خود کشید و یک دوسه شمره و با سر بطرف قوطی سرجه رفت ... در همین موقع دیوانه اولی با لگد قوطی را بگوشه یی پرتاب کردو در حالیکه میخندید ، بدوستش که میخواست با سر بطرف زمین میآمد گفت :
- حالا بیا ، تا مغزت برآید .



از بالا به پائین بدون شرح .

من فردا جایزه میدهم

مالک تاویش اسکاتلندی، تهریلدار شرکت خود را احضار کرد و گفت :
 اسمیت ! فردا درست بیست و پنج سال تمام میشود که تو در بین شرکت من کار میکنی .
 بلی ... درست است !
 در این مدت من فوق العاده از امانت داری و طرز کارت را نمی بودم و تصمیم گرفته ام
 باین مناسبت جایزه بی برایت بدهم !
 سازه لطف شما زیاد است من از شما نهایت ممنون هستم و تشکر می کنم آمر صاحب !
 بسیار خوب. ... من از فردا صبح ترا از ای اسمیت صدا خواهم کرد .



بدون شرح

به سلامتی زن

احمد دوستش رضا را در یک بار شبانه دید
 که پشت میز نشسته است و پشت سر هم
 کیلاس ها را خالی میکند .
 احمد بسیار از این کار رضا ناراحت شد .
 نزدیک او رفت و گفت :
 تو خجالت نمی کنی در حالیکه زنت مریض
 است و در گوشه خانه افتاده تو اینجابه بیاله زنی
 مشغول هستی !
 احمد بسیار مظلومانه جواب داد :
 ولی باور کنی که من تمام این بیاله را
 سلامتی زنت میخورم !!

شوهر هوشیار

در این کلوب تعداد زیادی از زنهای مرد هاضو بودند و آنروز طبق معمول هر سال میخواستند
 استند به مردی که پس از ازدواج به زنی خیانت نکرده است در مقابل قسم یاد کردن یک
 بالا پوش مقبول و یک تکه دریشی جایزه بدهند و طبق معمول هر سال هیچ یک از مردان عضو
 کلوب حاضر نشدند که قسم بخورند !
 در این میان خانمی که عصبانی بنظر میرسید بر سر شوهرش فریاد کشید !
 تو چرا حاضر نیستی قسم نخوری؟
 من را بگو که فکر میکردم تو بمن خیانت نکرده ای،
 مرد جواب داد : عزیزم باور کنی که من ترسی از قسم خوردن ندارم ولی من از رنگ
 این بالا پوش و تکه دریشی هم خوشم نمی آید .



بدون شرح



بدون شرح

شما مطمئن هستید که بز زمین برسیم

این خانم برای اولین بار بود که سوار طیاره شده بود ... طیاره مراتب اوج میگرفت
 و خانم از شدت ترس مژگزید و درنگش پریده بود اما نمی خواست بروی خود بیآورد ...
 ناچار از میماندار طیاره پرسید :
 خانم ، شما مطمئن هستید که من دو باره بز زمین خواهم رسید ؟
 مہما ندار باخو نرسدی لبخندی زد و گفت :
 سازه ... بلی خانم ... حالا سابقه ندانست که عکسی را در میان آسمان از طیاره
 بیانه کنیم !!

چقدر باید بدهم

اسکا تلندی جوان به انازه ثبت احوال مراجعه کرد و برای کودک نوزادش شناسنامه
 است ... وقتی که شناسنامه را باو دادند . اسکا تلندی با تردید پرسید :
 چقدر باید بدهم !
 متصدی مربوط جواب داد :
 می آقا ... شناسنامه مجاني است !
 جوان اسکاتلندی نفس راحتی کشید و باخنده گفت :
 سازه ... پس بی زحمت يك شناسنامه برای بچه دوم من بدین ...
 زیرا زنت دو تا تکی زائیده است !!

پاسخها، پرداختها و اسلوبها

خواهرگرامی زرمینه !

از شما نامه مقبولی در یافتیم . اینک نوشته زیبای شما را با اندک دستکاری بسه به نشر می‌سپاریم . امیدواریم از همکاریهای مهربانانه خود دریغ ننویزید و با فرستادن نوشته های زیبا تر ما را شادمان گردانید .
برمن بنام
ای خورشید تابناک کدر انتظار توام ،
رشته های جانم از سردی زمستان گسسته‌اند
قلمم را تند باد حوادث به کوزی کشانده
است .

آرزویم پیوسته به توست ،
ای خورشید تابناک ،
برمن بنام

برمن بیار ای ابربهاری که تشنه ام ،
ای نسیم ، که باد صبا ترا هر صبحگاه به
سراغ گلها می‌فرستد ، کجایی؟
کجایی که وجود مرا نیز فرا گیری ، زیران
دیگر آن تکدرخت خشکم ، که در بیابان و در
کنار صخره یی تنها ویی یاور مانده است .
آیاتو تنها به سراغ گلهایی میروی که با هم
یکجا اند ؟

باری به سراغ من نیز بیا ،
کمن نیز به تو نیاز دارم .
بدون تو یارای زیستن درمن نیست ،
وتنها تنها خواهم بود .
برمن بخت ا

ای گل نواخته من چون آن بلبلم که
پروبالش در ایام زمستان سرو ریخته و اینک
یارای خواندن ندارد و منتظر ترست .
ای گل ،

تو با خندیدن نه تنها بلبل رابه ش مورو
مستی فرا میخوانی ، بلکه بهار را نیز به
ارمغان می‌آوری .
به من نیز لبخندت را نثار کن ،
آری ، فقط لبخندت را .

همکاران خوب و همیشه‌گسی ما روشانه
«زین» و حمیده «مبارزه»

سلام پاسخگو و کار متدین مجله ژوئنون
را نیز بپذیرید ، شاد کامی و شادمانه زیستن
را برایتان خواهانم ، و اما بعد این ، که: دو نامه
پیام از شما به دست آوردیم ، یکی از نامه
هایتان داستانی به نام «بهاری در خزانه» را
ضمیمه داشت ، چون این داستان بسیار جالب
شد است ، پس از چاپ مجدد آن معلوم
میخواهیم هر گاه ممکن باشد ، تقد و نظر خود

را بر این داستان بنکارید و به تحلیل آن
بپردازید و برای ما بفرستید ، یا می‌توانید به
تحلیل یکی از داستانهای تازه تری که در
مجله ژوئنون به چاپ میرسد ، بپردازید و
برای ما گسیل دارید ، اگر نظرتان مناسب
و منطقی بود ، به چاپ آن خواهیم پرداخت .
همچنان در همین نامه خود مطالبی را تذکر
داده بودید که بخشهایی از آن بسیار جالب
مینمود . اینک توجه فرمایید به همان بخشهای
نامه خود :

«... نامه‌های مسلسل نوشته میشود و
پست می‌گردد ، نمیدانم که کدام نامه‌ام چه
وقت به چاپ میرسد ؟ وجه جواب داده میشود
اگر در قسمت پاسخ دادن بعضی از نامه‌هایم
که خ و دم دوباره جوابش را ارسال میدارم ،
کدام غلطی رخ دهد یا به عبارت دیگر ، جوابها
رد و بدل شود ، امیدوارم نادیده انگارید . اما
با آنهم چون وظیفه همکاران این است که همیشه
به پروگرام خود رسیده می نمایند ، من نامه
هایم را با مطالب ارسال مینمایم ، البته مطالب
انتخابییم .

امیدوار هستم که نشر شود و آنهم در
صورتی که قابل نشر باشد . و ما ندر بعضی
همکاران گله مند نیستیم که ولو خراب هم
باشد . حتمی نشر شود ، نه این طور نیست
هر قدر که اصلاحات در قسمت انتخاب صورت
بگیرد ، به همان پیمانه انتباههای رفع میگردد
و طرف توجه خوانندگانش میشود ، یا همکاران
محترم به اشتباههای خود پی می‌برند .»

در نامه دوم خود ضمن گزینش برخی مطالب
سودمند یاد آور شده بودید که متوجه صورت
درست تخلص شما شوم . تذکره جا درستی
بود . ما باطلب معلوم از گذشته ها ، پس
از این شماره به تخلص روشانه «زین» خواهم
شناخت . شاد و سلامت باشید .

همکار ۴ رامی شکلا «نعیمی» ،
سلام گرم ما را نیز پذیرا شوید . از
فرستادن داستان کمپ زده بودید ، هرگاه
داستانهای خوب و برابر به اسلوب داستان
نویسی بفرستید ، نشر خواهد شد ، ولی نظر
ما این است که نخست فراوان بفرستید و به
شیوه های داستانی نپردازی آشنا شوید ، سپس
به نوشتن آغاز نمایید . کتاب «اصول داستان
نویسی» تالیف ابراهیم یونسی را از نظر
بگذرانید ، به شما یاری فراوان میرساند .

اینک به گزیده هایی از گزینش خود توجه
فرمایید :

عشق

عشق يك سعادت دایمی است .

«ژوئنون»

سر نوشت آدمی را تنها عشق تعیین میکند .

«مسیون»

زنده می بدون عشق معال است .

«افلاطون»

نهرها نمی‌توانند تشنه گی عشق را برطرف
سازند و سیلها نمی‌توانند عشق را غرق
نمایند .

«تورات»

دوست عزیز ع . د . پروانی ،

کار متدین مجله ژوئنون نیز سلام میگویند
و از لطف شما دلشاد هستند . در زمینه مطالب
ارسالی نان باید گفت که :

هر دو مطلب ارسالی شما (شعرو لکاهی
همراه با کارتون) چنگی به دل نمی زد . باری

باید بیفزاییم که اگر به راستی و صمیمانه
میخواهید که شاعر شوید و شعر بسرانید ،

باید کمی زحمت و رنج خواندن و آموختن را
به خویش هموار گردانید ، اشعار شعری
نامور دری زبان را مطالعه فرمایید ، اسلوبها ،

موازین و ویژگیهای شعر را بیا موزید ،
سپس به پیشه شریف شعر و سرایش شعر

بپردازید . همچنان اگر پس از این کارتون
می‌سازید و می‌فرستید ، بگوئید که بارنگ

سیاه بر روی ورق پاک ، سپید و بدون خطاکار
نمائید . در انتظار نامه‌های خوبتر شما هستیم .

شاد و سلامت باشید .

همکار گرامی هما «علی» محصل فاکولته
حقوق :

از شما دو نوشته بسیار زیبا به نامهای
«ترا میجویم» و «صلح» را در یافتیم و نخست

يك نوشته شما را با عنوان «صلح» به نشر
می‌سپاریم ، سپس در شماره های بعدی مجله

دومین نوشته را نیز نشر میکنیم ، امیدواریم
از همکاری خویش دریغ نفرمایید و با فرستادن

نامه‌های زیباتر ما را شادمان گردانید .

صلح

صلح !!

چه ارجناک نامی !

شما همکار هستی ، غایب زنده می .

نمونه هما عشقی ، در خشش احساس
دوستی و همبسته می ،

ای همسر شت من ،

آیا در وجود من و تو يك خون و يك
احساس جاری نیست ؟ مگر تو زنده می

مسعود را آرزو مند نیستی ؟ آیا چون
هیولای وحشت انگیز «جنگ» متغیر و متزلزل

نمی باشی ؟ و آیا از غرش توپها ، از
میبب بمبارد مان ، از هیبت آوای

طیارات ، از صدای دهشتناک مرمیها و
مانیستار ها نفرت نداری ؟

آه ! هیچ چیزی در دنیا نم انگیز تر و
هنا کتر از نمره «جنگ» نیست ، چه در

است از دست دادن عزیزان و نور دیده
و نابود گردیدن رویا های شیرین زنده

ایکاش هرگز جنگی وجود نمی‌داشت و
افروزی به دنیا نمی آمد و اشک و اندوه

بر دیده گمانی نمی نشست .

ای همسر شت من ،

بیا نامن و تو برای رفاه و بسج همه
برای زنده می شاد و مسعود ، برای این

زیستن و یگانه گی انسان و انسانها و
آمیژی احساس پاک آنان بر زمین .

زمانی که عفریت ارتجاع خواهان ما دارد
شدن شعله های جهنمی جنگ است .

که میدان را برای خونریزی و کشتار
آماده میگردانند و از برجهای عاج به

لوحی و خوشبختی دیگران می خندند و
بر دندان می‌سایند ، آیا آنهم ، آرزوی

برنده سکبال صلح بر فراز زندگی
در زرفای دلت بیداد نمیشود ؟ و فریاد

نفرین بر تو جنگ لعنت بر تفر
شعار عصر ما صلح است بی‌درنگ

گرامی حمیده «بهار»

نامه و نوشته شما را در یافتیم . امید
به همکاری خویش دوام بدهید . اینک

از نوشته شما را که با عنوان «حذرکن»
شده بود ، به نشر می‌سپاریم ، شاد

باشید .

حذرکن

ای نو جوان ، ای برادر من :
ای آن که آینه کشور به دست

بر خیز ، باری از خوشگذرانی و بیبوهه

عاقبت زنده می و کشورت رادریاب
ولایت خود را در برابر خانواده ، جامعه
درد کن .

هرزه گرد باشیم ؟ چرا عمر عزیز خود
بمان از دست بدهیم ؟ چرا رخصتی های
زمستانی را عبت بگذرانیم ؟ چرا ؟
پسندیده نخواهد بود که من و توبه
کتاب و کتابخانه ها بستانیم و از موقع
است آمده به درستی استفاده کنیم ؟ آخر
بدانی که : « زمان بر نمی گردد » .

نو جوان ، ای برادر من :
سوی « کتاب » بشتاب ، از دانش بهره
زنده می رادریاب ، کارو زحمت کنی
و از این راه پدر و مادر را دریاب ،
و برادر را دریاب ، دوستان و همبسته
رادریاب و سر انجام مردم رادریاب .
خوب است به سوی « کتاب » شتافتن ، و از
به سوی مردم شتافتن .

تا بود هر که دانا بود
ترا دانش دل بر نابود

چه دست و همکار محترم عبدالرحیم احمد
دیدم :

سلام پاسگو را نیز بپذیرید ، متقابلا
تجربندی شماره آرزو مینمایم ، و اما بعد
نوشته می با عنوان « سرفت ادبی »
شعری را نیز در همین زمینه ضمیمه
بودید باید گفت که در مقطع شعر
همه کی تان نام با تخلص « فرید » ذکر شده بود .
برای این ، برای ما روشن نگردد که این
آنها و تراویده ذهن و اندیشه خود شما است
« فرید » که نزد ما نا شناخته است ،
همان می دارد ، و با شما از تخلص با نام « فرید »
است . استفاده مینمایید .

شماره گزافه در نامه دیگری اصل مساله را روشن
باج به شد ، ممنون می شویم و در صورت امکان
فندند دفتر آن اقدام می ورزیم ، اینک چند سطر
آرزوی بسته خود را بخواهید :

دلمی به زار نکته باریکتر زمو اینجاست
و فراموشی که سر نتر اند فلندری داند

سرفت همیشه و در هر جا گاه است ، دزدی
بر نقش خانه دیگران چیزی می دزدد ، باشخصی
ت بی دزدی آثار دیگران بخشی یا مضمونی را
دزد ، تفاوتی ندارد ، ولی هر گاه دزد در
این قانون گرفتار شود ، خواهی نخواهی
اینک عمل زشت خویش را می بیند ، برعکس
فردی که ادب را می دزدد و به فرهنگ پشت
شاد و زند ، کسی جزا نمی دهد . اگر ماهی
تذکری هم در مجله بی با روزنامه و جریده
داشته شود ، بابی اعتنایی و بی تفاوتی
قرار می گردد .

دست لازم است در این مورد توجهی شود ،
که مرتکب سرفت ادبی میشود ، به

جزایی برسد یا کم از کم عکس و سوانح وی به
نشر سپرده شود تا از یکسو خواننده گان
وی را بشناسند و از سوی دیگر ، موجب عبرت
نو آموزان و تازه کاران گردد و کسی دست
به چنین کار زشت و پلیدی نزند .

همکار عزیز صفیه علمیار :
نوشته خوبی از شما دریافتیم . اینک به
نشر آن می پردازیم و امیدواریم که به همکاری
خود دوام بدهید .

شگوفانی میهن جاودانه باد !
میهن را باید در هر حال و هر گونه شرایط
و با همه رنجها ، بدبختیها و نارساییهایش
دوست داشت و در راه صیانت و آبادی آن
فداکاری کرد و سر سپرده می نشاند داد ،
زیرا هیچ ملتی بدون فداکاری آباد نمیشود .

کسانی که می خواهند خدمتی در راه آبادی و
شگوفانی کشور انجام دهند ، باید از آن
صمیمانه و با بیگیری پاسداری نمایند .

امروز بر فرد فرد میهن لازم است که با همه
نیرو و توان خود از سر زمین خوب خویش دفاع
نمایند و بکوشند تا به سلطه جبهل و نادانی
پایان بخشند به خصوص مساله دفاع از میهن
محبوب مان در شرایط کنونی بیشتر متوجه
جوانان است و به رزم و بیکار دلیرانه آنها
نیاز دارد . جوانان باید چنان شجاعانه مدافع
میهن باشند و به دفاع بپردازند که دشمن
انگشت تحیر به دندان گیرد .

جوانان که مردان و سازنده گان فردای
کشورند ، باید شهادت رادر راه حفظ ناموس
و شرف میهن و آزادی و سر بلندی خود

نقش انسان در کنترل کشتی های فضائی

کشتی فضائی مجهز با ساسا مان
الکترونیکی و خود کار باشد باز هم
انسان رول فوق العاده را در
کنترل کشتی فضائی بازی می
نماید . هر قدر کاوشهای فضائی
زیاد تر میشود به همان اندازه
اهمیت فضا نورد بیش از پیش تبارز
میکند . پیشرفت انسان در عمق
فضائی خارجی در پهلوی اینکه او
را به مو فقیتهای خارجی العاده
نایل میگردد از یک سلسله پروبلم
های جدید فضائی نیز رو برو می
گردد که باز هم حل این همه مسایل
بفرنج تنها از مغز متفکر انسان
ساخته است و بس .

علاوه بر آن امروز اکثر پرواز
های فضائی توسط استیشن های
که در روی زمین است اداره و رانند
هنمایی میشود و کشتی فضائی
معلوما ت ضروری و هدایات
لازمه را از استیشن زمین که توسط
انسان اداره میشود اخذ و با آنها
جامعه عمل میدهد . البته بهر اندازه
که کشتی از زمین دور باشد بهمان
تناسب معلوما ت را دیر تر اخذ
میدارد که این تا خیر از زمین به
مهتاب دو دقیقه و پنج ثانیه و از
زمین تا وینوس پنج دقیقه را در
بر میگیرد . در اخیر باید یاد آوری
نمود که هیچ یک از وسایل الکترونیکی
جای انسان را در فضا پر
کرده نتوانسته و فقط مغز انسان
است که جوابگوی مسایل فوری
فضائی میباشد .

میگیرد . به صورت عموم مسافرت
های فضائی ایجاب تحقیقات مزید
و همه جانبه را نموده و باید که تمام
پروبلیم های کشتی در فضا با ن
مواجه میشود دقیقا قبل از پرواز
حل گردند و سنجش دقیق و وقت
برای فضا نورد از اهمیت خاص
برخور دار است . پرواز این همه
مسایل بفرنج در پرواز های
کیهان نی متخصصین فضا یی را
مجبور ساخت تا به منظور کنترل

بهبتر کشتی فضائی را به وسایل
خود کار الکترونیکی مجهز سازند
تا در غیاب انسان در پرواز های
دور دست کشتی را از خطرات مزید
نجات بدهد ولی طوریکه در پرواز
های تجربی دیده شده . موجودیت
انسان را نمیتوان در پرواز های
فضائی نادیده گرفت . چنانچه
پرواز رفیقا نه هفتم را که
فاقد انسان بود و بدون موجودیت
فضا نورد نتوانست سه مرتبه
مطابق پلان به مدار زمین گردش
کند و نسبت معاذیر تخنیککی بعد از
دو مرتبه گردش بدور زمین مجبور
شد به زمین فرود آید .

همچنان ((وسکوت دوم)) اتحاد
شوروی که مجهز با ساسا مان اتو ما
تیکی بود در نتیجه ابتکار پاول
بلیفوف گفتان کشتی موفقانه به
هوا پرتاب گردیده و مطابق وقت
پلان شده به زمین برگشت حقایق
فوق نشان میدهد که با وجود اینکه

قبل از اینکه ذریعه کشتی فضائی
پرواز صورت گیرد باید تمام
وسایل کشتی از نگاه تخنیککی توسط
فضا نورد و انجنیران ما هر دقیقه
معاینه و ارزیابی گردیده و هم این
موضوع قبل از پرواز تا بست
گردد که کشتی هنگام فرود آمدن
در روی زمین پیاده شود یا در سطح
آب . و نیز اطمینان حاصل شود
که ماشین کشتی فضائی در طول
پرواز خوب کار بدهد . مصرف

انرژی در ینگونه پروازها اهمیت
حیاتی داشته بهر اندازه که پرواز
طولانی باشد به همان معیار به
انرژی زیاد ضرورت است . واضح
است که وقتی کشتی به فضا پرتاب
میشود تحت تاثیر قوه جاذبه زمین
قرار داشته و به مقدار کافی انرژی
ضرور است تا در مقابل قوه جاذبه
زمین مقاومت کرده و از سقوط آن
جلو گیری شود .

هر قدر کشتی از زمین دور می
شود به همان اندازه از تحت تاثیر
قوه جاذبه زمین خارج و تحت
تاثیر قوه جاذبه سیاره دیگر قرار
میگیرد . شواهد نشان داده است
که بعضی اوقات کشتی در بین
دو سیاره که قوه جاذبه مساوی
دارند قرار میگیرد . حال پرواز
یک کشتی فضائی را از زمین یکی
از سیارات نظام شمسی در نظر می
گیریم . حرکت این کشتی ابتدا بشکل
پارا بولیک یا هیپر بولیک صورت

ځای تبول کله ودر پید؟

پر له پسی

دافا نیور لیکنه

سور کی چوپ شو ... او باز گل
بی پری شوی خبره وگنېله :
- بیا ديه دا زمو نږ د پلرو نواو
در ندو نیکو نو له خوی سره مخا-
لفکار دی چی مو نږ دی په جر که
کی په چا تیری وکړو او یادی د چا
کوا لو کوزا رو نه وکړه ...
د شادی په ستر گو کی د اوشکو
غږ څاڅکی دلا لټین رڼا ته وځلیدل
خوبیرته په خپل ځای کښیناست او
جر که هما غسی روا نه وه...
-۷-

هو جر که هما غسی تر لمانځه
مهاله روا نه وه. خودا خبره د سور کی
له نظره پته پاتی نشوه چی دصیب
وراره بدری ته دوه سترگی نیو لی
وی او سترگی بی نه ترینه غږ ولی
جرگی په گڼه سره پریکړه وکړه
چی د مقاومت د ډلی او د انقلاب
دفاع دکمیته دلیکو دپیا وړی کیدو
لپاره دی بیاهم بزگران مرسته وکړی
اوپدی لږ کی دیرش تنه ځوانان او
دمنځنی سن بزگران په داوطلبان
ډکه حاضر شول چی د ډلسو لیکي
او مور چی پیاوړی او تقوی
کړی .

البته د باز گل اکا تر نظر لاندی
چی د غزاد کال یعنی د خپلوا کی د
جگړی یو زوږ سر تیری اوسربازو.
اوجنگی تجربوی خاص ارزښت درلود
او کلیوالو ته د لمر په خیر روښا نه
وی.

دغه پر پیکړه د ټولوله هر کلسی
سره مخا مخ شوه او ټو لو په یسوه
آواز سره داومنه چی دغه دیرش
تنه ځوانان او بزگران د باز گل اکا
په مشری کار اومبارزه وکړی. همدا
رنکه د جرگی ډیر وخت دی خبری
ونیو چی آیادی ته ضرورت شته که
نه چی د مقاومت په ډله کی دی
بیغلی او ښځی وی خود دریو تنو
سور کی بدری او د هغوی ملگری
په پیاوړو استند لالو نو او قانع کو-

ونکو د لیلونو جرگی ته قناعت
ورکړ چی دا کار ضروری دی او ښځی
دانقلاب په شرایطو کی خورا مهم
نقش لر لی شی او نور باید د هغه
دوران مخی ته دپای ټکی کیشو د ل
شی چی ښځو به د ژوند او مبارزی
په کار کی بی برخي او بی تقا پته
دریځ در لود . جرگی د صیب
ناظر توری په برخه کی پریکړه وکړه
چی هغه باید ولسوا لی ته وسپارل
شی چی انقلاب بی محکمی ته بی راجع
کړی . ځکه چی ده ښونځی د(صیب)
ناظر د زرغون شاه په مرسته په
بمبو نو الوزولی و. اودکلی مقاومت
ډلی هغه نیو لی و . خو وروسته بیا
تبتید لی و او د زرغون شاه په کور
کی پناه ورکړی شوه . زرغون شاه
استدلال کاوه چی دښمنی دودونو
اوکو دونو په نسبت بی پناه و ر -
کړیده خو جرگی دا دلیل رد کړ او
ورته ویی ویل چی توری دخلکود
یوه اکثریت د گڼو په مقابله کی
دریدلی دی او له قوم او ولس سره
بی دو که کړیده ځکه چی د کلیوالو
ماشو مانو ډله بیز قتل نقشه بی د
خپل بادار په امر عملی کو له .

اوهم دجرگی د فیصلی په اساس
په زرغون شاه باندی دو لیس او
انقلاب ضد اعما لو پره واچوله شوه
او فیصله دا شوه چی ولس به په
اشرسره کار کوی او ښوونځی به
بیرته جوړوی یعنی دا چی سپری او
مزدوری به ولس ور کوی او پیسی به
بی زرغون شاه ورکوی او رسید لی
تاوان به پری کوی همدا رنگه دا
فیصله وشوه چی زرغون شاه اوزامن
به بی له مزدورا نو او بزگرانوسره
سهم دښوونځی د بیا ودا نو لو
په کار کی برخه اخلی ... او هم
زرغون شا ته دولس په نوم اودانقلاب
په نوم اخطار اوخبر داری ورکړی شو
چی که یو ځل بیا دولس او انقلاب
ضد کارو نه وکړی او یا دخلکو

دښمنانو ته خالی جوړی کړی او خپل
کور کی پناه ورکړی نو بیا به داسی
معامله ورسره وشو لکه چی انقلاب
دښمنانو سره کیری ... او چی
سپیدی چا وید لی جرگی خپل کار
پای ته ورساوه او بزگران اودجرگی
گڼون کوونکی داوداسه او لمانځه
دترسره کو لو لپاره خوازه شول...
ختیځ ته د څنگله له شا نه دافق
لمنه سره وه دختیځ ختیو دسا وین
زیری وړ کاوه . او داسی ایسید له
لکه چی دگڼو څنگلو نو له شانہ یو
سور بادبان په رپیدوی . مرغان
نوی له خو به پاڅید لی وو او نغمی
بی خبری کړی وی مرغا. نو د سباوون
دریا او ښکلا زیری ورکاوه ... کښته
په خوږ کی رڼی او به په جاو یدان
شور او آواز سره روا نی وی او
پهید لی. له او بو نه له څنگله نه له
القی نه او په الق کی له سره غوریدلی
بادبان نه او د بزگرانو له مصممو او
هو د منو گا مو نو څخه د
ژوندانه آواز د ژوند
روح د ژوند رنگ او د ژوند بوی
خوت . هلته د غره ډډی ته دوه بیغلی
چی تپری بی په سروواخپل توپکونه
بی پراوړو اچولی وو د خپلو کورونو
خواته روانی وی د کالیو رنگ له
افق او څنگله نه د خبری شو یسی
سپارنی لږی اغیزی لاندی د تشخیص
او پیژندو وړنه و. خو هر چا چی به
هغو ته کتل پیژند لی بی :

دا بدری او د هغی ملگری وه چی
تر سپاره بی په جرگه کی گڼو ن
کړی و او اوس خپلو کورو نو ته
تللی هغه ورځ سورگی سخت
ستو مان اوبی خوبه و. دادوه اونی
وی چی سور کی کله په یوه کسی
کی او کله په بل کلی کی د انقلاب
د دفاع دکمیته د جوړولو په کار
لگیا و. هغه پر ته له خپل کورنه په
هر ځای کی پیدا کیده . سور کی
پلاز نه در لود . دهغه پلاز چی بزگرو

دښوورو. نوڅخه وروستی ورو ورو
دتر بگت او دښمنی ښکار شوی و
دسور کی دوی په کور نی کی هیڅ
په خپل طبیعی مرگ نه وه شو
دهغه په کور کی یوه ډیره قد
اوپخوانی دښمنی وه ته چی پنځه
واړه ورو نه د فتنی او دښمنی قرب
شول . د سور کی پلاز چی څنگله
دلر گيو لپاره تللی وه بیرته راست
نه شو . دښمنانو بی لاره ورته نیو
وه او هغه بی وژلی و. سور کی
وخت شپږ کلن و. خو مور چی
پسی دښمنیو او فتنو ته دوسپنیز
را رسو لی وه خپل زوی ښوون
ته ولپره ډیر کاله سور کی په ک
کی لیلیه و. ایله چی ښوونځی
پوره کړ. د سور کی ماما چی په
کی موپروان او د موپرو بی ک
کاوه هغه وروزه اووپاله . او دده
سپری بی تری جوړ کړ سور کی
مرکز کی له نویو افکار و سره
شو سور کی د هیواد انقلابی نهضت
او ددغه نهضت له مشرانو او
سره وکتل او ورو ورو بی په انقلاب
نهضت باندی عقیده پیدا کړه
چی یوازی همدغه نهضت وچی و
بی دزازه ژوند له ټولو ناولو پد
او ککړو پاتی شو نو څخه دتل
ژغورلی شو.

او ورو ورو سور کی په خپل
انقلابی نهضت په یوه فعال غ
باندی بدل سو . او دادی اوس
انقلاب د شرایطو په ډیره تاوده
پیشو نه ډک ماحول کی اوسیده
خپله سیمه کی بی د انقلابی مبار
مسوولیت او مشری په غاړه و
سور کی په خپله سیمه کی د انقلاب
نهضت او د نجات او خلاصو
بپری به بادبان باندی بدل شو
دولس د بزگرانو او شپږو دهیل
ډکی سترگی یواځی هغه ته او
اود ټولو لپاره دښوکارو نو یوس
وو. دادی داوخت هغه پدی لټه
پاتی په ۵۵ م

ژوندون

آبروی ریخته...

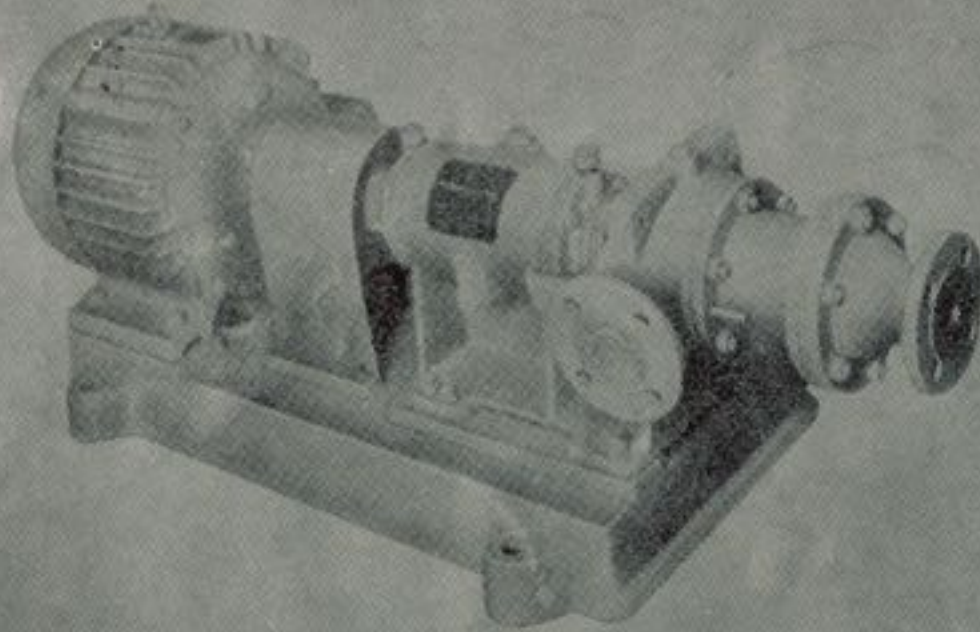
— جعفر خان ، چه خبر تا زه ، خلیفه صا حب چه وقت می آید اما بجای جعفر ، حسن خیا د جواب داد :

— گاو خلیفه ، گوسانه زاییده! وبعد همه یکصدا خندیدند .

دیگر خلق جعفر تنگ شده بود ، هر چند چشم براه داشت ، خلیفه دینو پشت کار و کا سبی اش بر سر گردن خبری نشد ، همسا یه ها هر کدا م در باره دختر او حرفهای می گفتند ، یک هنگامه نا مطلوب و رسوا گر در بازار چه افتاده بود ، بچه ها ، بجای درس ، و سبقت و کتاب کنج دکان می نشستند . و به گوش یکنیگر پیچ پیچ می کردند ، اکنون ده روز تمام بود که خلیفه دینو دکانش را برای خدایا کرده و حتی از مقابلش هم نه گذشته بود

شب دیگر پدر م سر دسترخوان دستور داد ، دیگر به دکان خلیفه دینو ی پتره گر نروم ، زیرا دوره سبق خواند نم تمام شده است ، هفته دیگر به دکان ((مسگری)) شاگرد شدم ، مدتی بعد بجز چند بیت شعر خواه حافظ ، آنچه در مسجد بابا یوسف و دکان خلیفه دینو آموخته بودم ، پاک یاد مرفت . باری خبر شدم ، خلیفه دینو خپ و چپ دکانش را «سر قلفی» داده و بسا طش رادر یک محله دور دست پهن کرده است ، کو چه گیها می گفتند ، دخترش با یک ((کفش دوز)) رابطه نامشروع گرفته و بدون مشورت واجا زه پدر و مادر ، به خانه وی شنگری رفته است ...

تخماش اکسپورت تقدیم میکند



TECHMASHEXPORT * SSSR

بهترین و اترپمپها به سایزهای مختلف برای منازل — باغها — مزارع . فابریکات و مؤسسات تکنیکی با تکنیک پیشرفته سرویس کامل و مراقبت دائمی .
لطفاً فرمایشات تانرا از طریق نمایندگانی تجارتنی اتحاد جماهیر شوروی در کابل بسپارید .

کلار از تکین...

فرانسه پولند و ایتالیا اشتراک فعال نمودند شعار عمده این کنفرانس راهبرزه زنان علیه امپریالیزم تشکیل میداد . از آن به بعد در روز هشت مارچ زنان جهان در عین ابـرار همبستگی بین المللی متناسب با شرایط خاص و خواستهای ویسژ ه زنان هر کشور مرا سمی بر گذار می کنند .

امروز آرمان کلار از تکین و همه

غایتول کلاه...

وچی د انقلاب بیری به دیره میانه دبریا لیتوب خوا ته رهبری کری هغه تهژر ند او مرگت به دوو کلو کسی خلاصه کیده د انقلاب بریا لیتوب یعنی ژوند اود انقلاب ما ته یعنی نیستی از مرگ . ده منهنی لاره نه پیژاند له اولگیا و د انقلاب د دفاع به خاطری دتول ولس به اراده د بزگرانو او زیار دیستو نکو اراده متحدو لهغه نهخور در لوده نه یی ورورو . بس یوه مور یو وطن اوخیل زیار ایستو — نکو ولس . چی ده یی د ژوند د نینه والی لپاره بی اما نه اوزره مبارزه کوله .

نور بیا

مدیر مسوول : راحله راسخ خریمی
معاون : محمد زمان نیکرای

آمر چاپ علی محمد عثمان زاده
آدرس : انصاوی وات جوار ریاست
مطابع دولتی — کابل

تلفون مدیر مسوول : ۲۶۸۴۹
تلفون توزیع و شکایات ۲۶۸۵۹
تلفون ارتباطی ژوندون ۲۱
سوجورد مطابع دولتی ۲۶۸۵۱

دولتی مطبعه



Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English